Date:06/12/2018 Serial #

سپاسگزاریم از IQRA_be_Esmi و مدرسه المهدی(عج) برای تلاش برای گرفتن این کتاب ها در قالب PDF، که به شدت به طلاب گرامی در ایران و خارج از کشور کمک خواهد کرد.

Thanks to IQRA_be_Esmi and Madersa Almehdi aj tf for the efforts in getting these books in PDF form that will surly be help full for the students in Iran and abroad.

با تشکر:

Institute for Language and Islamic Studies Madrasseh al-Mahdi (aj) Blvd Amin. Opposite seda va Sima Qom. IRIB
Tel: +98-25-32932975 _ 32932847
Web: www.ilis.ir
Email: info@ilis.ir

جامعة المصطفى العالمية

مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر المصطفی

+92 302 825 3232 LS-43/20 Ancholi Karachi.
+98 901 436 4349,Imam Khumeni r.a Road ,Street 41,H#623
iqra.be.esmi@gmail.com

IQRA be Esmi

IQRA be Esmi

درس اوّل

در این درس می‌آموزیم:

متن

کتاب جدید

محمّد یکی از زبان‌آموزان جامعة‌المصطفی ﷺ ...

واژه‌ها

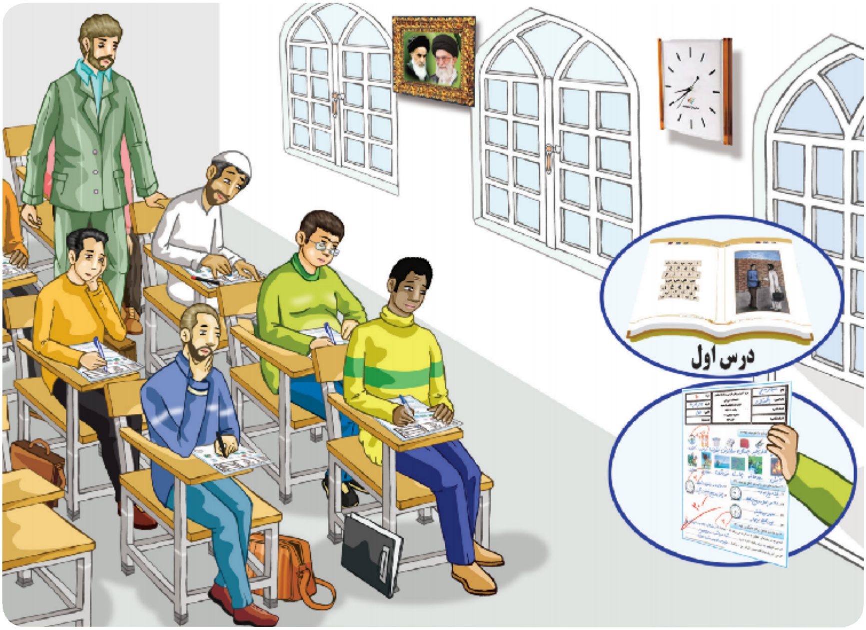
◄ جدید؛ زبان‌آموز؛ همراه؛ آموزش؛ امتحان پایانی؛ غیر از؛ به خاطر؛ غایب؛ دیگر؛ ورود؛ خود؛ اهداف.

◄ وارد ... شدن؛ شروع کردن؛ تمام کردن؛ شرکت کردن؛ قبول شدن؛ بلندشدن؛ دست دادن؛ معرّفی کردن؛ توضیح دادن.

نکته

- مصدر
- ریشه‌ی فعل گذشته
- شناسه‌ی فعل گذشته
- فعل گذشته‌ی ساده

کتاب جدید



محمّد یکی از زبان‌آموزان جامعة المصطفی صلی الله علیه و آله است. او همراه دوستانش دو ماه و نیم قبل وارد ایران شد. آن‌ها برای یادگرفتن زبان فارسی به «مرکز آموزش زبان» رفتند.

محمّد و دوستانش پس از خواندن کتاب اوّل، کتاب دوم را شروع کردند و سه روز قبل آن را تمام کردند، سپس در امتحان پایانی شرکت کردند. همه‌ی شاگردان کلاس در امتحان کتاب دوم با نمره‌ی خیلی خوب قبول شدند؛ غیر از سعید که حدود یک هفته به خاطر مسافرت غایب بود.

روز بعد محمّد و دوستانش کتاب جدید گرفتند و به کلاس رفتند. چون استادشان مریض بود، استاد دیگری به کلاس آمد.

هنگام ورود استاد جدید، همه‌ی طلبه‌ها از جایشان بلند شدند. استاد ابتدا با همه‌ی شاگردان کلاس دست داد و احوال‌پرسی کرد. سپس نام، نام خانوادگی و اسم کشور آن‌ها را پرسید و بعد خودش را

معرّفی کرد. ایشان گفت: من سیّدعلی حسینی هستم، سی و نه سال دارم و اهل تهرانم. دوازده سال است که در قم زندگی می‌کنم و ده سال است که در جامعة المصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله زبان فارسی درس می‌دهم و... .

استاد حسینی پس از احوال‌پرسی و معرّفی خود، بالای تابلو نوشت: «به نام خدا»؛ سپس مقداری درباره‌ی اهداف کتاب سوم توضیح داد و درس اوّل را شروع کرد.



پاسخ دهید.

۱. محمّد چه‌کاره است و کی به ایران آمد؟

۲. محمّد و دوستانش برای چه کاری به مرکز آموزش زبان رفتند؟

۳. چرا سعید در امتحان کتاب دوم قبول نشد؟

۴. استاد پس از ورود به کلاس چه کارهایی انجام داد؟

واژه آموزی

جدید

- من هفته‌ی قبل یک کیف جدید از بازار خریدم.
- خانه‌های قدیمی معمولاً پارکینگ نداشتند؛ امّا بیشتر خانه‌های جدید پارکینگ دارند.

زبان‌آموز: کسی که در حال یاد گرفتن زبان دیگری است.

- فاطمه یکی از زبان‌آموزان این دانش‌گاه است. او دو ماه قبل برای یاد گرفتن زبان فارسی به ایران آمد.
- حدود پانصد زبان‌آموز در مدرسه‌ی المهدی(عج) زبان فارسی و عربی را یاد می‌گیرند.

همراه: وقتی استفاده می‌شود که دو یا چند نفر با هم هستند یا با هم به جایی می‌روند.

- محمّد دیشب همراه دوستانش به پارک رفت.
- ما صبح روز جمعه همراه استادمان به استخر رفتیم.

وارد شدن: داخل شدن در مکانی

- پدر و مادرم دیروز ساعت دوازده و نیم وارد ایران شدند.
- ما وقتی وارد خانه می‌شویم، به اعضای خانواده سلام می‌کنیم.

آموزش: یاد دادن؛ یاد گرفتن

- آن‌ها هر روز به کلاس آموزش قرآن می‌روند.
- مرکز آموزش زبان[1] در جامعة‌المصطفی(ص) زبان‌های فارسی، عربی، انگلیسی و... را یاد می‌دهد.

شروع کردن

- ما امروز کتاب سوم را شروع کردیم.
- زهرا از پنج سالگی نماز خواندن را شروع کرد.

۱. مرکز آموزش زبان: مکانی که زبان‌های مختلف را در آن‌جا یاد می‌دهند.

○ .... را شروع کردم.

تمام کردن

- ما یک ماه قبل کتاب دوم را شروع کردیم و سه روز قبل آن را تمام کردیم.
- آن‌ها دیشب ساعت هشت، نوشتن تکلیف‌هایشان را شروع کردند و ساعت نه و نیم آن را تمام کردند.

امتحان

- شما پریروز کتاب دوم را امتحان دادید.
- در امتحان املا نمره‌ی بیست گرفتم.

امتحان پایانی

- کتاب دوم بیست درس بود. من پس از تمام کردن درس بیستم امتحان پایانی دادم.
- ما در آخر هر کتاب، امتحان پایانی می‌دهیم، سپس کتاب جدید را شروع می‌کنیم.

شرکت کردن

- جواد به خانه‌ی دوستش رفت و در جشن تولّد او شرکت کرد.
- آیا شما هر روز به مسجد می‌روید و در نماز جماعت شرکت می‌کنید؟

غیر از

- دیروز همه به کلاس آمدند، غیر از ریحانه که بیمار بود.
- همه‌ی خانواده‌ام در نیجریه زندگی می‌کنند، غیر از من که در ایران زندگی می‌کنم.

به خاطرِ: به سببِ

- من به خاطر دندان درد دو روز به کلاس نرفتم.
- شما به خاطر یاد گرفتن زبان فارسی به این مدرسه آمدید.

غایب

- امروز همه‌ی شاگردان در کلاس هستند، غیر از سارا که غایب است.
- هم‌کلاسی‌ام یاسر دیروز و پریروز در کلاس نبود. او به خاطر مسافرت غایب بود.

○ .... را تمام کردم.　　○ .... در .... شرکت کردم.

قبول شدن

- من در امتحان، پاسخ بیشتر سؤال‌ها را درست نوشتم و با نمره‌ی خوب قبول شدم.
- آن‌ها دیروز در امتحان کتاب دوم قبول شدند و امروز کتاب سوم را شروع کردند.

دیگر

- این پیراهن برای من کوچک است؛ لطفاً یک پیراهن دیگر به من بدهید.
- تلفن همراه نرگس خراب شد؛ یک گوشی دیگر خرید.

ورود: وارد شدن؛ داخل شدن

- من همیشه هنگام ورود به کلاس به دوستانم سلام می‌کنم.
- در ابتدای این خیابان تابلوی «ورود ممنوع» وجود دارد.

بلند شدن[1]

- در اتوبوس از جایم بلند شدم و به پیرمرد گفتم: لطفاً شما بنشینید.
- وقتی پدرم از محلّ کار به خانه می‌آید، به احترام او بلند می‌شویم.

دست دادن

- وقتی در خیابان دوستم را دیدم، با او دست دادم و حالش را پرسیدم.
- ورزش‌کاران قبل از مسابقه با هم دست می‌دهند، سپس مسابقه را شروع می‌کنند.

خود[2]

- ما همیشه از شانه و مسواک خودمان استفاده می‌کنیم.
- شاگردان نام خود را روی ورقه‌ی امتحان نوشتند.

---

۱. بلند شدن: ایستادن　　　　بلند شدن (بیدار شدن) ≠ خوابیدن

۲. «خود» ضمیر مشترک است و به جای همه‌ی ضمیرهای شخصی (من، تو، او، ما، شما، آن‌ها) استفاده می‌شود.

فرزندم علی خودش به مدرسه می‌رود و می‌آید.　　　　خودمان غذا می‌پزیم و می‌خوریم.

○....... در .... قبول شدم.　　　○از .... بلند شدم.　　　○ با .... دست دادم.

معرّفی کردن

- دیروز پدرم به دانش‌گاه آمد. من ایشان را به رئیس دانش‌گاه معرّفی کردم و گفتم: ایشان پدرم است.
- نرگس اعضای خانواده‌اش را به دوستش معصومه معرّفی کرد.

اهداف: هدف‌ها

- یکی از اهداف رفتن به مسجد، شرکت در نماز جماعت است.
- هدف من از آمدن به ایران، درس خواندن است.

توضیح دادن

- استاد درباره‌ی کتاب سوم توضیح داد. ایشان گفت: این کتاب دارای بیست درس است؛ حدود پانصد واژه‌ی جدید دارد. در این کتاب فعل‌های گوناگون را یاد می‌گیرید و...
- چون دیروز غایب بودم، هم‌کلاسی‌ام فاطمه درس جدید را برایم توضیح داد.

واژه‌های مخالف

دوست ≠ دشمن				غایب ≠ حاضر
ورود ≠ خروج				یاد گرفتن ≠ یاد دادن
رفتن ≠ آمدن				وارد شدن ≠ خارج شدن
شروع کردن ≠ تمام کردن				پرسیدن[1] ≠ پاسخ دادن[2]
بلند شدن (ایستادن) ≠ نشستن				جدید ≠ قدیمی
قبول شدن ≠ مردود شدن				مریض ≠ سالم

۱. پرسیدن: سؤال کردن
۲. پاسخ دادن: جواب دادن

○ .... را به .... معرفی کردم.　　○ .... را توضیح دادم.

لطفاً توجّه کنید.

رفتن ❖ گرفتن ❖ پوشیدن ❖ درس دادن ❖ بلند شدن ❖ تلفن زدن ❖ برداشتن ❖ بازگشتن ❖ درآوردن

در زبان فارسی به واژه‌های بالا «مصدر» می‌گویند.[1]

نشانه‌ی مصدر «ـَن»

رفتَن	درس دادَن	برداشتَن
پوشیدَن	تلفن زدَن	درآوردَن
گرفتَن	بلند شدَن	برگشتَن
خوردَن	دیدَن	وارد شدَن
آمدَن	مسواک زدَن	نوشتَن
خواندَن	اتو زدَن	شرکت کردَن

نشانه‌ی مصدر در زبان فارسی «ـَن» است.

۱. مصدر اسمی است که مفهوم اصلی فعل را بدون زمان و شخص بیان می‌کند.

لطفاً توجّه کنید.

- در زبان فارسی برای ساختن هر فعل به «ریشه‌ی فعل» و «شناسه» نیاز داریم.

ریشه‌ی فعل گذشته (بن ماضی)[1]

مصدر	حذف نشانه‌ی مصدر	ریشه‌ی گذشته (بن ماضی)
رفتن	رفتَن ⇦	رفت
درس دادن	درس دادَن ⇦	درس داد
برداشتن	برداشتَن ⇦	برداشت

- ریشه‌ی گذشته‌ی فعل از حذف نشانه‌ی مصدر «ـَن» به دست می‌آید.

«ریشه‌ی ماضی» مصدرهای زیر را بگویید.

نوشتن ❖ توضیح دادن ❖ درآوردن ❖ بودن

معرّفی کردن ❖ بازگشتن ❖ آمدن ❖ حرف زدن

شناسه‌ی گذشته[2]

من .... ـَم ◀ من رفتم.

تو .... ی ◀ تو رفتی.

او .... Ø[3] ◀ او رفت.

ما .... یم ◀ ما رفتیم.

شما .... ید ◀ شما رفتید.

آن‌ها .... ـَند ◀ آن‌ها رفتند.

---

۱. «ریشه» یا «بن» قسمتی از فعل است که مفهوم اصلی فعل از آن به دست می‌آید. این بخش در همه‌ی ساخت‌های فعل ثابت است.
رفتم رفتی رفت رفتیم رفتید رفتند

۲.شناسه، بخشی از فعل است که همانند نهاد، شخص فعل (اوّل شخص، دوم شخص و سوم شخص)به علاوه‌ی مفهوم مفرد و جمع بودن فعل را نشان می‌دهد، مانندِ «ـَند» در فعل «رفتند» که «ـَند» سوم شخص بودن و جمع بودن فعل را مشخص می‌کند؛ به همین سبب شناسه را «نهاد پیوسته» هم می‌گویند.

۳. نداشتن شناسه را با علامت Ø (شناسه‌ی صفر) نشان می‌دهیم.

لطفاً توجّه کنید.

۱. من دیروز تکلیف‌هایم را نوشتم.

۲. ما امروز کتاب سوم را شروع کردیم.

۳. استاد ماژیک را از روی میز برداشت و واژه‌ها را روی تابلو نوشت.

به این فعل‌ها «**گذشته‌ی ساده**» یا «**ماضی مطلق**» می‌گویند.

فعل گذشته‌ی ساده را چگونه می‌سازیم؟[1]

بن ماضی (ریشه‌ی گذشته) + شناسه‌ی گذشته = گذشته‌ی ساده

رفتن					
رفت	+	ـَـم	=	رفتم
رفت	+	ی	=	رفتی
رفت	+	Ø	=	رفت
رفت	+	یم	=	رفتیم
رفت	+	ید	=	رفتید
رفت	+	ـَـند	=	رفتند

برگشتن				
برگشت	+	ـَـم	=	برگشتم
برگشت	+	ی	=	برگشتی
برگشت	+	Ø	=	برگشت
برگشت	+	یم	=	برگشتیم
برگشت	+	ید	=	برگشتید
برگشت	+	ـَـند	=	برگشتند

«گذشته‌ی ساده» مصدرهای زیر را صرف کنید.

مثال: خوردن ← من خوردم؛ تو خوردی؛ او خورد؛ ما خوردیم؛ شما خوردید؛ آن‌ها خوردند

بردن ❖ ساختن ❖ وارد شدن ❖ شرکت کردن ❖ برداشتن

۱. از فعل گذشته‌ی ساده وقتی استفاده می‌کنیم که کاری در زمان گذشته انجام شده و کاملاً تمام شده است.

لطفاً توجّه کنید.

☑ بگوییم	☒ نگوییم
من دیشب به ایران آمدم.	من دیشب به ایران می‌آیم.
ما یک ماه پیش کتاب اوّل را تمام کردیم.	ما یک ماه پیش کتاب اوّل را تمام می‌کنیم.
آن‌ها پارسال به تاجیکستان برگشتند.	آن‌ها پارسال به تاجیکستان برمی‌گردند.

لطفاً بخوانید.

۱. زهرا دیروز وارد ایران شد.

۲. من پریروز دوستم را به استاد معرّفی کردم.

۳. جواد و حسین سه روز قبل در امتحان شرکت کردند.

۴. زبان‌آموزان کلاس ما هفته‌ی گذشته کتاب دوم را تمام کردند.

۵. ما دو سال قبل برای زیارت امام رضا علیه‌السلام به مشهد رفتیم.

تصحیح کنید.

۱. استاد دیروز درس را برای ما توضیح می‌دهد.

۲. من پریروز به خاطر بیماری در کلاس شرکت نمی‌کنم.

۳. دیشب خیابان‌ها بسیار شلوغ و پرترافیک است.

۴. دوستم و خانواده‌اش پارسال به مسافرت می‌روند.

۵. استاد وارد کلاس شد و ما از جایمان بلند می‌شویم.

لطفاً به گذشته‌ی ساده تبدیل کنید.

۱. محمّد و دوستانش دو ماه بعد وارد ایران می‌شوند.

۲. پدرم فردا ساعتش را برای تعمیر به ساعت‌سازی می‌برد.

۳. دوستم امشب غذای خوش‌مزه‌ای درست می‌کند.

لطفاً تصحیح کنید.

۱. هادی و همسرش یک ماه بعد به این‌جا آمدند.

۲. فاطمه و هم‌کلاسی‌هایش فردا امتحان داشتند.

۳. استاد هفته‌ی بعد کتاب سوم را توضیح داد.

با اضافه‌کردن واژه‌ها جمله‌ها را کامل‌تر کنید.

مثال: **رضا......... آمد.**

۱. ازخانه ۲. به دانش‌گاه ۳. با دوستش ۴.یک ساعت قبل

از خانه: رضا از خانه آمد.

به دانش‌گاه: رضا از خانه به دانش‌گاه آمد.

با دوستش: رضا با دوستش از خانه به دانش‌گاه آمد.

یک ساعت قبل: رضا یک ساعت قبل با دوستش از خانه به دانش‌گاه آمد.

احمد .... خرید.

۱. کتاب ۲. از کتاب فروشی ۳. برای خواهرش ۴. دیروز

زهرا .... شرکت کرد.

۱. در امتحان ۲. پایانی ۳. و زینب ۴. هفته‌ی قبل

من .... رفتم.

۱. به مسجد ۲. دیشب ۳. با خانواده‌ام ۴. برای خواندن نماز

درس دوم

در این درس می‌آموزیم:

متن

زهرا و ریحانه

زهرا ساعت هفت و نیم صبح، کیف و کتابش ...

واژه‌ها

◄ به طرف؛ هنگامی که؛ یکی یکی؛ نگران؛ هیچ‌کس؛ زنگ استراحت؛ بلافاصله؛ خواب‌گاه؛ حالا؛ مثل؛ داغ؛ اتاق انتظار؛ به‌شدّت؛ سر وقت؛ سلامتی؛ به لطف خدا؛ (راه‌پلّه).

◄ خبر داشتن؛ بیدار کردن؛ نوبت گرفتن؛ دعا کردن؛ (خداحافظی کردن).

نکته

● گذشته‌ی ساده‌ی منفی

زهرا و ریحانه



زهرا ساعت هفت و نیم صبح، کیف و کتابش را برداشت و به طرف مدرسه حرکت کرد. هنگامی که وارد کلاس شد، ساعت ده دقیقه به هشت بود. هم‌کلاسی‌هایش یکی‌یکی آمدند، امّا خبری از دوستش ریحانه نبود. زهرا نگران شد؛ از هرکس پرسید ریحانه کجاست، هیچ‌کس از او خبر نداشت.

زهرا زنگ استراحت دوم، بلافاصله به طرف خوابگاه رفت. در راه‌پلّه دوست دیگرش کوثر را دید. از او پرسید: ریحانه را ندیدی؟ او امروز به کلاس نیامد! کوثر گفت: نه، امروز او را ندیدم؛ ولی دیروز عصر وقتی با او خداحافظی کردم، حالش خوب نبود؛ به نظرم مریض است.

آن‌ها با هم برای دیدن ریحانه به اتاقش رفتند. او خواب بود؛ او را بیدار نکردند و از هم اتاقی‌اش حالش را پرسیدند. او گفت: ریحانه از دیشب تا حالا مریض است. به خاطر تب زیاد بدنش مثلِ آتش، داغ بود. من و مریم او را به درمان‌گاه بردیم؛ نوبت گرفتیم و در اتاق انتظار نشستیم. وقتی که نوبتمان رسید، به اتاق دکتر رفتیم. دکتر پس از معاینه گفت: او به شدّت مریض است؛ چرا زودتر او را به درمان‌گاه نیاوردید؟!

سپس برایش یک سِرُم، دو عدد آمپول، تعدادی قرص و کپسول و شربتِ سرفه نوشت و گفت: همین الآن سرم و آمپول‌هایت را بزن؛ هر هشت ساعت هم یک قرص و یک کپسول و هر شش ساعت یک قاشق غذاخوری شربت بخور؛ یک روز هم استراحت کن. سرِ وقت داروها را به او دادیم و الآن به لطف خدا حالش بهتر است.

زهرا و کوثر برای سلامتی ریحانه دعا کردند و از هم‌اتاقی‌اش خداحافظی کردند. آن‌ها بعد از کلاس به همراه استادشان به عیادت ریحانه رفتند. ریحانه از دیدن استاد و دوستانش بسیار خوشحال شد.



پاسخ دهید.

۱. زهرا در راه‌پلّه از کوثر چه پرسید و او چه پاسخی داد؟

۲. دکتر پس از معاینه‌ی ریحانه به هم‌اتاقی‌اش چه گفت؟

۳. پزشک چه داروهایی برای ریحانه نوشت و به او چه گفت؟

۴. چه چیزی سبب خوشحال شدن ریحانه شد؟

واژه آموزی

- **به طرف:** به سمت
  - مسلمان‌ها به طرف کعبه نماز می‌خوانند.
  - اتوبوس بعد از سوار شدن مسافران به طرف تهران حرکت کرد.

- **هنگامی که:** زمانی که؛ وقتی که
  - انسان هنگامی که گرسنه می‌شود، غذا می‌خورد.
  - هنگامی که باران می‌بارد، ما از چتر استفاده می‌کنیم.
  - هنگام شستن ظرف‌ها به مادرم کمک کردم.

- **یکی یکی**
  - فاطمه ظرف‌ها را یکی یکی به آشپزخانه نبرد؛ همه‌ی آن‌ها را در سینی گذاشت و با هم برد.
  - استاد پس از وارد شدن به کلاس یکی یکی با شاگردان دست داد.

- **نگران:** ناراحت بودن یا ترسیدن از چیزی
  - به خاطر دیر آمدن فرزندم به خانه خیلی نگران شدم.
  - به دوستم گفتم: نگران نباش! به لطف خدا حال پدرت خوب می‌شود.

- **هیچ کس**
  - دیروز هیچ‌کس غایب نبود؛ امّا امروز دو نفر غایب هستند.
  - در کلاس ما همه اهل آسیا هستند و هیچ‌کس اهل آفریقا نیست.

- **خبر داشتن**
  - من سه روز از حال پدر و مادرم خبر نداشتم. دیروز تلفن زدم و حالشان را پرسیدم.
  - استادم از بیماری من خبر داشت؛ به این سبب دو بار به من تلفن زد.

...... از ...... خبر داشتم.

زنگ استراحت

- دیروز زنگ استراحت بیشتر بچّه‌ها از کلاس بیرون نرفتند؛ چون هوا خیلی سرد بود.
- بعضی از دانش‌آموزان در زنگ استراحت بازی می‌کنند و بعضی خوراکی‌هایشان را می‌خورند.

بلافاصله: خیلی زود

- ما پس از شنیدن صدای اذان بلافاصله برای نماز به مسجد رفتیم.
- استاد پس از تمام شدن وقت امتحان بلافاصله ورقه‌ها را گرفت.

خواب‌گاه

- خواب‌گاه مدرسه‌ی ما تعداد زیادی اتاق دارد و حدود صد و پنجاه نفر در آن زندگی می‌کنند.
- هر شب ساعت یازده چراغ‌های خواب‌گاه را خاموش می‌کنند.

راه پلّه

- برای رفتن به طبقه‌های بالا بعضی از آسانسور و بعضی از راه پلّه استفاده می‌کنند.
- استفاده‌ی زیاد از راه پلّه سبب پا درد می‌شود.

خداحافظی کردن

- هنگام آمدن به ایران با اعضای خانواده و بستگانم خداحافظی کردم.
- وقتی کلاس تمام شد، با استادم خداحافظی کردم و ایشان گفت: به سلامت!

بیدار کردن

- ساعت ده شب خوابیدم و ساعت پنج و نیم مادرم مرا بیدار کرد.
- به دوستم گفتم: یک ربع قبل از اذان صبح مرا از خواب بیدار کن.

حالا: الآن؛ اکنون

- به خاطر دندان‌درد از دیشب تا حالا نخوابیدم.
- از صبح تا حالا کجا بودی؟ از صبح تا حالا در کتاب‌خانه بودم.

⦿ .... را .... بیدار کردم.

مثلِ: مانندِ

- دوستم پس از سه سال زندگی در ایران، مثل ایرانی‌ها صحبت می‌کند.
- دوستم در کلاس املا نمره‌ی نوزده گرفت؛ من هم مثل او نمره‌ی نوزده گرفتم.

داغ: بسیار گرم

- من امروز صبح یک لیوان شیر داغ خوردم.
- خوردن غذای داغ برای بدن خوب نیست.

نوبت (گرفتن / رسیدن)

- امروز به دندان‌پزشکی تلفن زدم و برای معاینه‌ی دندان‌هایم نوبت گرفتم.
- استاد یکی یکی از طلبه‌ها درس را پرسید، تا نوبت به من رسید.

اتاق انتظار

- زهرا و نرگس برای دیدن رئیس دانش‌گاه یک ربع در اتاق انتظار نشستند تا نوبتشان رسید.
- مطب دکتر خیلی شلوغ بود؛ یک ساعت در اتاق انتظار نشستم تا نوبتم شد.

به‌شدّت: خیلی، زیاد

- دیروز نیم ساعت به شدّت باران بارید و خیابان‌ها پر از آب شد.
- دیروز صبح دو ماشین با هم تصادف کردند و راننده‌ی یکی از آن‌ها به شدّت زخمی شد.

سرِوقت

- کلاس ما ساعت هشت صبح شروع می‌شود؛ استاد ما همیشه سروقت (ساعت هشت) به کلاس می‌آید.
- پدربزرگم هر وقت اذان می‌گویند، سروقت نماز می‌خواند؛ امّا من گاهی نمازم را دیر می‌خوانم.

به لطف خدا

- برادرم به خاطر بیماری کلیه یک هفته در بیمارستان بستری بود؛ امّا الآن به لطف خدا حالش بهتر است.
- احمد به لطف خدا در مسابقه‌ی کشتی پیروز شد.

از …… نوبت گرفتم.

سلامتی

- مسواک زدن برای سلامتی دندان بسیار خوب است.
- ما برای سلامتی بدنمان هر روز یک ساعت ورزش می‌کنیم.

دعا کردن

- هنگام دعا کردن، دست‌هایمان را به طرف آسمان **بالا می‌بریم**.
- بهترین وقت برای دعا کردن، پس از نماز و هنگام سحر است.

واژه‌های مخالف

بلافاصله	≠	با تأخیر	زود	≠	دیر
هیچ‌کس	≠	همه	سلامتی	≠	بیماری
داغ	≠	سرد / خنک	خوش‌حال	≠	ناراحت
خواب	≠	بیدار	بهتر	≠	بدتر
یکی یکی	≠	همه با هم	حرکت کردن	≠	توقّف کردن / ایستادن

⊙ برای .... دعا کردم. ⊙ .... را دعا کردم.

لطفاً توجّه کنید.

۱. من دیروز به کتاب‌خانه رفتم؛ به کتاب‌فروشی نرفتم.

۲. استاد درس را از من پرسید، ولی از هم‌کلاسی‌هایم نپرسید.

۳. قطار ساعت هفت حرکت نکرد؛ ساعت هفت و نیم حرکت کرد.

۴. ما امروز پیاده به خانه برنگشتیم؛ با اتوبوس برگشتیم.

به فعل‌های بالا که «نـ» در اوّل آن آمده است، فعلِ «**گذشته‌ی ساده‌ی منفی**» می‌گویند.

روش ساخت «گذشته‌ی ساده منفی»

نـ + گذشته‌ی ساده = گذشته‌ی ساده‌ی منفی

گفتن				
نـ	+	گفتم	=	نگفتم[1]
نـ	+	گفتی	=	نگفتی
نـ	+	گفت	=	نگفت
نـ	+	گفتیم	=	نگفتیم
نـ	+	گفتید	=	نگفتید
نـ	+	گفتند	=	نگفتند

برداشتن				
نـ	+	(بر)داشتم	=	برنداشتم[2]
نـ	+	(بر)داشتی	=	برنداشتی
نـ	+	(بر)داشت	=	برنداشت
نـ	+	(بر)داشتیم	=	برنداشتیم
نـ	+	(بر)داشتید	=	برنداشتید
نـ	+	(بر)داشتند	=	برنداشتند

۱. از نظر نوشتاری تکواژ منفی‌ساز «ن» به فعل می‌چسبد.   خوردم ☜ نخوردم ☑ نه‌خوردم ☒

۲. تکواژ منفی‌ساز «ن» در فعل‌های مرکب و پیشوندی به فعل ساده می‌چسبد.

برداشتم ☜ برنداشتم ☑ نبرداشتم ☒

تلفن زدم ☜ تلفن نزدم ☑ نه تلفن زدم ☒

لطفاً توجّه کنید.

آمدم ← ← ← نیامدم	آموختم ← ← ← نیاموختم
آوردم ← ← ← نیاوردم	درآوردم ← ← ← در نیاوردم

«گذشته‌ی ساده‌ی منفی» در فعل‌هایی که با «آ» شروع می‌شوند.[1]

نَـ + یـ + گذشته‌ی ساده = گذشته‌ی ساده‌ی منفی

آمدن		
نَـ + یـ + آمدم	=	نیامدم
نَـ + یـ + آمدی	=	نیامدی
نَـ + یـ + آمد	=	نیامد
نَـ + یـ + آمدیم	=	نیامدیم
نَـ + یـ + آمدید	=	نیامدید
نَـ + یـ + آمدند	=	نیامدند

منفی فعل های زیر را بگویید.

آوردیم ❖ خریدم ❖ دعوت کردند ❖ اندازه گرفتیم ❖ دیدید ❖ آمدید

ترسیدند ❖ احترام گذاشتی ❖ قسم خوردم ❖ اتو زد ❖ خبر داشتی ❖ به دنیا آمد

۱. در فعل‌های گذشته‌ی ساده که بن ماضی آن‌ها با حرف «آ» شروع می‌شود، هنگام منفی کردن، بعد از تکواژ منفی ساز «نـ»، حرف «ی» را بین «نـ» و «آ» می‌نویسیم یا می‌خوانیم و سرکش «آ» را نیز در نوشتار حذف می‌کنیم: آموختم ← نیاموختم

لطفاً جمله‌های زیر را به شکل منفی بخوانید.

۱. ما نگران شدیم.

۲. من از مطب دکتر جوادی نوبت گرفتم.

۳. احمد امروز به دانش‌گاه آمد.

۴. من درس‌های ریاضی را خیلی خوب آموختم.

۵. محمّد پس از آمدن به خانه لباس‌های مدرسه‌اش را درآورد.

به صورت «ماضی ساده‌ی منفی» صرف کنید.

پرسیدن	بُردن	آمدن
برداشتن	حرکت کردن	نگران شدن

لطفاً تصحیح کنید.

۱. من فردا برای سلامتی دوستم دعا کردم.

۲. آن‌ها پس‌فردا این درس را امتحان دادند.

۳. مادرم فردا شب برای مهمان‌ها چلومرغ درست کرد.

۴. ما سال بعد به کشورمان نرفتیم.

درس سوم

در این درس می‌آموزیم:

متن

دو رهبر

امام خمینی قدّس‌سرّه در دوران جوانی …

واژه‌ها

- دوران؛ ثواب؛ خدمت؛ دیدار؛ شهید؛ شهدا؛ حضرت (آقا)؛ مسیحی؛ باعلاقه؛ محافظ؛ مدّت کوتاه؛ از شدّتِ…؛ با مهربانی؛ اعضا؛ مشکلات؛سختی‌ها.
- اجاره کردن؛ مرتّب نمودن؛ فرمودن؛ خبردادن؛ اشک ریختن؛ باخبرشدن.

نکته

- گذشته‌ی استمراری

دو رهبر



امام خمینیقدس‌سره در دوران جوانی، هر سال با چند نفر از دوستانش به مشهد می‌رفت. آن‌ها در آن‌جا خانه‌ای اجاره می‌کردند و حدود دو ماه می‌ماندند.

آن‌ها هر روز با هم برای زیارت و دعا به حرم امام رضاعلیه‌السلام می‌رفتند. امام معمولاً زودتر از دیگران به خانه برمی‌گشت. هنگامی که به خانه می‌رسید، همه‌جا را مرتّب می‌نمود و برای دوستانش چای درست می‌کرد. وقتی که آن‌ها به خانه می‌آمدند، امام با چای از آنان پذیرایی می‌کرد.

روزی یکی از همراهان از امام پرسید: چرا زیارت و دعا را زود تمام می‌کنید و به خانه بر می‌گردید؟

امام فرمود: به نظر من ثواب خدمت به دیگران از دعا و زیارت کمتر نیست.

یکی از برنامه‌های آیت الله خامنه‌ای «دامت برکاته» دیدار از خانواده‌ی شهیدان است. در یکی از روزها که به دیدار خانواده‌ی شهدا می‌رفتند[1] ، یک نفر از همراهان گفت: حضرت آقا! در این نزدیکی یک

۱.در زبان فارسی گاهی برای احترام، فعل جمع برای نهاد مفرد استفاده می‌شود.

خانواده‌ی شهید زندگی می‌کنند که مسیحی هستند؛ آیا برای دیدن آن‌ها می‌روید؟ ایشان باعلاقه فرمودند: بله.

قبل از رسیدن آیت الله خامنه‌ای و همراهان به خانه‌ی آن شهید، یکی از محافظ‌ها برای خبردادن به آن خانواده زودتر به آن‌جا رفت. پس از مدّت کوتاهی آیت‌الله خامنه‌ای «دام ظلّه العالی» وارد منزل شدند. خانواده‌ی شهید از شدّت خوشحالی اشک می‌ریختند. ایشان با مهربانی با همه‌ی آن‌ها سلام و احوال‌پرسی کردند و پس از پرسیدن نام شهید و بوسیدن عکس او، با اعضای خانواده‌ی شهید گفت‌وگو نمودند و از مشکلات و سختی‌های آن‌ها با خبر شدند.



پاسخ دهید.

۱. چرا امام خمینی قدس‌سره زودتر از دیگران به خانه برمی‌گشت؟

۲. یکی از همراهان امام خمینی قدس‌سره از ایشان چه پرسید و امام چه پاسخی دادند؟

۳. چرا خانواده‌ی شهید مسیحی اشک می‌ریختند؟

۴. حضرت آیت الله خامنه‌ای پس از ورود به منزل شهید چه کار کردند؟

واژه آموزی

دوران

- زندگی انسان به پنج بخش تقسیم می‌شود: دوران کودکی، دوران نوجوانی، دوران جوانی، دوران میان‌سالی و دوران پیری.
- از دوازده سالگی تا هفده سالگی را دوران نوجوانی می‌گویند.

اجاره کردن

- یوسف ماه قبل یک خانه‌ی کوچک اجاره کرد. او برای اجاره‌ی خانه هر ماه دویست هزار تومان می‌دهد.
- ابراهیم برای خریدن خانه پول نداشت. او یک خانه‌ی دو طبقه در خیابان امین، کوچه‌ی ۱۲ اجاره کرد.

مرتّب نمودن[۱] : مرتّب کردن

- سعید پس از بیدار شدن از خواب موهای ژولیده‌اش را با شانه مرتّب می‌نمود.
- من همیشه اتاقم را مرتّب می‌کردم: کتاب‌ها را در قفسه می‌گذاشتم، لباس‌هایم را در کمد آویزان می‌کردم و...

فرمودن[۲] : گفتن

- حضرت محمّد ﷺ فرمودند: به عیادت بیماران بروید و برای آن‌ها دعا کنید.

ثواب

- نماز خواندن در مسجد، عیادت بیمار و کمک به پدر و مادر بسیار ثواب دارد.
- کسی که کار خوبی می‌کند، خدا به او ثواب می‌دهد.

۱. در زبان فارسی معمولاً هر جا واژه‌ی «کردن» بیاید «نمودن» هم می‌آید: استفاده نمودن : استفاده کردن؛ پذیرایی نمودن : پذیرایی کردن

۲. در زبان فارسی برای احترام به جای «گفتن» از «فرمودن» استفاده می‌شود.

......را مرتب نمودم.

خدمت (کردن)

- سجّاد با کمک‌هایی مانند خریدن لباس و غذا و درس دادن به بچّه‌ها به مردم این روستا بسیار خدمت کرد.
- خدمت کردن به انسان‌های فقیر و ضعیف ثواب دارد.

دیدار: رفتن پیش کسی برای دیدن و صحبت کردن.

- رئیس جمهور لبنان دیروز با آیت‌الله خامنه‌ای دام‌ظله دیدار کرد.
- بسیاری از دانش‌جویان با رئیس دانش‌گاه دیدار کردند و یک ساعت با ایشان صحبت کردند.

شهید: [جمع: شهیدان؛ شهدا]

- امام حسین علیه‌السلام در روز دهم مُحرّم (عاشورا) شهید شدند.
- خانواده‌ی شهدا معمولاً عصرهای پنج‌شنبه به زیارت شهیدانشان می‌روند.

حضرت: واژه‌ای است که برای احترام به بزرگان دین مانند پیامبران، امامان و علما استفاده می‌شود.

- حضرت عیسی علیه‌السلام فرزند حضرت مریم علیهاالسلام است.
- پیامبر اسلام، حضرت محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله دختر خود حضرت فاطمه علیهاالسلام را بسیار دوست داشت.

مسیحی

- پیامبر مسیحیان[1] حضرت عیسی علیه‌السلام است و کتاب آن‌ها انجیل[2] است.
- مسیحیان روزهای یک‌شنبه برای عبادت به کلیسا می‌روند.

با علاقه: (علاقه داشتن؛ دوست داشتن)

- فاطمه و برادرش با علاقه‌ی زیاد درس می‌خوانند.
- من به پدر و مادرم بسیار علاقه دارم.

---

۱. مسیحیان: جمعِ مسیحی

۲. «قرآن» کتاب مسلمان‌ها و «انجیل» کتاب مسیحیان است.

به .... خدمت می‌کنم.

محافظ

- پلک‌ها محافظ چشم هستند.
- رئیس جمهور محافظان بسیاری دارد.

خبر (دادن): گفتن چیزی به کسی که معمولاً آن را نمی‌داند.

- مادرم به من تلفن زد و گفت: «هفته‌ی آینده جشن ازدواج خواهرت است.» من از شنیدن این خبر خیلی خوشحال شدم.
- دیروز دوستم با تلفن به من خبر داد که پس‌فردا به ایران می‌آید.

باخبر شدن

- امروز باخبر شدم که پدر و مادرم هفته‌ی بعد به ایران می‌آیند.
- به خاطر زلزله یک هفته از خانواده‌ام بی‌خبر بودم؛ امروز باخبر شدم که به لطف خدا همه خوب و سالم هستند.

مدّت کوتاهی: زمان کمی

- من و دوستم مدّت کوتاهی - حدود ده روز - در کارخانه‌ی ماشین‌سازی کار می‌کردیم.
- شما چه مدّت در ایران زندگی کردی؟ حدود دو ماه در ایران زندگی کردم و در این مدّت کوتاه مقداری فارسی یاد گرفتم.

از شدّتِ...

- در فصل تابستان از شدّت گرما تشنه می‌شویم.
- دوستم از شدّت بیماری، سه روز در بیمارستان بستری شد.

اشک ریختن

- اشک ریختن برای امام حسین (ع) ثواب زیادی دارد.
- مردم ایران هنگام دیدار با امام خامنه‌ای (دام ظله) از شدّت خوشحالی اشک می‌ریزند.

از .... با خبر شدم.

با مهربانی

- مادران با مهربانی کودکانشان را نوازش می‌کنند و می‌بوسند.
- استادمان همیشه با مهربانی به پرسش‌های شاگردانش پاسخ می‌داد.

اعضایِ...

- دست، پا، چشم، گوش، قلب، کلیه و... **اعضای بدن** انسان هستند.
- پدر و مادر، برادر و خواهر **اعضای خانواده** هستند.

مشکل: سخت (مشکلات: سختی‌ها)

- یادگرفتن زبان فارسی در روزهای اوّل آموزش زبان، مشکل بود؛ امّا الآن **آسان** است.
- دوران کودکی‌ام پر از مشکلات و سختی بود؛ چون پدر و مادرم خیلی زود از دنیا رفتند.
- مشکلات جوانان بیشتر کشورها بی‌کاری و دیر ازدواج کردن است.

واژه‌های مخالف

واژه	≠	مخالف	واژه	≠	مخالف
مرتّب	≠	نامرتّب	همه جا	≠	هیچ جا
ثواب	≠	کیفر/ عذاب	خدمت	≠	خیانت
زود	≠	دیر	کمتر	≠	بیشتر(زیادتر)
مدّت کوتاه	≠	مدّت طولانی	با خبر	≠	بی خبر
مشکل	≠	آسان، ساده	با علاقه	≠	بی علاقه
مشکلات؛ سختی ها	≠	راحتی ها		≠	

لطفاً توجّه کنید.

۱. من هر شب برای زیارت و دعا یک ساعت در حرم می‌ماندم.

۲. استادمان هر روز درس قبل را می‌پرسید.

۳. پدربزرگ و مادربزرگم همیشه از مهمان‌ها به‌خوبی پذیرایی می‌کردند.

۴. امام معمولاً زودتر از دیگران به خانه برمی‌گشت.

همه‌ی فعل‌های بالا «**گذشته‌ی استمراری**» یا «**ماضی استمراری**» هستند.

فعل «گذشته‌ی استمراری» را چگونه می‌سازیم؟

می + بن ماضی + شناسه‌ی گذشته=گذشته‌ی استمراری

رفتن	برگشتن
می + رفت + ــَـم = می‌رفتم	می + (بر)گشت + ــَـم = برمی‌گشتم[1]
می + رفت + ی = می‌رفتی	می + (بر)گشت + ی = برمی‌گشتی
می + رفت + Ø = می‌رفت	می + (بر)گشت + Ø = برمی‌گشت
می + رفت + یم = می‌رفتیم	می + (بر)گشت + یم = برمی‌گشتیم
می + رفت + ید = می‌رفتید	می + (بر)گشت + ید = برمی‌گشتید
می + رفت + ــَـند = می‌رفتند	می + (بر)گشت + ــَـند = برمی‌گشتند

گذشته‌ی استمراری مصدرهای زیر را بگویید.

گرفتن ❖ ریختن ❖ خبر دادن ❖ خداحافظی کردن ❖ برداشتن

پوشیدن ❖ فروختن ❖ بیدار شدن ❖ حرف زدن ❖ پوست کندن

۱. به فعل هایی که از یک پیشوند (بر، در، فرو، فرا، باز، وا، ور) و یک فعل ساده ساخته شده‌اند، فعل پیشوندی می‌گویند.

در فعل‌های پیشوندی، همه‌ی تبدیل‌ها و تغییرها پس از پیشوند و قبل از فعل اصلی انجام می‌شود.

مثال: برگشتن ← برمی‌گشت (~~می‌برگشت~~)؛ درآوردن ← درمی‌آورد (~~می‌درآورد~~)

لطفاً توجّه کنید.

گذشته‌ی استمراریِ مصدرهای «داشتن» و «بودن» به همان شکل گذشته‌ی ساده استفاده می‌شوند.[1]

* پدرم سال‌ها در این‌جا بود و درس می‌خواند.
* حدود دو ماه هر روز سردرد داشتم و به درمان‌گاه می‌رفتم.

لطفاً توجّه کنید.

☑ بگوییم	☒ نگوییم
خانه‌ی ما سال‌ها در این کوچه بود.	خانه‌ی ما سال‌ها در این کوچه می‌بود.
دوستم همیشه پول زیادی در کیفش داشت.	دوستم همیشه پول زیادی در کیفش می‌داشت.

لطفا کامل کنید.

۱. جواد ماه گذشته ده روز در بیمارستان امام جواد عليه‌السلام بستری ....

۲. من و هم‌کلاسی‌هایم تابستان پارسال بیشتر وقت‌ها مشغول درس خواندن ....

۳. او به خاطر بیماری، مدّتی سردرد و تب ....

۴. فاطمه و زینب هر وقت امتحان .... با هم درباره‌ی درس گفت‌وگو می‌کردند.

⊙ گذشته‌ی استمراری:

الف) بیان تکرار کاری در زمان گذشته؛

ب) بیان موضوعی که در گذشته به طور پیوسته ادامه داشته است؛

ج) بیان فعلی که در زمان انجام شدن آن، فعل دیگری هم انجام شده است.

⊙ گاهی برای گفتن کاری که باید در زمان گذشته انجام می‌دادیم و معمولاً انجام نشده است، از گذشته‌ی استمراری استفاده می‌کنیم.

مثال: دیروز باید امتحان می‌دادم که مریض شدم. دیشب باید به مادرم تلفن می‌زدم، اما تلفن خراب بود.

۱. گاهی در برخی از فعل‌های مرکب که همکرد آن «داشتن» است، «می» ماضی استمراری به کار برده می‌شود:

مثال: او همیشه بچّه‌ها را به خوبی نگه می‌داشت.

او همیشه شاگردانش را از کارهای بد بازمی‌داشت.

جمله‌های زیر را با استفاده از «ماضی استمراری» تغییر دهید.

مثال: من دیروز به کلاس رفتم.

من هر روز به کلاس می‌رفتم.

۱- استاد امروز درس را از ما پرسید.

۲- ما فردا خانه را مرتّب می‌کنیم.

۳- اتوبوس ساعت دوازده ظهر حرکت کرد.

۴- آیا شما پریروز فرزندتان را به مدرسه بردید؟

۵- دوستم امروز هنگام اذان صبح مرا صدا زد.

لطفاً تصحیح کنید.

۱. من و مادرم برای عیادت دایی جواد به بیمارستان رفتم.

۲. آیا برادر شما با میوه از میهمان‌ها پذیرایی می‌کردید؟

۳. ایشان از مشکلات خانواده ی دوستش باخبر شدید؟

ماضی استمراری مصدرهای زیر را صرف کنید.

تخفیف دادن * فروختن * شرکت کردن * خبر داشتن

لبخند زدن * نشستن * شستن * وضو گرفتن

درس چهارم

در این درس می‌آموزیم:

متن

حضرت محمّد ﷺ

در روز جمعه، هفدهم ربیع الاوّل …

واژه‌ها

- ربیـع الاوّل؛ پیامبـر؛ حـرف زشـت؛ بـا ادب؛ هیـچ وقـت؛ هرگـز؛ جلـو(ی)…؛ سـخن؛ اسـراف؛ اهـل اسـراف؛ کنـار؛ پاکیـزه؛ قطـره؛ صفـات.
- بی‌احترامـی کـردن؛ فـرق گذاشـتن؛ دراز کـردن؛ نـگاه کـردن؛ شـاد کـردن؛ دانسـتن؛ بـه کار بـردن.

نکته

- گذشته‌ی استمراری منفی

حضرت محمّد صلّی‌الله‌علیه‌وآله



در روز جمعه، هفدهم ربیع‌الاوّل به دنیا آمد. نام پدرش «عبدالله» بود و مادرش «آمنه» نام داشت.

خداوند او را در چهل سالگی برای پیامبری انتخاب کرد.

ایشان بسیار خوش‌اخلاق بود. به کسی بی احترامی نمی‌کرد و حرف زشت نمی‌زد. به کوچک و بزرگ سلام می‌کرد. بین فقیر و ثروتمند فرق نمی‌گذاشت و با همه‌ی آن‌ها دست می‌داد و احوال‌پرسی می‌کرد.

همیشه با ادب می‌نشست و هیچ وقت پاهایش را جلوی دیگران دراز نمی‌کرد. هنگامی که دیگران با او صحبت می‌کردند، بین سخن آن‌ها حرف نمی‌زد. زیاد نمی‌خوابید و همیشه نیمی از شب بیدار بود و عبادت می‌کرد.

اهل اسراف نبود. زیاد غذا نمی‌خورد. تنها غذا خوردن را دوست نداشت. گاهی کنار فقیران روی زمین می‌نشست و با آن‌ها غذا می‌خورد. هرگز لباس‌های گران‌قیمت نمی‌پوشید. همیشه پاکیزه بود. بدن و

لباس خود را با عطر خوش‌بو می‌کرد. هنگام بیرون رفتن از خانه خود را در آینه نگاه می‌کرد و موهایش را شانه می‌زد.

اگر سه روز یکی از دوستانش را نمی‌دید، حالش را می‌پرسید؛ اگر او در مسافرت بود، برایش دعا می‌کرد و اگر بیمار بود، به عیادتش می‌رفت. همیشه در مسافرت به همراهانش کمک می‌کرد. خدمت به مردم و شاد کردن آنان را بهترین کار می‌دانست.

این‌ها قطره‌ای از دریای صفت‌های آخرین پیامبر خدا، حضرت محمّد ﷺ بود که با به‌کاربردن این صفات زندگی انسان‌ها زیبا می‌شود.



پاسخ دهید.

۱. پیامبر اسلام ﷺ در چه روزی به دنیا آمد؟

۲. لباس‌های پیامبر چگونه بود؟

۳. پنج صفت از صفات پیامبر را بگویید.

۴. اگر پیامبر ﷺ سه روز یکی از دوستانش را نمی‌دید، چه می‌کرد؟

واژه آموزی

- **ربیع‌الاوّل**: ماه سوم از سال قمری (محرّم؛ صفر؛ ربیع‌الاوّل ...)
  - امام صادق (ع) هم مانند حضرت محمّد (ص) در هفدهم ربیع‌الاوّل به دنیا آمدند.
  - دهم ربیع‌الاوّل سال‌روز ازدواج حضرت محمّد (ص) با حضرت خدیجه (س) است.

- **پیامبر**: (پیامبری؛ پیامبر بودن)
  - حضرت آدم (ع) اوّلین پیامبر و حضرت محمّد (ص) آخرین پیامبر است.
  - حضرت نوح (ع)، حضرت ابراهیم (ع)، حضرت موسی (ع)، حضرت عیسی (ع) و حضرت محمّد (ص) از پیامبران بزرگ خدا هستند.
  - مدّت پیامبری حضرت نوح (ع) نهصد و پنجاه سال بود.

- **بی‌احترامی کردن**
  - هنگام درس دادن استاد، صحبت کردن با دیگران بی‌احترامی به استاد است.
  - من همیشه به پدر و مادرم احترام می‌گذارم و هیچ‌گاه به آن‌ها بی‌احترامی نمی‌کنم.

- **حرف زشت**: حرف بد
  - بعضی از انسان‌ها هنگام دعوا کردن، حرف زشت به هم می‌زنند.
  - پرویز با گفتن حرف‌های زشت به آن مرد بی‌احترامی کرد.

- **فرق گذاشتن**
  - استاد ما در سلام کردن و احوال‌پرسی بین شاگردان فرق نمی‌گذارد.
  - حضرت یعقوب (ع) بین فرزندش یوسف و فرزندان دیگرش فرق می‌گذاشت؛ او یوسف را بیشتر از دیگران دوست داشت و به او احترام می‌گذاشت.
  - انسان‌ها با هم فرق دارند: بعضی لاغرند و بعضی چاق هستند؛ بعضی قدبلندند و بعضی قدکوتاه هستند.

به ...... بی احترامی کرد.

- **با ادب:** کسی که در صحبت‌ها و کارهایش به دیگران احترام می‌گذارد.
  - دانش‌آموزانِ با ادب به معلّمشان احترام می‌گذارند.
  - انسان‌های با ادب هنگام صحبت کردن با بزرگ‌ترها به جای ضمیر «تو» از ضمیر «شما» استفاده می‌کنند.

- **هیچ وقت:** هرگز
  - مریم همیشه سر وقت به کلاس می‌رود؛ او هیچ وقت دیر به کلاس نمی‌رود.
  - علی پسر با ادبی است؛ او هرگز به دیگران بی‌احترامی نمی‌کند.

- **جِلو(ی) ....**
  - جلوی آینه ایستادم و موهایم را شانه کردم.
  - آن ماشین تصادف کرد و جلویش خراب شد.
  - داروخانه‌ی ابن سینا بیست متر جلوتر از دانش‌گاه ما است.

- **دراز کردن**
  - بچّه‌ها پس از فوتبال روی زمین نشستند و پاهایشان را دراز کردند.
  - دستم را به طرف کتاب دراز کردم و آن را از قفسه‌ی بالا برداشتم.

- **سخن:** حرف؛ صحبت
  - کودکان سخن گفتن را از پدر و مادرشان یاد می‌گیرند.
  - من همیشه سخنان رهبر را گوش می‌کنم.

- **اسراف:** درست استفاده نکردن از چیزی
  - نصف سیب را خوردم و نصف دیگر آن را در سطل زباله انداختم؛ پدرم با ناراحتی گفت: چرا این کار را کردی؟ این کار اسراف است.
  - در برخی از کشورها اسراف آب، نان و کاغذ بسیار زیاد است.

اهل اسراف: کسی که معمولاً اسراف می‌کند.

- جواد اهل اسراف نبود: جواد هیچ وقت اسراف نمی‌کرد.
- خداوند کسانی را که اهل اسراف هستند، دوست ندارد.

کنار: نزدیک

- خانه‌ی ما کنار مسجد است.
- من همیشه هنگام غذا خوردن کنار دوستم می‌نشینم.

پاکیزه: تمیز

- مدرسه‌ی ما بسیار پاکیزه است؛ چون همه‌جا تمیز است و هیچ زباله‌ای روی زمین وجود ندارد.
- من هوای پاکیزه را دوست دارم، امّا هوای شهر ما پر از دود و گرد و خاک است.

نگاه کردن: دیدن؛ تماشا کردن

- هنگامی که باران می‌بارید، از پنجره‌ی اتاقم بیرون را نگاه می‌کردم؛ چون دیدن هوای بارانی لذّت‌بخش است.
- نگاه کردن به کعبه و خطّ قرآن عبادت است.

دانستن: وقتی چیزی در فکر و ذهن شماست، آن را می‌دانید. (در این درس به معنای قبول داشتن و عقیده داشتن است.)

- آیا می‌دانید حرم حضرت معصومه (ع) کجاست؟ بله، می‌دانم؛ در شهر قم است.
- استاد گفت: چه کسی معنای واژه‌ی اسراف را می‌داند؟
- شیعیان، امام علی (ع) را جانشین پس از پیامبر (ص) می‌دانند.

شاد کردن: خوشحال کردن

- آمدن باران در فصل تابستان کشاورزان را شاد می‌کند.
- شاد کردن پدر و مادر ثواب دارد.

قطره: (قطره‌ی باران؛ قطره‌ی اشک)

- دکتر گفت: هر روز پنج قطره از این دارو را در چشمت بریز.
- خداوند قطره‌های اشک انسان در هنگام عبادت را دوست دارد.

.... را می‌دانم.

به‌کار بردن: استفاده کردن

- قیچی را برای بریدن کاغذ و پارچه به‌کار می‌بریم.
- انسان‌های با ادب هنگام امرکردن واژه‌ی «لطفاً» یا «خواهش می‌کنم» را به کار می‌برند.

صفات: صفت‌ها (جمع صفت)

- پاکیزه بودن، عطر زدن، اسراف نکردن، خوش‌اخلاقی و کمک به دیگران از صفات پیامبران است.
- همه‌ی صفات خوب، مانند خوش‌اخلاقی، پاکیزه بودن، شجاع بودن و... در امام خامنه‌ای دام‌ظله وجود دارد.
- بداخلاقی، کثیف بودن، حرف زشت زدن و اسراف کردن از صفات بد انسان‌ها است.

واژه‌های مخالف

واژه		مخالف	واژه		مخالف
خوش اخلاق	≠	بداخلاق	هیچ وقت / هرگز	≠	همیشه
پاکیزه	≠	آلوده / کثیف	خوش بو	≠	بد بو
با ادب	≠	بی ادب	فقیر	≠	ثروتمند
بی احترامی کردن	≠	احترام گذاشتن	شاد	≠	ناراحت/غمگین
آخرین	≠	اوّلین	به دنیا آمدن	≠	از دنیا رفتن
پوشیدن	≠	درآوردن		≠	

...... را به کار می‌برم.

لطفاً توجّه کنید.

۱. ما در زمان دانش‌جویی زیاد نمی‌خوابیدیم و بیشتر درس می‌خواندیم.

۲. جواد هیچ‌وقت به بزرگ‌ترها بی‌احترامی نمی‌کرد و حرف زشت نمی‌زد.

۳. ما هرگز جلوی پدر و مادرمان پایمان را دراز نمی‌کردیم.

۴. او از شدّت سرما ژاکتش را درنمی‌آورد.

در جمله‌های بالا فعل‌هایی که اوّل آن «نـ» آمده، «**گذشته‌ی استمراری منفی**» هستند.

فعل «گذشته‌ی استمراری منفی» را چگونه می‌سازیم؟

نِ + می + گذشته‌ی ساده = گذشته‌ی استمراری منفی

رفتن	برداشتن[1]
نـِ + می + رفتم = نمی‌رفتم	نـِ + می + (بر)داشتم = برنمی‌داشتم
نـِ + می + رفتی = نمی رفتی	نـِ + می + (بر)داشتی = برنمی‌داشتی
نـِ + می + رفت = نمی رفت	نـِ + می + (بر)داشت = برنمی‌داشت
نـِ + می + رفتیم = نمی رفتیم	نـِ + می + (بر)داشتیم = برنمی‌داشتیم
نـِ + می + رفتید = نمی رفتید	نـِ + می + (بر)داشتید = برنمی‌داشتید
نـِ + می + رفتند = نمی رفتند	نـِ + می + (بر)داشتند = برنمی‌داشتند

منفی فعل های زیر را بگویید.

می‌نشستم ❖ می‌دانستی ❖ برمی‌داشتیم ❖ توضیح می‌داد ❖ به‌کارمی‌بردید[2]

می‌پوشید ❖ کمک می‌کردیم ❖ می‌خوردیم ❖ برمی‌گشتند ❖ می‌خوابید

۱. در فعل‌های مرکّب و پیشوندی، تکواژ منفی‌ساز «نـ» به «می» می‌چسبد: بی‌احترامی نمی‌کرد؛ درنمی‌آورد؛ برنمی‌داشت.

۲. در عبارت فعلی «به کار بردن» تک واژ منفی‌ساز «نـ» به «می» می‌چسبد: به کار می‌برد ← به کار نمی‌برد.

لطفاً توجّه کنید.

اهلِ...

من اهل تهران هستم. ❖ او اهل اصفهان است. ❖ من اهل مطالعه هستم. ❖ او اهل مسافرت است.

وقتی اهل جایی هستید، یعنی در آن‌جا به دنیا آمدید، بزرگ شده اید یا در آن‌جا زندگی می‌کنید؛ مانندِ «یکی از دوستانم اهل تاجیکستان است؛ شما اهل کدام کشورید؟»

وقتی اهل چیزی هستید، یعنی به آن چیز علاقه دارید یا آن را انجام می‌دهید؛ مانندِ «امام خمینی‌قدس‌سره اهل عبادت بود.»؛ «شما اهل ورزش هستید؟»

دراز

دراز (صفت): بلند



گردن زرّافه خیلی دراز است.

قیافه‌ی او چگونه است؟ صورت کشیده، بینی بزرگ و قد درازی دارد.

دراز کردن



دوستم دستش را دراز می‌کرد و سیب‌ها را از درخت می‌چید.

دراز کردن پاها در مقابل استاد بی‌ادبی است.

دراز کشیدن



پس از درس، روی تخت‌خواب دراز کشیدم و نیم ساعت استراحت کردم.

به خاطر خسته بودن، روی زمین دراز کشید و خوابید.

جمله‌های زیر را با استفاده از «گذشته‌ی استمراری منفی» تغییر دهید.

۱. ما دیروز ساعت پنج و نیم صبحانه خوردیم.

۲. سعید امروز بعد از استاد وارد کلاس شد.

۳. آن‌ها همیشه برای نوشتن از خودکار استفاده می‌کنند.

۴. هادی و جواد پریشب دیر به خانه برگشتند.

۵. خانواده‌ی علی در این شهر زندگی می‌کنند.

۶. من امروز پیراهن چروک پوشیدم.

با استفاده از واژه‌ی «دراز» کامل کنید.

۱. گوش‌های خرگوش ....

۲. مریم برای برداشتن کتاب از قفسه دستش را ....

۳. پدرم وقتی به خانه برگشت، روی مبل ....

۴. فقیر دستش را .... و کمک خواست.

با استفاده از واژه‌ی «اهل» کامل کنید.

۱. دوستم در تاجیکستان به دنیا آمد: دوستم .... است.

۲. برادرم به بازی فوتبال بسیار علاقه دارد: برادرم .... است.

۳. صادق هر روز ده ساعت مطالعه می‌کند: صادق .... است.

درس پنجم

در این درس می‌آموزیم:

متن

یک روز فراموش‌نشدنی

روزهای پایانی زمستان بود. مردم برای ...

واژه‌ها

- فراموش‌نشدنی؛ عید نوروز؛ نیز؛ سرانجام؛ درحالی‌که؛ غمگین؛ مهم؛ کافی؛ نزدِ؛ ماجرا؛ یتیم؛ لازم؛ تصمیم؛ چهره؛ خندان.
- روزشماری کردن؛ فرارسیدن؛ به‌دنبال .... بودن؛ گذشتن؛ متوجّه شدن؛ مشکل داشتن؛ فکر کردن؛ صبر کردن؛ تشویق کردن؛ شکر کردن.

نکته

- اجزای جمله

یک روز فراموش‌نشدنی



روزهای پایانی زمستان بود. مردم برای جشن «عید نوروز» آماده می‌شدند و برای خریدن لباس عید به بازار می‌رفتند. فاطمه نیز مانندِ بسیاری از کودکان و نوجوانان برای خریدن لباس روزشماری می‌کرد؛ چون پوشیدن لباس‌های عید، رفتن به خانه‌ی بزرگ‌ترها و دیدار بستگان و دوستان برایش بسیار لذّت‌بخش بود.

سرانجام آن روز فراموش‌نشدنی فرا رسید. فاطمه همراه خانواده‌اش به بازار رفت. در شلوغی بازار با خوشحالی به دنبالِ کفش و لباس‌های زیبا بود که دوستش ریحانه را دید. ریحانه در حالی که بسیار غمگین بود، از کنار فاطمه گذشت. فاطمه به طرفش رفت و او را صدا زد؛ دوستش برگشت و با لبخندی به او سلام کرد. فاطمه پس از سلام و احوال‌پرسی سؤال کرد: چرا ناراحتی؟ ریحانه گفت: چیز مهمّی نیست.

فاطمه متوجّه شد که دوستش مشکلی دارد. دوباره پرسید: ریحانه جان! چرا ناراحتی؟ او گفت: مادرم مریض است و در بیمارستان بستری است. برای خرید داروهایش به داروخانه رفتم؛ ولی داروها خیلی گران بود و من پول کافی نداشتم.

فاطمه کمی فکر کرد، سپس گفت: لطفاً کمی صبر کن، من الآن برمی‌گردم. او بلافاصله نزد پدر و

مادرش برگشت و ماجرای ریحانه را برای آن‌ها توضیح داد. او به آن‌ها گفت: دوستم ریحانه یتیم است. پدرش پارسال در یک تصادف از دنیا رفت. به نظر من کمک به او از خرید لباس عید لازم‌تر است.

پدر و مادر از تصمیم فاطمه خوشحال شدند و او را تشویق کردند؛ سپس مقداری از پول خرید لباس‌ها را به فاطمه دادند. او با خوشحالی نزد دوستش ریحانه برگشت. پول را به او داد و برای سلامتی مادرش دعا کرد. ریحانه با چهره‌ای خندان از او تشکّر و خداحافظی کرد.

فاطمه و مادرش فردای آن‌روز چند عدد کمپوت و مقداری میوه خریدند و برای عیادت به بیمارستان رفتند. آن‌ها از ریحانه حال مادرش را پرسیدند. او گفت: به لطف خدا پس از استفاده کردن داروها حالش بهتر است. فاطمه با شنیدن این خبر از تصمیم دیروز خود بسیار خوشحال شد و خدا را شکر کرد.



پاسخ دهید.

۱. در عید نوروز چه چیزهایی برای فاطمه لذّت‌بخش بود؟

۲. سبب ناراحتی ریحانه چه بود؟

۳. فاطمه برای کمک به دوستش ریحانه چه تصمیمی گرفت؟

۴. فاطمه و مادرش فردای آن روز چه کار کردند؟

واژه آموزی

- **فراموش (کردن):** **وقتی چیزی از فکر و ذهن انسان بیرون می‌رود.**
  - وقتی استاد معنای واژه‌ها را از من پرسید، گفتم: استاد! ببخشید من درس را خواندم، امّا الآن فراموش کردم و نمی‌دانم.
  - استادمان گفت: برای فراموش نکردن درس آن را چند بار تکرار کنید.

- **فراموش‌نشدنی:** **چیزی که همیشه در فکر و ذهن انسان می‌ماند.**
  - روز شهادت امام حسین(ع) یک روز فراموش‌نشدنی است.
  - مهربانی مادرم برایم فراموش‌نشدنی است.

- **عید نوروز**
  - روز اوّل ماه فروردین را عید نوروز می‌نامند.
  - دانش‌آموزان ایرانی در عید نوروز، سیزده روز تعطیل هستند.

- **نیز: هم**
  - جعفر نیز مانند پدرش ورزش‌کار است.
  - من کتاب سوم را می‌خوانم؛ دوستم نیز همین کتاب را می‌خواند.

- **روزشماری کردن:** **وقتی انسان خیلی دوست دارد کسی بیاید، برای رسیدن زمان آن، روزها را می‌شمارد.**
  - خانواده‌ام هفته‌ی بعد به این‌جا می‌آیند. من برای دیدن آن‌ها روزشماری می‌کنم.
  - وقتی در کشورم بودم، برای آمدن به ایران روزشماری می‌کردم.

- **سرانجام:** **در پایان؛ در آخر کار؛ چیزی که پس از زمانی طولانی می‌آید یا انجام می‌شود.**
  - سرانجام زمستان تمام می‌شود و فصل بهار می‌آید.
  - پس از دو بار امتحان دادن، سرانجام قبول شدم.

فرارسیدن: آمدن زمان چیزی

- با فرارسیدن فصل پاییز، برگ درختان کم‌کم زرد می‌شود.
- دوران نوجوانی من تمام شد و دوران جوانی‌ام فرا رسید.

به دنبالِ... بودن

- گربه برای گرفتن موش به دنبال آن می‌دود.
- جوان‌ها برای ازدواج به دنبال همسر خوب هستند.

در حالی که

- در حالی که مریض بودم، به کلاس رفتم.
- فاطمه در درس‌ها به ما کمک می‌کرد، در حالی‌که خودش امتحان داشت.
- به دوستم گفتم: در حالی‌که غذا می‌خوری، تلویزیون تماشا نکن.

غمگین: ناراحت

- مادر هنگام بیماری فرزندش غمگین می‌شود.
- سارا به خاطر قبول نشدن در امتحان رانندگی غمگین شد و گریه کرد.

گذشتن

- هنگام مسافرت از تهران به شیراز، از شهرهای قم و اصفهان گذشتم.
- برای رفتن به دانشگاه هر روز سوار اتوبوس می‌شوم و از کنار مدرسه‌ها، فروش‌گاه‌ها، سینماها و ... می‌گذرم.

مهم: چیزی که توجّه به آن بسیار لازم است.

- زیاد صحبت کردن در یادگرفتن زبان، بسیار مهم است.
- سلامتی مهم‌ترین چیز برای هر انسان است.
- دیشب تلویزیون دو خبر مهمّ ورزشی را گفت.

از ...... گذشتم.

متوجّه شدن

- من امروز متوجّه شدم که دوستم هفته‌ی بعد به ایران می‌آید.
- من نمی‌دانستم برادرم مریض است. دیروز وقتی تلفن زدم، متوجّه شدم که در بیمارستان بستری است.

مشکل داشتن

- من هنگام نوشتن املا در کلمه‌هایی که «س»، «ص» و «ث» دارند، مشکل دارم و معمولاً غلط می‌نویسم.
- پزشک از من پرسید: چه مشکلی داری؟ گفتم: دیروز سرما خوردم و تمام بدنم درد می‌کند.

کافی

- نور این اتاق زیاد است و برای مطالعه کافی است.
- من پول کافی برای خریدن این دوچرخه ندارم؛ چون این دوچرخه پانصد هزار تومان است و من سیصد و پنجاه هزار تومان دارم.

فکر کردن

- سؤال استاد را بلافاصله جواب ندادم؛ کمی فکر کردم، سپس جواب دادم.
- نرگس گفت: برای ازدواج با پسرعمویم که ثروت‌مند است، بسیار فکر کردم؛ امّا چون دیدم پسر خوبی نیست، به او جواب «نه» دادم.
- ما قبل از صحبت کردن فکر می‌کنیم.

صبر کردن

- در ایستگاه ده دقیقه صبر کردیم تا اتوبوس آمد.
- برای رفتن به حج ابتدا ثبت‌نام کردم، سپس سه سال صبر کردم تا امسال نوبتم رسید.

نزدِ ...

- دیروز دندانم درد می‌کرد. برای درمان آن نزد دندان‌پزشک رفتم.
- دیروز نزد استادم رفتم و مشکلاتم را به او گفتم.

ماجرا

- نزدیک دانش‌گاه ما دو ماشین به شدّت با هم تصادف کردند؛ پس از رسیدن به خانه ماجرای تصادف را برای پدر و مادرم گفتم.
- ماجرای زندگی حضرت یوسف ؈ را در فیلم دیدم.

یتیم: بچّه‌ای که پدر یا مادر ندارد.

- برادرم پارسال به خاطر زلزله از دنیا رفت و فرزندانش یتیم شدند.
- پیامبر اسلام ﷺ کودکان یتیم را نوازش می‌کرد.

لازم

- برای درست کردن چلو مرغ مقداری برنج، مرغ، روغن، نمک و آب لازم است.
- یاد گرفتن زبان فارسی برای طلبه‌های جامعة‌المصطفی ﷺ لازم است.
- آب برای بدن لازم‌تر از غذا است.

تصمیم (گرفتن)

- من پس از یک هفته فکر کردن برای ازدواج، سرانجام تصمیم گرفتم و ازدواج کردم.
- ما از تصمیم پدرمان برای رفتن به مسافرت خوشحال شدیم.

تشویق کردن

- وقتی در امتحان نمره‌ی خیلی خوب گرفتم، پدرم برای تشویق کردن من یک دوچرخه خرید.
- هر وقت خواهر کوچکم کار خوبی می‌کند، مادرم با گفتن «آفرین» و بوسیدنش او را تشویق می‌کند.
- آن‌ها به ورزش‌گاه رفتند و در مسابقه‌ی فوتبال، بازی‌کنان شهرشان را تشویق کردند.

چهره: صورت؛ قیافه

- لبخند، چهره‌ی انسان را زیباتر می‌کند.
- چهره‌ی امام خامنه‌ای دام‌ظله بسیار زیباست.

خندان: در حال خندیدن

- انسان چهره‌ی خندان را بیشتر از چهره‌ی غمگین و ناراحت دوست دارد.
- پدرم بیشتر وقت‌ها با چهره‌ی خندان به خانه می‌آید.
- در جشن تولّدِ پیامبر اسلام ﷺ همه‌ی مسلمانان شاد و خندان هستند.

شکر کردن

- ما همیشه بعد از خوردن غذا خدا را شکر می‌کنیم.
- شکر کردن خداوند همیشه برای ما لازم است.

واژه‌های مخالف

واژه		مخالف	واژه		مخالف
جشن	≠	عزا	شکر کردن	≠	ناشکری کردن
سرانجام	≠	سرآغاز/ در ابتدا	فراموش کردن	≠	به یادآوردن
غمگین	≠	خوشحال/ شاد	تشویق کردن	≠	تنبیه کردن
مهم	≠	بی اهمّیت	خندان	≠	گریان

لطفاً توجّه کنید.

نهاد	فعل
او	آمد.
برف	می‌بارد.
عید نوروز	فرا رسید.
ریحانه و مادرش	خوشحال شدند.

نهاد	مفعول	نشانه‌ی مفعول	فعل
علی	میوه	را	خورد.
محمود	خواهر کوچکش	را	تشویق کرد.

نهاد	قید زمان	مفعول	نشانه‌ی مفعول	فعل
رضا	دیروز	دو کیلو میوه	....	خرید.
فاطمه	دیشب	سفره	را	پهن کرد.

نقش هر یک از واژه‌ها را در جمله‌های زیر بگویید.

۱. طلبه‌ها مطالعه می‌کنند.

۲. پدربزرگ من سال گذشته از دنیا رفت.

۳. من دو روز قبل لباس‌هایم را شستم.

۴. ما همیشه خدا را شکر می‌کنیم.

لطفاً توجّه کنید.

حرف ربط «و»[1]

علی تکلیف می‌نوشت. فاطمه تکلیف می‌نوشت.

علی و فاطمه تکلیف می‌نوشتند.

حسن سیب را خورد. حسن پرتقال را خورد.

حسن سیب و پرتقال را خورد.

حسین هر روز به دانش‌گاه می‌رفت. حسین هر روز ساعت دو به خانه برمی‌گشت.

حسین هر روز به دانش‌گاه می‌رفت و ساعت دو به خانه برمی‌گشت.

این جمله‌ها را با استفاده از حرف ربط «و» در یک جمله بگویید.

۱. احمد اوّل شهریور به دنیا آمد. زهرا اوّل شهریور به دنیا آمد.

۲. ما خانه خریدیم. ما ماشین خریدیم.

۳. حسین با ادب می‌نشست. حسین پایش را جلوی دیگران دراز نمی‌کرد.

۴. جواد درسش را می‌خواند. جواد تکلیفش را می‌نوشت.

---

۱. حرف ربط کلمه‌ای است که دو واژه، دو جمله یا دو عبارت را به هم پیوند می‌دهد. حرف‌های ربط یا ساده‌اند، مانند «و، تا، امّا، ولی، اگر، پس، چون، که، زیرا» یا مرکب؛ مانند: «چرا که، درحالی‌که و...».

با اضافه کردن واژه‌ها، جمله‌ها را کامل‌تر کنید.

۱. جواد خرید.

پیراهن ◄ دیروز ◄ دو ◄ آبی

۲. پیامبر به دنیا آمد.

روز جمعه ◄ هفدهم ربیع الاوّل ◄ در مکّه

۳. ریحانه به بازار رفت.

برای خرید ◄ همراه همسرش ◄ وسایل منزل

۴. من برداشتم.

کتابم را ◄ از روی میز ◄ کیف و ◄ امروز صبح

لطفاً جایگزین کنید.

*** پدرم دیروز به خاطر درس خواندن مرا تشویق کرد.**

استادمان: ....

تشویق می‌کرد: ....

هر روز: ....

اخلاق خوبم: ....

مخالف واژه‌های زیر را بگویید.

شروع کردن ≠ تمام کردن

غایب * دیر * احترام گذاشتن * مرتّب * مشکل * باادب

فقیر * غمگین * مهم * به دنیا آمدن * جشن * خدمت

لطفاً پاسخ دهید.

۱. استاد جدید برای معرّفی خود چه چیزهایی گفت؟

۲. سبب نگرانی زهرا چه بود؟

۳. امام خمینی قدس‌سره هنگامی که از زیارت برمی‌گشت، چه کارهایی می‌کرد؟

۴. خداوند، حضرت محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله را در چه سنّی برای پیامبری انتخاب کرد؟

۵. فاطمه در شلوغی بازار دنبال چه چیزهایی بود؟

لطفاً تبدیل کنید.

۱. استاد هر روز ساعت هشت به کلاس می‌آید. (دیروز)

۲. استاد امروز درس را با نام خدا شروع کرد. (هر روز)

۳. ما پس از کلاس، پیاده به خانه برمی‌گشتیم. (گذشته‌ی ساده‌ی منفی)

۴. لیلا همیشه با لبخند وارد کلاس می‌شود. (گذشته‌ی استمراری)

۵. او بین فقیر و ثروتمند فرق نمی‌گذاشت. (پدربزرگم)

۶. در حوض خانه‌ی ما آب وجود داشت. (همیشه)

۷. دیشب هوا خیلی سرد بود. (شب‌های قبل)

درس ششم

در این درس می‌آموزیم:

متن

فصل‌ها در ایران

ایران مانند بسیاری از کشورهای دیگر...

واژه‌ها

◄ اوّلین؛ کم‌کم؛ به‌تدریج؛ دبستان؛ دبیرستان؛ سال تحصیلی؛ سرِ کلاس؛ آخرین؛ طولانی؛ به جای...؛ برف‌بازی؛ آدم برفی.

◄ آغازکردن/شدن؛ آواز خواندن؛ تمام شدن؛ از راه رسیدن؛ حاضر شدن؛ آشنا شدن؛ روشن کردن؛ لذّت بردن.

نکته

● مضارع اخباری

فصل‌ها در ایران









ایران مانند بسیاری از کشورهای دیگر چهار فصل دارد. فصل بهار، اوّلین فصل سال است. هوای بهار بسیار خوب است. روزهای اوّل بهار هوا سرد است، ولی روزهای آخر آن کم‌کم گرم می‌شود. با آمدن فصل بهار، زندگی طبیعت آغاز می‌شود. درختان با برگ‌های سبز زیباتر می‌شوند و پرندگان با شادی روی شاخه‌ها می‌نشینند و آواز می‌خوانند.

با تمام شدن فصل بهار، تابستان با هوای گرمش از راه می‌رسد. گیلاس، گلابی و زردآلو از میوه‌های خوش‌مزه و رنگارنگ این فصل هستند. در تابستان مدرسه‌ها تعطیل می‌شود و مردم برای تفریح و گردش به شهرهای مختلف مسافرت می‌کنند.

پس از پایان تابستان، فصل پاییز فرا می‌رسد. پاییز سومین فصل سال است. در این فصل، هوا کم‌کم سرد می‌شود. برگ درختان به‌تدریج زرد می‌شود و می‌ریزد. زمین با برگ‌های رنگارنگِ درختان زیبا می‌شود.

با شروع فصل پاییز، دبستان‌ها، دبیرستان‌ها، دانش‌گاه‌ها و حوزه‌های علمیّه سال تحصیلی جدید را آغاز می‌کنند. دانش‌آموزان و دانش‌جویان با خوشحالی سرکلاس‌های درس حاضر می‌شوند، با معلّم‌ها و استادهای جدید آشنا می‌شوند و در کنار دوستان و هم‌کلاسی‌هایشان روزهای خوب و خوشی را شروع می‌کنند.

سرانجام، زمستان، آخرین فصل سال با روزهای کوتاه و شب‌های طولانی از راه می‌رسد.

در زمستان هوا بسیار سرد می‌شود. برف و باران زیادی می‌بارد. مردم برای گرم شدن، بخاری‌ها را روشن می‌کنند. بعضی از مردم به جای بخاری از شوفاژ استفاده می‌کنند. در این فصل بچّه‌ها از برف‌بازی و درست کردن آدم برفی و بزرگ‌ترها از اسکی کردن روی برف لذّت می‌برند.



پاسخ دهید.

۱. آب و هوا در فصل بهار چگونه است؟

۲. مردم در فصل تابستان چه کار می‌کنند؟

۳. یکی از فرق‌های فصل پاییز و فصل تابستان را بگویید.

۴. بچّه‌ها در فصل زمستان از چه کاری لذّت می‌برند؟

واژه آموزی

- **اوّلین:** (اوّلین، دومین، سومین، ...)

- بهار اوّلین فصل سال، تابستان دومین، پاییز سومین و زمستان چهارمین و آخرین فصل سال است.
- فاطمه پنج فرزند دارد؛ اوّلین فرزند او مهدی و آخرین فرزندش ریحانه است.

- **کم‌کم:** به‌تدریج

- ما در مدّت شش ماه کم‌کم زبان فارسی را یاد می‌گیریم.
- زینب پس از خوردن داروها کم‌کم حالش بهتر شد.
- کودکان به‌تدریج نوجوان، بعد جوان و سپس کم‌کم پیر می‌شوند.

- **آغاز کردن / شدن:** شروع کردن / شدن

- ما درس خواندن را از هفت‌سالگی آغاز می‌کنیم.
- درس خواندن از هفت‌سالگی آغاز می‌شود.
- ورزش‌کاران پس از سوت داور، مسابقه را آغاز کردند.
- پس از سوت داور، مسابقه آغاز شد.[۱]

- **آواز خواندن**

- بعضی از پرندگان، مانند بلبل با صدای زیبا آواز می‌خوانند.
- بعضی از انسان‌ها صدای زیبایی دارند و شنیدن آواز آن‌ها لذّت‌بخش است.

۱. تفاوت استفاده از فعل معلوم و مجهول در جمله به شکل کاربردی آمده است و فعلاً نیاز به توضیح به شکل کامل نیست.

○ .... را آغاز می‌کنم.

تمام شدن

- کلاس‌های ما ساعت هشت صبح شروع می‌شود و ساعت دوازده تمام می‌شود.
- فصل بهار با ماه فروردین شروع می‌شود و پس از پایان خرداد تمام می‌شود.

از راه رسیدن

- با شروع فصل تابستان، گرما و با شروع فصل زمستان، سرما از راه می‌رسد.
- وقتی پدرم از راه می‌رسد، به همه سلام می‌کند.

دبستان: مدرسه‌ای است که دانش‌آموزان از هفت سالگی تا سیزده سالگی در آن درس می‌خوانند.

- بچّه‌ها از هفت سالگی برای درس خواندن وارد دبستان می‌شوند و شش سال آن‌جا درس می‌خوانند.
- خواهرم ده سال دارد و در کلاس چهارم دبستان درس می‌خواند.

دبیرستان: مدرسه‌ای که دانش‌آموزان بعد از ابتدایی و قبل از دانش‌گاه، شش سال در آن درس می‌خوانند.

- لیلا در سال آخر دبیرستان درس می‌خواند؛ او پس از تمام کردن دبیرستان، دیپلم می‌گیرد.
- بیشتر دانش‌آموزان پس از تمام کردن دبیرستان وارد دانش‌گاه می‌شوند.
- خواهرم معلّم ادبیات فارسی است. او در دبیرستان «دکتر حسابی» درس می‌دهد.

... تحصیلی

- سال تحصیلی در ایران از اوّل ماه مهر آغاز و در خرداد تمام می‌شود.
- مدرک تحصیلی من کارشناسی (لیسانس) است.
- رشته‌ی تحصیلی برادرم مهندسی کامپیوتر است.

سرِ کلاس: داخل کلاس

- مدیر مدرسه امروز سر کلاس آمد و با دانش آموزان گفت‌وگو کرد.
- ما سر کلاس به حرف‌های استاد، خوب توجّه می‌کنیم.

حاضر شدن: ۱. در جایی بودن (مخالف غایب بودن) ۲. آماده شدن چیزی برای استفاده کردن

- معلّم هر روز ساعت هشت در کلاس حاضر می‌شود و درس را شروع می‌کند.
- کلاس ما چهارده دانش‌جو دارد. دوازده نفر حاضر هستند و دو نفر غایبند.
- از مادرم پرسیدم: غذا ساعت چند حاضر می‌شود؟ مادرم گفت: الآن غذا حاضر است.
- خیّاط گفت: کت و شلوار شما پس‌فردا حاضر می‌شود.

آشنا شدن

- روز اوّل که وارد دانش‌گاه شدم، نام و نام خانوادگی هم‌کلاسی‌هایم را نمی‌دانستم و با آن‌ها آشنا نبودم؛ امّا پس از چند روز با همه‌ی آن‌ها آشنا شدم.
- وقتی به ایران آمدم، با زبان فارسی آشنا نبودم؛ امّا کم‌کم یاد گرفتم.

طولانی

- در فصل زمستان شب‌ها طولانی است و روزها کوتاه است.
- زندگی کردن در هوای تمیز، عمر انسان را طولانی می‌کند و زندگی کردن در هوای آلوده، عمر را کوتاه می‌کند.

روشن کردن

- مادرم گفت: پسرم! هوا گرم است؛ کولر را روشن کن.
- هنگام درس خواندن چراغ مطالعه را روشن می‌کنم و پس از خواندن درس‌ها و نوشتن تکلیف، آن را خاموش می‌کنم.

برف‌بازی: بازی دو یا چند نفر با برف که آن را به طرف هم می‌اندازند.

- یکی از بازی‌های لذّت‌بخش در فصل زمستان، برف‌بازی و درست کردن آدم برفی است.

با ...... آشنا شدم.

به جایِ...

- وقتی امام خمینی ﷺ از دنیا رفت، آیت الله خامنه‌ای دام‌ظله به جای ایشان رهبر شدند.
- امروز هنگام ناهار همه نوشابه خوردند؛ امّا من به جای نوشابه دوغ خوردم.

لذّت بردن

- ما از خواندن قرآن لذّت می‌بریم؛ خواندن قرآن برای ما لذّت بخش است.
- انسان از خوردن بستنی در هوای گرم لذّت می‌برد.
- من از نشستن کنار رودخانه و شنیدن آواز پرندگان بسیار لذّت می‌برم.

واژه‌های مخالف

کم کم (به تدریج)	≠	به سرعت
خوش‌مزه	≠	بدمزه
پایان	≠	شروع؛ آغاز
آغاز کردن (شروع کردن)	≠	تمام کردن
تعطیل شدن	≠	باز شدن
روشن کردن	≠	خاموش کردن
درست کردن	≠	خراب کردن
آشنا	≠	نا آشنا؛ غریبه

لطفاً توجّه کنید.

۱. مردم در فصل تابستان برای تفریح و گردش به مسافرت **می‌روند**.

۲. در پاییز برگ درختان کم‌کم **زرد می‌شود** و **می‌ریزد**.

۳. در زمستان مردم برای گرم شدن، بخاری و شوفاژ را **روشن می‌کنند**.

۴. من پس از یادگرفتن زبان فارسی به کشورم **برمی‌گردم**.

به فعل‌های بالا «**مضارع اخباری**» می‌گویند.

فعل «مضارع اخباری» را چگونه می‌سازیم؟[1]

می + بن مضارع + شناسه‌ی مضارع = مضارع اخباری

رفتن							
می	+	رو	+	ـَ م	=	می روم
می	+	رو	+	ی	=	می روی
می	+	رو	+	ـَ د	=	می رود
می	+	رو	+	یم	=	می رویم
می	+	رو	+	ید	=	می روید
می	+	رو	+	ـَ ند	=	می روند

برگشتن						
می	+	(بر)گرد	+	ـَ م	=	برمی گردم
می	+	(بر)گرد	+	ی	=	برمی گردی
می	+	(بر)گرد	+	ـَ د	=	برمی گردد
می	+	(بر)گرد	+	یم	=	برمی گردیم
می	+	(بر)گرد	+	ید	=	برمی گردید
می	+	(بر)گرد	+	ـَ ند	=	برمی گردند

◄ مضارع اخباری مصدرهای «داشتن» و «بودن» به شکل زیر می‌آیند:

بودن:	هستم	هستی	هست	هستیم	هستید	هستند
داشتن:	دارم	داری	دارد	داریم	دارید	دارند

۱. از فعل مضارع اخباری زمانی استفاده می‌کنیم که بخواهیم:

الف) انجام فعلی (کاری) را در زمان حال بیان کنیم یا بپرسیم؛

ب) انجام کاری را در زمان آینده بگوییم؛

ج) تکرار عملی را در هر روز، هر شب، هر هفته، هر ماه، هر سال، هر... و همیشه بیان کنیم؛

د) فعل‌هایی را بگوییم که همیشه در حال اتّفاق افتادن هستند؛ مانند امور طبیعی: خورشید صبح طلوع می‌کند و عصر غروب می‌کند. بعضی از انسان‌ها از دنیا می‌روند و بعضی به دنیا می‌آیند.

لطفاً توجّه کنید.

شناسه‌ی مضارع

شناسه‌ی فعل مضارع	ـَـم	ی	ـَـد	یم	ید	ـَـند
شناسه‌ی فعل ماضی	ـَـم	ی	Ø	یم	ید	ـَـند

بن مضارع[1]

آسان‌ترین روش برای به دست آوردن «بن مضارع» در بیشتر وقت‌ها حذف «بـ» از فعل امر است.[2]

مصدر	فعل امر	بن مضارع	مضارع اخباری
نوشتن	بنویس	نویس	می نویسم
مسواک زدن	مسواک بزن	مسواک زن	مسواک می‌زنم
از راه رسیدن	از راه برس	از راه رس	از راه می‌رسم

فعل «مضارع اخباری منفی» را چگونه می‌سازیم؟

نـِ + مضارع اخباری = مضارع اخباری منفی

رفتن				
نـِ	+	می‌روم	=	نمی روم
نـِ	+	می‌روی	=	نمی روی
نـِ	+	می‌رود	=	نمی رود
نـِ	+	می‌رویم	=	نمی رویم
نـِ	+	می‌روید	=	نمی روید
نـِ	+	می‌روند	=	نمی روند

برگشتن				
نـِ	+	(بر)می‌گردم	=	برنمی‌گردم
نـِ	+	(بر)می‌گردی	=	برنمی‌گردی
نـِ	+	(بر)می‌گردد	=	برنمی‌گردد
نـِ	+	(بر)می‌گردی	=	برنمی‌گردیم
نـِ	+	(بر)می‌گردیم	=	برنمی‌گردید
نـِ	+	(بر)می‌گردند	=	برنمی‌گردند

۱. « بن مضارع » یا «ریشه ی حال » قسمتی از فعل است که در همه ی ساخت های زمان حال و امر تکرار می شود:
می روم   می روی   می رود   می رویم   می روید   می روند

۲. شناخت «بن مضارع» قواعد خاص و پیچیده‌ای دارد که با تغییراتی در بن ماضی به دست می‌آید. این قواعد در برخی از کتاب‌های دستور زبان فارسی بیان شده است.

جمله‌های زیر را با استفاده از مضارع اخباری تغییر دهید.

۱. ما دیروز به عیادت بیماران رفتیم.

۲. سرانجام زمستان از راه رسید.

۳. من در دبیرستان شهید مطهّری درس خواندم.

۴. دوستم هیچ وقت حرف زشت نمی‌زد.

جمله‌های زیر را با فعل‌های مناسب کامل کنید.

۱. بعد از تمام شدن فصل بهار، فصل تابستان .... (می‌رود، فرا می‌رسد، می‌آید)

۲. من .... که دوستم بیمار است. (فهمیدم، نوبت گرفتم، متوجّه شدم)

۳. او برای آمدن به ایران .... (روزشماری می‌کرد، تصمیم گرفت، شروع می‌کند)

۴. استاد هر روز ساعت هشت، سر کلاس .... (می‌آمد، آمد، می‌آید)

۵. وقتی ما کار خوبی انجام می‌دهیم، پدرمان ما را .... (متوجّه می‌شود، تشویق‌می‌کرد، تشویق می‌کند)

منفی فعل‌های زیر را بگویید.

* تصمیم می‌گیرد * شروع می‌کنیم * متوجّه می‌شوند * می‌آیم

* می‌روند * می‌ریزد * لذّت می‌برم * برمی‌داریم

مضارع اخباری مصدرهای زیر را صرف کنید.

آغاز کردن * از راه رسیدن * حاضر شدن * لذّت بردن * ریختن

گذشتن * گذاشتن * برگشتن * درآوردن * آوردن

درس هفتم

در این درس می‌آموزیم:

متن

سلیقه‌ها

مریم و سعید خواهر و برادرند. آن‌ها معمولاً ...

واژه‌ها

◂ سلیقه؛ فیلم خانوادگی؛ فیلم کُمِدی؛ فیلم جنگی؛ به‌همین‌دلیل؛ باهوش؛ زرنگ؛ رمان؛ کار هنری؛ خطّاطی؛ گل‌سازی؛ کارهای فنّی؛ لوازم خانگی؛ منظّم؛ طبق؛ موفّق؛ برخلاف؛ به‌هم‌ریخته؛ نامرتّب.

◂ علاقه‌مند بودن؛ اختلاف داشتن؛ پسندیدن؛ ایراد گرفتن.

نکته

- سوم شخص مفرد گذشته‌ی استمراری و مضارع اخباری
- ترکیب واژه‌ی سرِ...
- تنوین

سلیقه‌ها



مریم و سعید خواهر و برادرند. آن‌ها معمولاً سلیقه‌هایشان با هم یکی نیست. مریم به رنگ‌های صورتی و سبز علاقه دارد و سعید به آبی، قهوه‌ای و سورمه‌ای علاقه‌مند است. مریم بیشتر، فیلم‌های خانوادگی و کمدی را دوست دارد، امّا برادرش از تماشای فیلم‌های جنگی و مسابقه فوتبال لذّت می‌برد؛ به همین سبب گاهی هنگام تماشای تلویزیون با هم اختلاف دارند. مادر بیشتر سلیقه‌ی دخترش را می‌پسندد و به همین خاطر بعضی وقت‌ها به سعید ایراد می‌گیرد.

مریم دانش‌آموز باهوش و زرنگی است. او بیشتر وقتش را مطالعه می‌کند و به خواندن رمان و کارهای هنری، مانند نقّاشی، خطّاطی و گل‌سازی علاقه‌مند است، ولی برادرش علاقه‌ای به این کارها ندارد. او بیشتر ورزش و کارهای فنّی، مانند تعمیر لوازم خانگی را دوست دارد.

اتاق مریم همیشه مرتّب و منظّم است. او همه‌ی کارهایش را طبق برنامه، سر وقت انجام می‌دهد. به همین دلیل معمولاً در کارهایش موفّق است؛ برخلاف سعید که بیشتر وقت‌ها اتاقش به‌هم‌ریخته و نامرتّب است، برای کارهایش برنامه ندارد و از وقتش هم خوب استفاده نمی‌کند.

این خواهر و برادر با این‌که در بسیاری از چیزها اختلاف سلیقه دارند، همدیگر را بسیار دوست دارند و به نظر و سلیقه‌ی هم احترام می‌گذارند.



پاسخ دهید.

۱. مریم چه فیلم‌هایی را دوست دارد؟

۲. چرا مادر گاهی به سعید ایراد می‌گیرد؟

۳. آیا مریم در کارهایش موفّق است؟ چرا؟

۴. مریم و سعید در چه چیزهایی اختلاف سلیقه دارند؟

واژه آموزی

- **سلیقه**

* من همیشه چیزهایی را که خواهرم می‌خرد، دوست دارم. به نظرم سلیقه‌ی او خیلی خوب است.
* من و پدرم در انتخاب لباس و خرید وسایل خانه هم‌سلیقه هستیم.

- **علاقه‌مند بودن[1]** : وقتی که چیزی یا کاری را دوست داریم و از آن خوشمان می‌آید، به آن علاقه‌مند هستیم.

* ناهید و معصومه ورزش والیبال را دوست دارند. آن‌ها به این ورزش بسیار علاقه‌مند هستند.
* پدرم یک نقّاش بزرگ است. من به خاطر شغل پدرم از کودکی به نقّاشی علاقه‌مند بودم.

- **فیلم خانوادگی:** فیلمی که داستان یک یا چند خانواده را نشان می‌دهد.

* خواهرم به فیلم‌های پلیسی علاقه ندارد؛ امّا به فیلم‌های خانوادگی خیلی علاقه‌مند است.

- **فیلم کُمِدی:** فیلمی که مردم هنگام دیدن آن می‌خندند.

* دیشب از شبکه‌ی دو تلویزیون فیلم کمدی «چارلی چاپلین» را تماشا کردیم.
* من از دیدن فیلم‌های کمدی بسیار لذّت می‌برم؛ چون انسان را شاد و خوشحال می‌کند.

- **فیلم جنگی:** (جنگ: وقتی مردم دو کشور با تفنگ و ... همدیگر را می‌کُشند یا زخمی می‌کنند.)

* جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۳۹ آغاز شد و در سال ۱۹۴۵ با شکست آلمان تمام شد.
* تماشای زیاد فیلم‌های جنگی برای بچّه‌ها خوب نیست.

- **اختلاف (داشتن):** فرق داشتن ؛ مثل هم نبودن.

* مردم کشورهای گوناگون، از نظر زبان و رنگ پوست با هم اختلاف دارند.
* در شمال و جنوب ایران اختلاف آب و هوا بسیار زیاد است.
* من و همسرم در انتخاب رنگ لباس اختلاف سلیقه داریم.

---

۱. من به نقّاشی علاقه دارم : من به نقّاشی علاقه‌مند هستم : من نقّاشی را دوست دارم.

- **پسندیدن: چیزی را خوب دانستن و قبول کردن یا انتخاب کردن آن.**

- برای مادربزرگم یک روسری قشنگ خریدم؛ او آن را پسندید و خوشحال شد.
- شما پیراهن آبی را می‌پسندید یا پیراهن سفید را؟ من پیراهن سفید را بیشتر از آبی می‌پسندم.

- **ایراد گرفتن**

- دوستم همیشه به من ایراد می‌گیرد و می‌گوید: چرا هر روز دیر به کلاس می‌آیی؟ چرا تکلیف‌هایت را نمی‌نویسی؟
- استادم گفت: شما دو ایراد بزرگ داری؛ یکی این است که به زبان فارسی کم صحبت می‌کنی و دیگر این که دیر به کلاس می‌آیی.
- بهترین دوست کسی است که ایرادهای انسان را به خود او بگوید؛ نه به دیگران.

- **باهوش: کسی که خوب و زود می‌فهمد.**

- محمّد باهوش است. او هر چیزی را که استاد می‌گوید، زود یاد می‌گیرد و فراموش نمی‌کند.
- دلفین یک حیوان باهوش است.

- **زرنگ: کسی که کارهایش را خوب و زود انجام می‌دهد؛باهوش**

- احسان بچّه‌ی زرنگ و باهوشی است. او درس‌های سخت و مشکل را زود می‌فهمد و به سؤال‌های استاد به‌خوبی پاسخ می‌دهد.
- سمیّه زرنگ‌ترین دانش‌آموز کلاس است. او همیشه با معدّل بیست قبول می‌شود.

- **رمان: داستان طولانی که درباره‌ی زندگی آدم‌ها نوشته می‌شود.**

- دوستم همیشه رمان‌های پلیسی می‌خواند، امّا من معمولاً رمان‌های تاریخی را دوست دارم.

- **هنر: کارهایی مانند نقّاشی، خوش‌نویسی، خیّاطی و بازیگری که به شکل زیبا انجام می‌شود.**

- دوستم با هنر نقّاشی و عکّاسی آشنا است.
- من و برادرم به هنر خوش‌نویسی بسیار علاقه داریم.

- **خطّاطی:** زیبانویسی
  - خطّاطی یکی از هنرهایی است که بعضی از انسان‌ها به آن علاقه‌مند هستند.
  - بسیاری از علمای قدیم با خطّاطی آشنا بودند و زیبا می‌نوشتند.
- **گل‌سازی:** هنرساختن گل با استفاده از پارچه، کاغذ و …
  - من به کلاس گل‌سازی می‌روم و با استفاده از پارچه و کاغذ گل‌های زیبایی درست می‌کنم.
  - گل‌سازی هنر زیبایی است که بعضی از خانم‌ها به آن علاقه دارند.
- **فنّی:** کارهای فنّی، مانند مکانیکی، برق‌کشی، لوله‌کشی و تعمیریخچال و تلویزیون.
  - برادرم حسین در دانشکده‌ی فنّی دانش‌گاه تهران در رشته‌ی برق و الکترونیک درس می‌خواند.
  - دوستم در کارهای فنّی، مانند تعمیرتلفن، رایانه و ماشین استاد است.
- **تعمیر:** درست کردن چیزی که خراب است.
  - وقتی یخچالمان خراب شد، تعمیرکار به خانه‌ی ما آمد و آن را تعمیر کرد.
  - مکانیک، ماشینم را تعمیر کرد.
- **لوازم خانگی:** وسایل و چیزهایی که در خانه از آن‌ها استفاده می‌شود.
  - نزدیک مدرسه‌ی ما یک فروش‌گاه بزرگ لوازم خانگی هست که در آن یخچال، بخاری، کولر، اجاق گاز، تلویزیون، لباس‌شویی و … می‌فروشند.
- **منظَم:** مرتّب
  - دانش‌آموزان منظَم همه‌ی کارهایشان را سروقت انجام می‌دهند.
  - فرزندم خیلی منظّم است؛ او همیشه کتاب‌هایش را در قفسه و لباس‌هایش را در کمد می‌گذارد.
- **به همین دلیل:** به همین سبب؛ به همین خاطر
  - من دیروز بیمار بودم؛ به همین دلیل به کلاس نرفتم.
  - هوا سرد است؛ به همین دلیل لباس ضخیم پوشیدم.

طِبق

- کلاس‌های ما طبق برنامه‌ی مدرسه هر روز ساعت هشت شروع و ساعت دوازده تمام می‌شود.
- پزشک به من گفت: هر هشت ساعت، یکی از این کپسول‌ها را بخور. من طبق دستور دکتر هر هشت ساعت دارویم را می‌خورم.

برخِلافِ

- رضا چلوکباب بسیار دوست دارد. من برخلاف او چلوکباب دوست ندارم.
- تابستان هوا گرم است؛ برخلاف زمستان که هوا سرد است.

به‌هم‌ریخته: نامرتّب؛ منظّم و مرتّب نبودن چیزی یا مکانی

- این اتاق به‌هم‌ریخته است: لباس‌ها، کتاب‌ها و وسایل خانه، هیچ‌کدام منظّم و مرتّب در جای خودش نیست.
- دوستم بیشتر وقت‌ها موهایش را شانه نمی‌زند؛ موهای او همیشه به‌هم‌ریخته و ژولیده است.

موفّق

- احمد در ورزش شنا موفّق است؛ او سه سال است که در مسابقات جهانی پیروز می‌شود.
- کسی که در کارهایش برنامه دارد، موفّق می‌شود.

واژه‌های مخالف

باهوش	≠	کودن / خِنگ	علاقه‌مند	≠	بی علاقه
اختلاف	≠	اتّحاد	به هم ریخته	≠	مرتّب / منظّم
موفّق	≠	ناموفّق	زرنگ	≠	تنبل
منظّم	≠	نامنظّم / بی نظم	انجام دادن	≠	ترک کردن

لطفاً توجّه کنید.

۱. سارا هر روز دو عدد سیب می‌خورد.

۲. محمّد هر ماه دو شب در خانه‌ی پدربزرگش می‌ماند.

۳. فاطمه فرزندش را هر هفته به پارک می‌برد.

۴. او هر روز کیف و کتاب‌هایش را به کلاس می‌آورد.

۵. سعید پس از رسیدن به خانه لباس‌های مدرسه‌اش را درمی‌آورد.

نکته: شاید متوجّه شدید که فعل‌های بالا را می‌توان به دو شکل «**مضارع اخباری**» و «**گذشته‌ی استمراری**» خواند:

- سارا هر روز دو عدد سیب می‌خورَد.
- سارا هر روز دو عدد سیب می‌خورْد.

شباهت نوشتاری برخی فعل‌های مضارع اخباری و گذشته‌ی استمراری فقط در سوم شخص مفرد است که از جمله‌ی قبل یا بعد، زمان فعل را می‌فهمیم:

- دوستم سال گذشته بیمار بود. پدرش هر هفته او را به بیمارستان می‌بُرْد.
- دوستم الآن مریض است؛ پدرش او را به بیمارستان می‌بَرَد.

فعل‌های زیر را به دو شکل «گذشته‌ی استمراری» و «مضارع اخباری» بخوانید.

می‌خواند ✤ می‌ماند ✤ می‌آورد ✤ می‌خورد ✤ می‌برد ✤ درمی‌آورد

لطفاً توجّه کنید.

سرِ...

- سرانسان دارای چشم، گوش، بینی و دهان است.
- سرکوچه‌ی ما یک مغازه‌ی گل‌فروشی هست : ابتدای کوچه‌ی ما یک مغازه‌ی گل فروشی هست.
- استاد ما همیشه سروقت به کلاس می‌آید : استاد ما همیشه اوّل وقت به کلاس می‌آید.
- من و خانواده‌ام با هم سرسفره می‌نشینیم : من و خانواده‌ام با هم کنار و نزدیک سفره می‌نشینیم.
- استاد و طلبه‌ها سرکلاس هستند : استاد و طلبه‌ها داخل کلاس هستند.
- پدرم هر روز ساعت هفت صبح سرکار می‌رود : پدرم هر روز ساعت هفت صبح به محلّ کار می‌رود.

لطفاً توجّه کنید.

...ـاً

- لطفاً کتاب را باز کنید و درس هفتم را بخوانید.
- هنگام آمدن به ایران تقریباً ده ساعت در هواپیما بودم.
- پس از زلزله، امدادگران فوراً[1] برای نجات مردم آمدند.

در واژه‌های «لطفاً، تقریباً، فوراً» نشانه‌ی «ـاً» وجود دارد که در زبان فارسی به آن «**تنوین**» می‌گویند.

این واژه‌ها به صورت «لطف + ـاً» و «تقریب + ـاً» نوشته می‌شوند، ولی به صورت «لطف + ـَ ن» و «تقریب+ ـَ ن» خوانده می‌شوند.[2]

لطفاً این واژه‌ها را بخوانید.

حتماً * یقیناً * معمولاً * کاملاً * فوراً * دقیقاً * لطفاً * تقریباً *

۱. فوراً: خیلی زود

۲. واژه‌هایی که نشانه‌ی تنوین دارند، ریشه‌ی عربی دارند.

سوم شخص مفرد «مضارع اخباری» و «ماضی استمراری» مصدرهای زیر را بگویید.

خواندن * پوست کندن * آوردن * شمردن * لذّت بردن * قسم خوردن

جمله‌های زیر را با استفاده از «مضارع اخباری» تغییر دهید.

مثال: او یک سال قبل زبان فارسی می‌خوانْد.

او الآن زبان فارسی می‌خوانَد.

۱.من به کارهای دوستم ایراد گرفتم.

۲.برادرم در انتخاب لباس سلیقه‌ی من را پسندید.

۳.شما هیچ‌وقت به بزرگ‌ترها بی‌احترامی نمی‌کردید.

۴.آن‌ها به نظر و سلیقه‌ی هم احترام می‌گذاشتند.

۵.من از کمک فرزندم به دوستش لذّت بردم.

تصحیح کنید.

۱.سجّاد به نقّاشی و خطّاطی علاقه‌مند دارد.

۲.دوستم به تیراندازی و اسب‌سواری علاقه است.

۳.جواد پدر و مادرش را خیلی علاقه دارد.

۴.آن‌ها تماشای فیلم‌های خانوادگی را علاقه‌مند هستند.

درس هشتم

در این درس می‌آموزیم:

متن

دستورهای اسلام

حدود یک سوم مردم جهان مسلمان ...

واژه‌ها

- یک سوم؛ کتاب آسمانی؛ دین؛ دستور؛ خوش‌بختی؛ فرمان؛ روایات؛ ملاقات؛ پیوسته؛ فراگیری؛ علم؛ دانش؛ نظافت؛ نعمت؛ شکرگزار.
- برخورد کردن؛ دوری کردن؛ تلاش‌کردن؛کوشش‌کردن؛ انجام‌دادن؛ پرهیز کردن.

نکته

- فعل امر

دستورهای اسلام



حدودِ یک سوم مردم جهان مسلمانند و کتاب آسمانی آن‌ها «قرآن» است. در دین اسلام دستورهای گوناگونی برای خوش‌بختی و زندگی بهتر انسان‌ها وجود دارد. در این درس با چند فرمان کوتاه که در قرآن و روایات اسلامی وجود دارد، آشنا می‌شویم:

- همیشه با نام خدا کارها را آغاز کنید.
- هنگامِ ملاقات با دیگران به آن‌ها سلام کنید.
- با لبخند، با دیگران برخورد کنید.
- پیوسته با ادب سخن بگویید.
- به بزرگ‌تر از خود احترام بگذارید.
- از کسانی که به شما کمک می‌کنند، تشکّر کنید.
- برای خود، دوستان خوب انتخاب کنید و از انسان‌های بد دوری کنید.
- در فراگیری علم و دانش تلاش کنید و دیگران را نیز به فراگیری آن تشویق کنید.

- زندگی خود را به سه قسمت عبادت، کار و تفریح تقسیم کنید.
- آن‌چه را برای خود می‌پسندید، برای دیگران نیز بپسندید.
- پیش از غذا خوردن دست‌هایتان را بشویید و پس از آن مسواک بزنید.
- در نظافت خود و محلّ زندگی‌تان کوشش کنید؛ لباس تمیز بپوشید و موی سرتان را شانه‌کنید.
- همیشه منظّم باشید و سر وقت کارهایتان را انجام دهید.
- از نعمت‌های خدا به‌خوبی استفاده کنید؛ همیشه شکرگزار آن باشید و از اسراف پرهیز کنید.



پاسخ دهید.

۱. دستورات دین اسلام برای چیست؟

۲. ما هنگام ملاقات با دیگران چه وظیفه‌ای داریم؟

۳. اسلام درباره‌ی علم و دانش به ما چه دستورهایی می‌دهد؟

۴. انسان زندگی خود را باید چگونه تقسیم کند؟

۵. در مقابل نعمت‌های خداوند چه کارهایی باید انجام دهیم؟

واژه آموزی

- **یک سوم**
  - یک ساعت، شصت دقیقه است و یک سوم آن، بیست دقیقه است.
  - حدود یک سوم کره‌ی زمین خشکی است و دو سوم دیگر آب است.

- **کتاب آسمانی: مانندِ قرآن، انجیل و تورات**
  - کتاب آسمانی مسلمانان «قرآن کریم» و کتاب آسمانی مسیحیان «انجیل» است.
  - آخرین کتاب آسمانی خداوند، قرآن مجید است.

- **دین**
  - من برای آشنا شدن با دستورات دین اسلام به ایران آمدم.
  - در جهان دین‌های مختلفی مانند اسلام و مسیحیّت وجود دارد.

- **دستور: فرمان (دستورات : دستورها)**
  - استاد به ما دستور داد تکلیف‌ها را بنویسید؛ ما هم نوشتیم.
  - طبق دستور پیامبرﷺ یاد گرفتن علم بر هر مرد و زن مسلمانی واجب است.

- **خوش‌بختی: خوش‌بخت بودن؛ خوش‌بخت شدن.(انسان خوش‌بخت کسی است که زندگی خوبی دارد و از آن لذّت می‌برد.)**
  - خانواده‌ی سعید ثروتمند نیستند، ولی چون با هم مهربانند و به یکدیگر احترام می‌گذارند، خوش‌بخت هستند.
  - به نظر شما چه چیزی سبب خوش‌بختی است؟ به نظر من اخلاق خوب، علم و سلامتی سبب خوش‌بختی است.

- **روایات: (جمع روایت) حدیث‌ها (به سخنان پیامبر و امامان علیهم‌السلام روایت می‌گوییم.)**
  - امام باقرعلیه‌السلام می‌فرمایند: خواندن روایت قلب‌ها را زنده می‌کند.
  - نهج‌البلاغه کتابی است که سخنان و روایات امام علیعلیه‌السلام در آن وجود دارد.

- **ملاقات: دیدار**
  - دیروز ساعت یازده با مدیر ملاقات کردم و درباره‌ی مشکلاتم با او صحبت نمودم.
  - دوستم هفته‌ی گذشته در بیمارستان بستری بود. من به ملاقات او رفتم و حالش را پرسیدم.

- **برخورد کردن**
  - این فروشنده با مشتری‌هایش محترمانه و مؤدّب برخورد می‌کند.
  - مادران معمولاً با مهربانی با فرزندشان برخورد می‌کنند.
  - برخورد چند اتومبیل با هم سبب ترافیک طولانی شد.

- **پیوسته: همیشه**
  - پیوسته صبح‌ها پیاده‌روی و ورزش کنید.
  - ما برای موفّق شدن، پیوسته درس می‌خوانیم.

- **دوری کردن: پرهیز کردن؛ وقتی کاری یا چیزی را انجام نمی‌دهیم یا از آن استفاده نمی‌کنیم.**
  - ما از سیگار کشیدن دوری می‌کنیم.
  - پیوسته از کارهای بد و زشت پرهیز کنید.

- **فراگیری: یاد گرفتن؛ آموختن**
  - برای فراگیری زبان فارسی به ایران آمدیم.
  - فراگیری ورزش‌هایی مانند شنا، تیراندازی و اسب‌سواری از دستورات اسلام است.

- **دانش: علم (علم ریاضی، علم پزشکی و...)**
  - ما علم و دانش را از معلّمان و استادهایمان یاد می‌گیریم.
  - ابوعلی سینا بیشتر دانش‌های زمان خود را می‌دانست.

- **تلاش کردن: کوشش کردن**
  - دوستم در حال غرق شدن بود که با تلاش و کوشش زیاد او را نجات دادیم.
  - من حدود سه ماه است که هر روز به کلاس فارسی می‌روم و برای بهتر یاد گرفتن زبان فارسی تلاش می‌کنم.

نظافت: تمیز کردن؛ تمیز بودن

- ما برای نظافت خود، هر هفته دو یا سه بار به حمّام می‌رویم و علاوه بر بدنمان لباس‌هایمان را هم می‌شوییم.
- رفتگرها هر روز برای نظافتِ خیابان‌های شهر تلاش می‌کنند.

انجام دادن

- دیروز همه‌ی کارهایم را انجام دادم: صبح به کلاس رفتم؛ بعدازظهر پس از مطالعه به استخر رفتم و ...
- مجید جوان منظّمی است؛ او کارهایش را سر وقت انجام می‌دهد.

نعمت

- جنگل، کوه، دریا، باران، خورشید، ستاره‌ها، حیوانات و ... نعمت‌های خداوند هستند.
- یکی از نعمت‌های بزرگ خداوند سلامتی است.

شکرگزار

- کسی که شکرگزار نعمت‌های خدا است، خدا نعمت‌هایش را برای او زیاد می‌کند.
- ما با نماز خواندن و انجام کارهای خوب شکرگزار نعمت‌های خداوند هستیم.

واژه‌های مخالف

واژه		مخالف
خوش بخت (خوش بختی)	≠	بدبخت (بدبختی)
نظافت	≠	کثیفی / آلودگی
پیوسته (همیشه)	≠	هیچ وقت / هرگز
شکرگزار	≠	ناشکر / ناسپاس

لطفاً توجّه کنید.

۱. بعد از غذاخوردن و قبل از خوابیدن مسواک بزن.

۲. حسین! میوه‌ها را بیاور و از مهمان‌ها پذیرایی کن.

۳. روزهای تعطیل لباس‌هایتان را بشویید و اتو بزنید.

۴. علم و دانش را فرابگیرید و به دیگران هم آموزش دهید.

به فعل‌های بالا «**فعل امر**» می‌گویند.

روش ساخت «امر مفرد»

بِ+ بن مضارع = امر مفرد[1]

خواندن / خوردن
بِ + خوان = بخوان
بِ + خور = بخور

فراگرفتن / احترام‌گذاشتن
بِ + (فرا) گیر = فرا بگیر
بِ + (احترام) گذار = احترام بگذار

روش ساخت «امر جمع»

بِ+ بن مضارع + شناسه‌ی «ید» = امر جمع

خواندن / خوردن
بِ + خوان + ید = بخوانید
بِ + خور + ید = بخورید

فراگرفتن / احترام گذاشتن
بِ + (فرا) گیر + ید = فرا بگیرید
بِ + (احترام) گذار + ید = احترام بگذارید

۱. در امر مفرد شناسه وجود ندارد و شناسه در امر جمع «ید» است.

لطفاً توجّه کنید.

بازگشتن	◄	بازگرد	بازگردید
برداشتن	◄	بردار	بردارید

در فعل‌های پیشوندی، مانندِ برگشتن، برداشتن و بازگشتن معمولاً به اوّل فعل امر «بـ» اضافه نمی‌شود.

مانند نمونه، امر مصدرهای زیر را بگویید.

پوشیدن: بپوش / بپوشید

نوشتن ❖ خریدن ❖ رفتن[1] ❖ شانه زدن ❖ دوری کردن

پوست کندن ❖ برداشتن ❖ بازگشتن ❖ آشنا شدن ❖ توضیح دادن

در بعضی از فعل‌های مرکب که بخش فعلی آن‌ها «کردن» یا «شدن» است، می‌توان «بـ» را حذف کرد:

پذیرایی کردن	◄	پذیرایی کن	پذیرایی کنید
سوار شدن	◄	سوار شو	سوار شوید

فعل امر از مصدرهای «بودن» و «داشتن» به شکل زیر می‌آید:[2]

بودن	◄	باش	باشید
داشتن	◄	داشته باش	داشته باشید

- پدرم به من گفت: با هم‌کلاسی‌هایت دوست باش.
- فرزندانم! همیشه منظّم و مرتّب باشید.
- در مشکلات و سختی‌ها صبر داشته باشید.

---

۱. «بِـ» در امر مفرد از مصدر رفتن «بُـ» خوانده می‌شود: رفتن: بُرو؛ بِروید.

۲. بودن ≺ ماضی: فرزندم خوش اخلاق بود. مضارع: فرزندم خوش اخلاق است. امر: فرزندم! خوش اخلاق باش.
دوست داشتن ≺ ماضی: امام خمینی مردم را دوست داشت. مضارع: امام خامنه‌ای مردم را دوست دارد. امر: شما مردم را دوست داشته باشید.

لطفاً توجّه کنید.

- هوا سرد است؛ لطفاً در را ببند.
- خواهش می‌کنم از این میوه‌ها بخورید.
- خواهش می‌کنم تکلیف‌هایتان را خوب و مرتّب بنویسید.

به سبب احترام گذاشتن یا سخن مؤدّبانه فعل امر را معمولاً با واژه‌های «لطفاً» یا «خواهش می‌کنم» به کار می‌بریم.

لطفاً توجّه کنید.

- امروز ساعت چهار بعدازظهر به کلاس بیایید.
- پیراهنت را دربیاور و لباس ورزشی‌ات را بپوش.
- لطفاً آن میز را به این جا بیاورید.

اگر اوّل بن مضارع صدای «آ» باشد، هنگام درست کردن فعل امر، بین «ب» و «آ» حرف «ی» را می‌نویسیم و سرکش «~» را حذف می‌کنیم.

آوردن	بن مضارع	←	آور	←	ب + ی + آور	←	بیاور
آمدن	بن مضارع	←	آ	←	ب + ی + آ	←	بیا
آموختن	بن مضارع	←	آموز	←	ب + ی + آموز	←	بیاموز
درآوردن	بن مضارع	←	(در)آور	←	(در) ب + ی + آور	←	دربیاور

امر مفرد و جمع مصدرهای زیر را بگویید.

فروختن * درس دادن * گذاشتن * گفتن * لبخند زدن

آمدن * برگشتن * شکر کردن * خریدن * علاقه داشتن

جمله‌های زیر را با استفاده از فعل امر تغییر دهید.

۱.من به پدر و مادرم احترام می‌گذارم.

۲.ما بعد از رسیدن به خانه، لباس مدرسه را درمی‌آوریم.

۳.آن‌ها هر شب ظرف‌ها را می‌شویند و اتاقشان را تمیز می‌کنند.

۴.آیا شما پرسش‌هایتان را از استاد می‌پرسید؟

۵.ما در دوران کودکی نماز و قرآن را فراگرفتیم.

۶.نرگس لباس‌ها را از روی طناب برمی‌دارد و در کمد می‌گذارد.

تصحیح کنید.

۱.دیروز کتابم را به کلاس بیاور.

۲.لطفاً تکلیف‌هایتان را می‌نویسید.

۳.پسرم! به فروش‌گاه برو و پس از خرید زود بربگرد.

۴.خواهش می‌کنم در برخورد با دیگران خوش اخلاق داشته باشید.

درس نهم

در این درس می‌آموزیم:

متن

نامه‌ی پدر

فرزند عزیزم سلام. روزی که از ما جدا شدی …

واژه‌ها

- مدّتی؛ کسب؛ تقوا؛ همان‌طورکه؛ تجربه؛ سفارش؛ آموزنده؛ مفید؛ غیبت؛ دیر؛ دقّت؛ غیردرسی؛ نرم‌افزار؛ دعاگو؛ آرزو؛ موفّقیّت؛ مواظب؛به امید دیدار؛ (باتجربه).
- جدا شدن؛ به دست آوردن؛ مباحثه کردن؛ یادداشت کردن؛ فهمیدن؛ خجالت کشیدن؛ کوتاهی کردن؛ رساندن.

نکته

- امر منفی

نامه‌ی پدر



فرزند عزیزم .....

سلام

روزی که از ما جدا شدی، من و مادرت ناراحت بودیم که مدّتی تو را نمی‌بینیم؛ امّا چون می‌دانیم هدف تو درس خواندن است و پس از فراگیری علم و کسب تقوا نزد ما بازمی‌گردی، خوشحالیم.

فرزندم! همان‌طورکه می‌دانی، من هم سال‌ها قبل برای تحصیل در خارج از کشور بودم. آن‌جا تجربه‌هایی را در آموزش زبان به دست آوردم و سفارش‌هایی را نیز از استادهایم شنیدم که برخی از آن نکته‌های آموزنده و مفید را برایت می‌نویسم:

- برای بهتر و زودتر یادگرفتن هر زبانی، بیشتر با آن زبان صحبت کن.
- همیشه منظّم باش و سر وقت به کلاس برو. از غیبت و دیر رفتن به کلاس پرهیز کن.
- بعد از کلاس، درس‌ها را خوب مطالعه کن و درباره‌ی آن‌ها با دوستانت گفت‌وگو و مباحثه کن.
- به درس‌های معلّمت با دقّت گوش کن و نکته‌های مهمّ آن‌ها را یادداشت کن.

○ هر چیزی را که نفهمیدی، از استادت بپرس و هیچ‌وقت از سؤال کردن خجالت نکش.

○ در انجام دادن تکلیف‌هایت کوتاهی نکن.

○ در آموزش زبان از وسایل کمک آموزشی، مانند کتاب‌های غیردرسی و نرم‌افزار بیشتر استفاده کن.

عزیزم! من و مادرت همیشه دعاگویت هستیم و آرزوی ما سلامتی و موفّقیّت تو است.

مواظب خودت باش و به همه‌ی دوستانت سلام برسان. به امید دیدار

پدرت



پاسخ دهید.

۱. چه چیزهایی سبب ناراحتی و خوشحالی پدر و مادر بود؟

۲. تجربه‌ی پدر برای یادگرفتن زبان چه بود؟

۳. دو نمونه از سفارش‌های پدر به فرزندش را بگویید.

۴. سفارش‌های پدر برای بعد از کلاس درس چه بود؟

۵. پدر و مادر برای فرزندشان چه آرزویی کردند؟

واژه آموزی

- **جدا شدن:** دور شدن و فاصله گرفتن از کسی یا چیزی
  - در فصل پاییز برگ‌ها از درختان جدا می‌شوند و روی زمین می‌ریزند.
  - دوستی با افراد بد، انسان را از خدا جدا می‌کند.

- **مدّتی:** قسمتی از زمان (ساعت، روز، هفته، ماه، سال)
  - شما در چه مدّت زبان فارسی را یاد گرفتید؟ من در مدّت هفت ماه زبان فارسی را یاد گرفتم.
  - مدّتی است که دوستم به خاطر بیماری در بیمارستان بستری است.

- **تقوا**
  - کسی که دستورهای خدا را انجام می‌دهد، تقوا دارد (باتقوا است).
  - انسان‌های باتقوا از کارهای بد پرهیز می‌کنند.

- **همان‌طور که:** این واژه برای بیان و تکرار مطلبی که می‌دانید، استفاده می‌شود.
  - استادم گفت: دو صفحه تکلیف بنویسید؛ همان‌طور که استادم گفت، تکلیف را نوشتم.
  - پدرم گفت: همان‌طور که قبلاً گفتم، جمعه‌ی این هفته به مسافرت می‌رویم.

- **تجربه:** وقتی کاری را مدّتی انجام می‌دهید و آن را خوب یاد می‌گیرید، در آن کار تجربه دارید (با تجربه می‌شوید).
  - استاد ما دوازده سال است که زبان فارسی درس می‌دهد. ایشان در آموزش زبان تجربه دارد (باتجربه است).
  - پدرم بیست سال است که رانندگی می‌کند؛ او راننده‌ی باتجربه‌ای است.

- **به‌دست آوردن:** کسب (کردن)
  - کارگران برای به دست آوردن پول از صبح تا شب کار می‌کنند.
  - استاد گفت: علم و دانش را با تلاش و کوشش زیاد به دست آورید.
  - برای کسب علم و تقوا تلاش کنید.

- **سفارش**
  - هنگام آمدن به ایران پدر و مادرت به شما چه سفارش‌هایی کردند؟ آن‌ها به من گفتند: خوب درس بخوان، ورزش را فراموش نکن و دوستان خوب برای خودت انتخاب کن.
  - دکتر به من سفارش کرد غذاهای سرخ‌کردنی و چرب نخور و دو روز هم استراحت کن.

⦿ از ...... جدا شد.

آموزنده

- برخورد خوب پیامبر اسلام با انسان‌های بد برای ما آموزنده است.
- یکی از داستان‌های آموزنده‌ی قرآن، قصّه‌ی حضرت یوسف و برادرانش است.

مفید

- خوردن شیر و خرما برای سلامتی انسان مفید است.
- کلاس‌های فارسی برای ما خیلی مفید است. ما هر روز چیزهای زیادی یاد می‌گیریم.

غیبت: حاضرنشدن در جایی که حضور شما درآنجا لازم است؛ مانند حضور در کلاس یا حضور در مسابقه.

- پروین به خاطر سرماخوردگی دو روز غیبت داشت و به کلاس نرفت.
- دانش‌آموزانی که در کلاس زیاد غیبت دارند، موفّق نمی‌شوند.

دیر

- کلاس ما هر روز ساعت هشت شروع می‌شود. من امروز هشت و ربع به مدرسه رسیدم و یک ربع دیر به کلاس رفتم.
- دیروز به خاطر خراب شدن ماشین دو ساعت دیر به خانه رسیدم.

دقّت: توجّه کردن به چیزی یا کاری

- لطفاً به این نکته دقّت کنید: در فارسی معمولاً صفت پس از موصوف می‌آید.
- بعضی از کارها، مانند تعمیر ساعت، نیاز به دقّت زیاد دارد.
- زبان‌آموزان هنگام نوشتن املا و انشا باید زیاد دقّت کنند.

یادداشت کردن: نوشتن نکته یا چیزی برای فراموش نکردن

- من یک دفترچه‌ی یادداشت دارم و کارهای روزانه و نکته‌های مهم را در آن یادداشت می‌کنم.
- سر کلاس، نکته‌هایی را که استاد می‌گفت، در پایین صفحه‌ی کتابم یادداشت می‌کردم.

فهمیدن: متوجّه شدن

- وقتی پدر و مادرم فهمیدند که درس‌هایم را خوب می‌خوانم، بسیار خوشحال شدند.
- به استاد گفتم: معنای واژه‌ی مفید را نفهمیدم؛ استاد دوباره توضیح دادند.

خجالت کشیدن

- استاد گفت: چرا تکلیف‌هایت را ننوشتی؟ چون جوابی نداشتم، خجالت کشیدم و سرم را پایین انداختم.
- دوستم مدّتی مریض بود و من به عیادتش نرفتم. الآن از دیدن او خجالت می‌کشم.
- وقتی استاد نمره‌های بد هم‌کلاسی‌ام را به او گفت، صورتش از شدّت خجالت سرخ شد.

مباحثه کردن

- من هر روز پس از کلاس با دوستم درس جدید را مباحثه می‌کنم: درس را می‌خوانیم، واژه‌ها و نکته‌ها را برای هم توضیح می‌دهیم و به سؤالات همدیگر پاسخ می‌دهیم.
- مباحثه برای بهتر فهمیدن درس لازم و مفید است.

کوتاهی کردن: انجام ندادن کاری یا درست و کامل انجام ندادن آن

- حمید به خاطر تماشای تلویزیون، در نوشتن تکلیف‌هایش کوتاهی کرد و آن‌ها را کامل ننوشت.
- هنگام بازی مادرم به من گفت: برو نان بخر؛ من به خاطر بازی کردن کوتاهی کردم و دیر رفتم تااین‌که فروش‌گاه را بستند.

غیردرسی (کتاب غیردرسی)

- به کتابی که در برنامه‌ی درسی مدرسه یا دانش‌گاه نیست، کتاب غیردرسی می‌گویند.
- برای بهتر یاد گرفتن زبان فارسی، علاوه بر کتاب‌های درسی، کتاب‌های غیردرسی را نیز مطالعه می‌کنم.

نرم‌افزار

- نرم‌افزار کتاب‌های آموزش زبان فارسی در رایانه‌ی من وجود دارد.
- فاطمه نرم‌افزار زندگی امام خمینی ﴿قدّس سرّه﴾ را در چهار سی‌دی از فروش‌گاه خرید.

دعاگو: کسی که برای دیگران دعا می‌کند.

- همیشه پس از نماز، دعاگوی پدر و مادر خود باشید.
- وقتی به زیارت خانه‌ی خدا رفتم، دعاگوی همه‌ی دوستان و بستگانم بودم.

آرزو: چیزی که انسان ندارد، امّا رسیدن به آن یا داشتن آن را دوست دارد.

- آرزوی انسان‌های بیمار و معلول به دست آوردن سلامتی است.
- آرزوی هر پدر و مادر موفّقیّت و خوش‌بختی فرزندانشان می‌باشد.

با ...... مباحثه کردم.

موفّقیّت: پیروزی و موفّق شدن در کاری

- پدر برای موفّقیّت فرزندش در دانش‌گاه دعا کرد و پس از موفّق شدنش به او تبریک گفت.
- مردم به خاطر موفّقیّت و پیروزی تیم فوتبال کشورمان جشن گرفتند و از بازیکن‌ها تشکّر کردند.

مواظب

- مادرها معمولاً مواظب کودکانشان هستند تا چیز بدی نخورند و مریض نشوند.
- وقتی به آن طرف خیابان می‌روید، مواظب باشید تا تصادف نکنید.

به امید دیدار

- به امید دیدار، یعنی آرزو دارم شما را دوباره ببینم.
- در زبان فارسی، گاهی هنگام خداحافظی «به امید دیدار» را استفاده می‌کنند.

رساندن

- حدود ساعت دوازده و نیم به مدرسه رسیدم و فرزندم را سوار ماشین کردم و به خانه رساندم.
- با آمبولانس بیمار را به بیمارستان رساندیم.
- خبرنگاران، خبرها را به وسیله‌ی روزنامه، تلویزیون و .... به مردم می‌رسانند.

واژه‌های مخالف

با تقوا	≠	بی تقوا	مفید (بافایده)	≠	بی فایده
غیبت	≠	حضور	خارج	≠	داخل
به دست آوردن	≠	از دست دادن	با دقّت	≠	بی دقّت
جدا	≠	پیوسته / متّصل	علم	≠	جهل / نادانی
با تجربه	≠	بی تجربه		≠	

⊙ ....را به .... رساندم.

لطفاً توجّه کنید.

۱. زیاد غذا نخور.

۲. هنگام شستن ظرف و لباس، زیاد آب استفاده نکنید.

۳. بین صحبت دیگران حرف نزنید.

۴. پدرم گفت: چیزهایی را که مال دیگران است، برندار.

به این فعل‌ها «**امر منفی**» می‌گوییم.

روش ساخت «امر منفی»

نَـ + بن مضارع = امر منفی مفرد

نَـ + بن مضارع + ید = امر منفی جمع

نوشتن / برداشتن
نَـ + نویس = ننویس
نَـ + (بر)دار = برندار

نوشتن / برداشتن
نَـ + نویس + ید = ننویسید
نَـ + (بر)دار + ید = برندارید

منفی فعل‌های زیرا را بگویید.

بخور ❖ خجالت بکش ❖ برو ❖ بخر ❖ برگردید

بپوشید ❖ انجام بده ❖ ایراد بگیرید ❖ فکر کنید ❖ به دست بیاور

لطفاً توجّه کنید.

مصدر	بن مضارع	امر مثبت		امر منفی	
		مفرد	جمع	مفرد	جمع
اَنداختن	اَنداز	بینداز	بیندازید	نینداز	نیندازید
اَندیشیدن	اَندیش	بیندیش	بیندیشید	نیندیش	نیندیشید
اُفتادن	اُفت	بیفت	بیفتید	نیفت	نیفتید

- مصدرهایی که اوّلین حرف بن مضارع آن‌ها « اَ » یا « اُ » باشد، در فعل‌های امر، حرف « اَ » یا « اُ » حذف می‌شود و به جای آن « ی » می‌آید.

امر مثبت و منفی مصدرهای زیر را بگویید.

دیدن(بین):

بردن(بَر):

شستن(شوی):

ایستادن(ایست):

گفتن(گو [ی]):

صحبت کردن(صحبت کن):

فراگرفتن(فراگیر):

برداشتن(بردار):

آوردن(آور):

افکندن(افکن):

به امر منفی تبدیل کنید.

۱. در نوشتن تکلیف‌هایم کوتاهی کردم.

۲. نادر لباس‌های کثیف را در کمد گذاشت.

۳. او به خاطر بیماری مادرش بسیار غمگین است.

۴. بعضی از پدر و مادرها بین فرزندانشان فرق می‌گذارند.

۵. او زباله‌ها را در خیابان می‌انداخت.

۶. شما زیاد حرف می‌زنید.

جمله‌ها را با واژه‌های داخل کمانک کامل کنید.

(تماشا نکنید؛ خجالت نکش؛ کوتاهی نکن؛ نخورید؛ برنگرد؛ دراز نکنید)

۱. هرگز از سؤال کردن در درس‌ها ....

۲. بعد از خوردن میوه، آب و چای ....

۳. در نوشتن تکلیف‌هایت ....

۴. پاهایتان را جلوی پدر و مادر ....

۵. استاد گفت: درس‌هایتان را بخوانید و زیاد تلویزیون ....

لطفاً مانند نمونه تبدیل کنید.

مثال: محمّد در تعمیر یخچال باتجربه است : محمّد در تعمیر یخچال تجربه دارد.

۱. دوستم در دوختن لباس بسیار تجربه دارد: ....

۲. خداوند از همه‌ی کارهای ما باخبر است: ....

۳. دکتر جوادی در معالجه و درمان بیماران دقّت دارد: ....

۴. کسی که با تقواست، به پدر و مادرش بی‌احترامی نمی‌کند: ....

درس دهم

در این درس می‌آموزیم:

متن

چوپان دروغ‌گو

در زمان قدیم، چوپانی بود که...

واژه‌ها

◄ دروغ‌گو (دروغ‌گویی)؛ گرگ؛ گوسفند؛ به‌سوی؛ بالاخره؛ باز؛ به همین دلیل؛ سود؛ داستان؛ اثر؛ آثار؛ در این‌باره؛ زنهار؛ به‌جز؛ هرچند؛ ضرر؛ گفتار.

◄ فریاد زدن؛ خیال کردن؛ راست گفتن؛ نصیحت کردن؛ آزار دادن؛ گوش دادن؛ حمله کردن؛ داد زدن؛ اعتنا کردن؛ پاره پاره کردن؛ پشیمان (شدن)؛ دور ماندن؛ نهی کردن.

نکته

- مخور؛ مگو...
- با...؛ بی...
- ولی؛ امّا

چوپان دروغ‌گو



در زمان قدیم، چوپانی بود که گاهی بی‌سبب فریاد می‌زد: گرگ آمد! گرگ آمد!

مردم که خیال می‌کردند او راست می‌گوید، برای نجات او و گوسفندانش به سوی او می‌دویدند، ولی می‌دیدند آن‌جا گرگی نیست. چوپان می‌خندید و مردم می‌فهمیدند که او دوباره دروغ می‌گوید.

دوستانش او را نصیحت می‌کردند که دروغ نگو؛ با دروغ‌هایت مردم را آزار نده؛ امّا او گوش نمی‌داد.

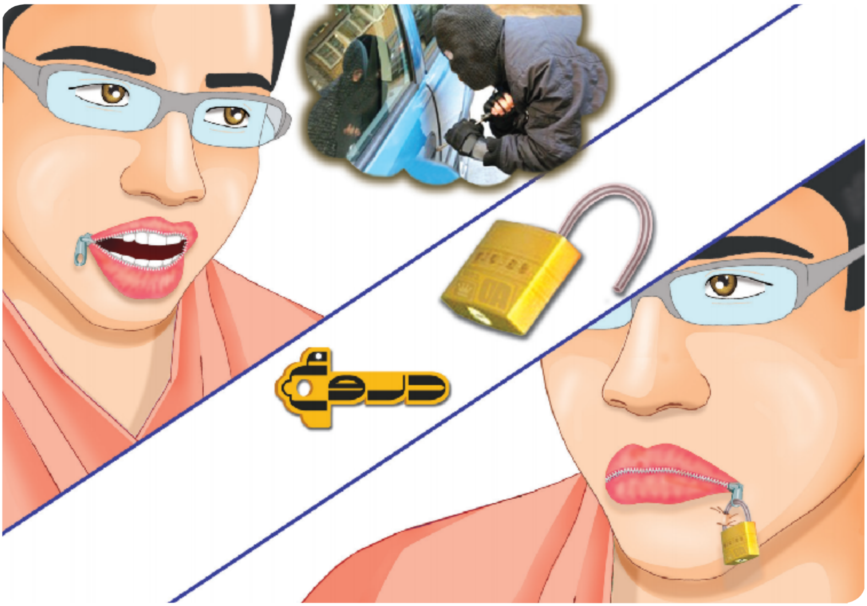
بالاخره روزی گرگ به گوسفندان حمله کرد؛ چوپان به این طرف و آن طرف می‌دوید و داد می‌زد: گرگ! گرگ!

امّا مردم به فریادهای او اعتنا نکردند و فکر کردند که باز هم دروغ می‌گوید؛ به همین دلیل به کمک او نرفتند. در آن روز، گرگ تعدادی از گوسفندانش را پاره پاره کرد. چوپان دروغ‌گو از کارش پشیمان شد؛ امّا پشیمانی برایش سودی نداشت.

همان‌طور که از این داستان فهمیدید، دروغ‌گفتن آثار بدی دارد؛ به همین دلیل، اسلام برای دور ماندن انسان از آثار بد دروغ‌گویی همه را از آن نهی می‌کند. امام حسن عسکری علیه‌السلام دراین‌باره می‌فرمایند: «(همه‌ی) بدی‌ها را در یک خانه گذاشتند و کلید آن خانه دروغ است.»

زنهار مگو سخن به‌جز راست — هر چند تو را در آن ضررهاست

گفتار دروغ را اثر نیست — چیزی ز دروغ زشت‌تر نیست



پاسخ دهید.

۱. چرا دوستان چوپان او را نصیحت می‌کردند؟

۲. سبب دویدن مردم به سوی چوپان چه بود؟

۳. مردم به چوپان چه نصیحتی می‌کردند؟

۴. چوپان از چه کاری پشیمان شد؟ چرا؟

۵. امام حسن عسکری علیه‌السلام درباره‌ی دروغ گفتن چه فرمودند؟

واژه آموزی

- **دروغ گفتن:** دروغ‌گویی[1]

* کتاب فروش، کتابی را پنج هزار تومان خرید، امّا به دروغ به مشتری‌اش گفت: من این کتاب را هشت هزار تومان خریدم و ده هزار تومان می‌فروشم.
* برادر بزرگم به من گفت: فردا تو را به پارک می‌برم، ولی این کار را نکرد؛ به او گفتم: چرا دروغ گفتی؟!

- **دروغ‌گو:** کسی که دروغ می‌گوید.

* انسان دروغ‌گو معمولاً حرف‌های دروغش را فراموش می‌کند.
* حمید دروغ‌گو نیست؛ چون وقتی مطالعه نمی‌کند، به استاد می‌گوید: ببخشید! من مطالعه نکردم.

- **فریاد زدن:** داد زدن؛ چیزی را با صدای بلند گفتن

* هنگامی که خواب بدی دیدم، فریاد زدم و از خواب بیدار شدم.
* آهسته سخن بگو و داد نزن.

- **گرگ**

* برادران یوسف او را در چاه انداختند و به دروغ گفتند: گرگ یوسف را خورد.
* گرگ‌ها خوردن گوشت گوسفند را دوست دارند.

- **خیال کردن**

* دوستم سی سال دارد، امّا چون موهای سرش سفید است، همه خیال می‌کنند سنّ او زیاد است.
* قبل از آمدن به ایران خیال می‌کردم یاد گرفتن زبان فارسی خیلی مشکل است؛ امّا پس از مدّتی فهمیدم آسان است.

---

[1] به ...... دروغ گفت.

راست گفتن: مخالفِ دروغ گفتن

- پیامبر اسلام، حضرت محمّدﷺ همیشه راست می‌گفت و از دروغ گفتن پرهیز می‌کرد.
- حمید در دادگاه قسم خورد که راست می‌گوید.

گوسفند

- در روز عید قربان، حاجی‌ها در مکّه گوسفند ذبح می‌کنند.
- چوپان‌ها هر روز صبح گوسفندها را به دشت و صحرا می‌برند.

به سوی ... : به طرفِ ...

- مسلمان‌ها به سوی کعبه نماز می‌خوانند.
- کودک وقتی مادرش را می‌بیند، به سوی او می‌دود.

نصیحت کردن: سخنی که به دیگران می‌گوییم تا آن‌ها را از بدی‌ها دور کنیم یا به کار خوب تشویق نماییم.

- وقتی به ایران می‌آمدم، پدرم مرا نصیحت کرد و گفت: پسرم! خوب درس بخوان و از دوستان بد دوری کن.
- دوستم را نصیحت کردم و به او گفتم: سیگار نکش؛ چون سیگار برای سلامتی خوب نیست.

آزار دادن: وقتی چیزی یا کاری شما را خیلی ناراحت می‌کند، آزارتان می‌دهد.

- صدای بلند تلویزیون و خنده‌های دوستانم در اتاق مرا آزار می‌دهد.
- جورابتان را هر روز بشویید؛ چون بوی بدِ آن دیگران را آزار می‌دهد.

گوش دادن: ۱. با دقّت صدایی را شنیدن ۲. قبول کردن حرف کسی و انجام دادن آن

- هیچ‌کس حرف نمی‌زد و همه به صحبت‌های معلّم گوش می‌دادند.
- به سفارش‌های پزشک گوش دادم و داروها را سر ساعت خوردم تا خوب شدم.
- یکی از هم‌کلاسی‌هایم به نصیحت‌های استاد گوش نداد؛ به همین دلیل در امتحان موفّق نشد.

- **بالاخره: درآخرکار؛ وقتی کاری پس از زمانی طولانی انجام می‌شود، از واژه‌ی «بالاخره» استفاده می‌کنیم.**
  - مدّت سه ماه برای خریدن خانه تلاش کردم؛ بالاخره یک خانه‌ی خوب انتخاب کردم و خریدم.
  - من دو بار کتاب دوم را امتحان دادم و قبول نشدم؛ امّا بالاخره بار سوم در امتحان کتاب دوم قبول شدم.

- **حمله کردن**
  - شیر به آهو حمله کرد و او را گرفت و خورد.
  - آمریکا با بمب اتم به شهرهای هیروشیما و ناکازاکی در ژاپن حمله کرد.

- **اعتنا کردن**
  - پروین چون از دوستش ناراحت بود، وقتی او را در خیابان دید، به او اعتنا نکرد.
  - مردی می‌گفت: من فقیرم؛ بعضی چون می‌دانستند او دروغ می‌گوید، به او اعتنا نکردند.

- **باز: دوباره؛ برای بیان تکرار چیزی یا کاری**
  - سه روز قبل سردرد داشتم و خوب شدم؛ امّا امروز باز سرم درد گرفت.
  - دوستم دیروز دیر به کلاس آمد؛ امروز وقتی دیر آمد، استاد با ناراحتی به او گفت: چرا باز دیر آمدی؟

- **به همین دلیل: به همین سبب**
  - فاطمه دیروز سرما خورد؛ به همین دلیل به کلاس نیامد.
  - دوستم در کتاب دوم قبول نشد؛ به همین دلیل دوباره کتاب دوم را می‌خواند.

- **پاره پاره کردن**
  - هنگامی که مادر به آشپزخانه رفت، بچّه کتاب برادرش را پاره پاره کرد.
  - در تلویزیون دیدم گرگی به خرگوشی حمله کرد، او را پاره پاره کرد و خورد.

- **پشیمان: ناراحت شدن از کاری که قبلاً انجام دادیم یا انجام ندادیم.**
  - کسی که از جوانی خود به خوبی استفاده نکند، هنگام پیری پشیمان می‌شود.
  - به نصیحت استادم درباره‌ی خوب درس خواندن گوش ندادم و در امتحان قبول نشدم؛ الآن خیلی پشیمان هستم.

سود

- هادی ماشینش را پانزده میلیون خرید و یک ماه بعد شانزده میلیون فروخت؛ او یک میلیون تومان سود کرد.
- به نظر شما فراگیری زبان فارسی چه سودی برایتان دارد؟

داستان

- داستان زندگی حضرت یوسف ؑ یکی از داستان‌های زیبای قرآن است.
- من در دوران نوجوانی به خواندن کتاب‌های داستان خیلی علاقه داشتم.

آثار: جمع اثر

- هر کار خوب یا بدی آثاری دارد و اثر سیگار کشیدن بیماری و آزار دادن دیگران است.
- چاق شدن یکی از آثار زیاد غذا خوردن است.

دور ماندن

- ما برای دور ماندن از بیماری‌ها ورزش می‌کنیم، غذای خوب می‌خوریم و بدن و لباسمان را می‌شوییم.
- من برای دور ماندن از بیماری و چاق شدن هر روز یک ساعت ورزش می‌کنم.

نهی کردن

- پزشک من را از خوردن بعضی از غذاها نهی کرد و گفت: این غذاها را نخور!
- خداوند ما را از دروغ گفتن نهی می‌کند.

دراین‌باره: درباره‌ی این

- معلّم درباره‌ی دروغ صحبت کرد و به ما گفت در این‌باره یک گفت‌وگو بنویسید.
- وقتی دوستم از من درباره‌ی ورزش کُشتی سؤال کرد، به او گفتم: من در این‌باره چیزی نمی‌دانم.

به‌جز: غیراز

- همه‌ی دانش‌آموزان دیروز به کلاس آمدند، به‌جز سعید که به سبب بیماری به کلاس نیامد.
- من تنها فرزند پدر و مادرم هستم؛ آن‌ها به‌جز من فرزند دیگری ندارند.

هرچند

- هرچند دور بودن از خانواده سخت است، من به خاطر درس خواندن این دوری را قبول می‌کنم.
- هرچند استاد حالش خوب نبود، به کلاس آمد.

ضرر

- زیاد خوردن نوشابه و شیرینی برای سلامتی بدن ضرر دارد و انسان را بیمار می‌کند.
- میوه فروش به سبب خراب شدن میوه‌هایش ضرر کرد.

گفتار: سخن

- من هر روز دو صفحه قرآن می‌خوانم؛ چون گفتار خداوند بسیار زیبا است.
- در آموزش زبان، گوش کردن و صحبت کردن زیاد خوب است؛ چون سببِ بهتر شدن گفتار می‌شود.

واژه‌های مخالف

دروغ‌گو	≠	راست‌گو	فریاد زدن(دادزدن)	≠	آرام حرف زدن
حمله کردن	≠	دفاع کردن	اعتنا کردن	≠	بی اعتنایی(بی توجّهی کردن)
سود	≠	ضرر / زیان	دروغ گفتن	≠	راست گفتن
خندیدن	≠	گریه کردن	گذاشتن	≠	برداشتن

لطفاً توجّه کنید.

«مَخور» : «نخور»　　«مَگو» : «نگو»　　«مَزن» : «نزن»

«مَرو» : «نرو»　　«مَخواه» : «نخواه»　　«فکر مَکن» : «فکر نکن»

در زمان گذشته از «مَـ» هم به عنوان حرف منفی‌ساز در فعل‌های امر استفاده می‌کردند.

لطفاً توجّه کنید.

۱.محمّدحسن باادب است؛ او به بزرگ‌ترها احترام می‌گذارد.

۲.کسی که به پدر و مادرش احترام نمی‌گذارد، بی‌ادب است.

۳.جواد یک ماه است که در نانوایی کار می‌کند؛ او در پختن نان بی‌تجربه است.

پیشوند «با»، «بی»

باعلاقه	**بی‌علاقه**
↓	↓
شخصی که به چیزی یا کسی علاقه دارد.	شخصی که به چیزی یا کسی علاقه ندارد.
باخبر	**بی‌خبر**
↓	↓
کسی که از چیزی یا شخصی خبر دارد.	کسی که از چیزی یا شخصی خبر ندارد.

مانند نمونه بگویید.

مثال: «باادب» یعنی کسی که ادب دارد؛ مخالف آن «بی‌ادب» است.

بانظم	بادقّت	بافایده	باعلاقه
باتجربه	باتقوا	باخبر	باسواد

لطفاً توجّه کنید.

ولی / امّا

من پرتقال دوست دارم، ولی نارنگی دوست ندارم.

خانه‌ی من کوچک است، امّا خانه‌ی برادرم بزرگ است.

دوستم ثروت‌مند است، امّا هیچ وقت لباس‌های گران‌قیمت نمی‌پوشد.

وقتی درباره‌ی دو موضوع مخالفِ هم صحبت می‌کنیم یا می‌خواهیم جمله‌ی قبل را بیشتر توضیح دهیم، از حرف‌های ربط «ولی» و «امّا» استفاده می‌کنیم.

لطفاً بخوانید.

۱. در ابتدا آموزش زبان برایم مشکل بود، امّا الآن آسان است.

۲. من در ایران زندگی می‌کنم، ولی برادرم در چین زندگی می‌کند.

۳. دوستم من را صدا زد، ولی من متوجّه نشدم.

۴. برادرم به کارهای فنّی علاقه‌مند است، امّا من به این کارها علاقه ندارم.

۵. ما خداوند را نمی‌بینیم، امّا خداوند ما را می‌بیند و از کارهای ما باخبر است.

۶. او به برادرش بی‌احترامی کرد، ولی الآن پشیمان است.

۷. او جوان خوبی است، ولی باسواد نیست.

لطفاً توجّه کنید:


وزن


دراز


طناب


نقاشی


جارو


سر

کشیدن


اتو


دندان


خط


دست


خمیازه


سیگار


درد


فریاد

جمله‌های زیر را به زمان داخل پرانتز تبدیل کنید.

۱.او همیشه با ادب می‌نشست. (فعل امر)

۲.من بلافاصله پس از تمام شدن کلاس به خانه برمی‌گردم. (ماضی استمراری)

۳.سرانجام فصل تابستان تمام شد و فصل پاییز از راه رسید. (مضارع اخباری)

۴.هیچ‌وقت به کسی دروغ نگو. (ماضی ساده)

۵.شما چیزهایی را که مال دیگران است، برنمی‌داری. (فعل امر منفی)

جمله‌های زیر را با واژه‌ی مناسب کامل کنید.

۱.در زمستان هوا سرد است، امّا در تابستان ....

۲.برادرم شیرینی دوست ندارد، ولی من.......................... .

۳.طلبه‌ها برای تفریح به پارک رفتند، امّا من به خاطر بیماری در مدرسه ....

۴.من علاوه بر زبان فارسی، عربی هم می‌دانم، ولی دوستم زبان عربی را ....

جمله‌های زیر را تصحیح کنید.

۱.دوستم سعید خیلی باادب دارد.

۲.آن‌ها از آمدن من به ایران باخبر دارند.

۳.من به زبان فارسی بسیار علاقه هستم.

۴.ورزش کردن برای سلامتی انسان فایده است.

۵.کسی که بی‌نظم دارد، در کارهایش موفّق نمی‌شود.

۶.یکی از دوستانم بسیار باتقوا دارد.

درس یازدهم

در این درس می‌آموزیم:

متن

مرخّصی

نزدیک ظهر بود که از دانش‌گاه ...

واژه‌ها

◄ خسته؛ ناگهان؛ گوشی؛ نتیجه؛ رضایت؛ موضوع؛ ولادت؛ مسئول؛ مرخّصی؛ برگه‌ی مرخّصی؛ مشخّصات؛ تأیید؛ مقدّمات؛ گنبد؛ صحن؛ نورانی؛ زائر؛ ایّام ولادت؛ ایّام میلاد.

◄ اجازه گرفتن؛ قصد داشتن؛ عقب افتادن؛ تحویل دادن؛ تهیّه کردن؛ ممکن بودن.

نکته

● مضارع التزامی

مرخّصی



نزدیک ظهر بود که از دانش‌گاه برگشتم. خیلی خسته بودم. لباس‌هایم را درآوردم و به جا لباسی آویزان کردم. روی تخت دراز کشیدم. می‌خواستم کمی استراحت کنم که ناگهان تلفنِ خانه زنگ زد. گوشی را برداشتم. دوستم ابراهیم بود. پس از سلام و احوال‌پرسی گفت: مهدی! می‌خواهم برای زیارت امام رضا علیه‌السلام به مشهد بروم، امّا تنها هستم؛ خیلی دوست دارم شما هم با من بیایی.

پرسیدم: کی می‌خواهی بروی؟ پاسخ داد: تصمیم دارم دوشنبه‌ی هفته‌ی بعد - که روز تولّد امام رضا علیه‌السلام است- در مشهد باشم. گفتم: من هم خیلی دوست دارم به مشهد بیایم، ولی لازم است به پدر و مادرم بگویم و از دانش‌گاه هم اجازه بگیرم.

ابراهیم گفت: پس کارهایت را زود انجام بده و نتیجه را به من بگو. پس از خداحافظی با ابراهیم بلافاصله با مادرم صحبت کردم و پس از رضایت ایشان، به پدرم زنگ زدم و موضوع را به ایشان گفتم.

پدرم پرسید: کِی و با چه کسی می‌خواهی بروی؟ گفتم: قصد دارم هفته‌ی بعد که ولادت امام رضا علیه‌السلام است، با دوستم ابراهیم بروم. پدرم گفت:برو، ابراهیم جوان خوبی است. فراموش نکن که پس از برگشتن باید بیشتر تلاش کنی تا از درس‌هایت عقب نیفتی!

سپس به دانش‌گاه رفتم. از مسئول آموزش یک برگه‌ی مرخّصی گرفتم و پس از نوشتن مشخّصاتم آن را به او تحویل دادم.

ایشان پس از تأیید و امضای برگه‌ی مرخّصی، در حالی که لبخند می‌زد، از روی صندلی بلند شد و با من دست داد و گفت: سلام مرا هم به امام رضا عليه‌السلام برسان و از طرف همه‌ی دوستان زیارت کن.

پس از اجازه گرفتن از خانواده و دانش‌گاه، به ابراهیم زنگ زدم و گفتم: به لطف خدا همه‌ی کارها درست شد و من هم می‌توانم به مشهد بیایم. ابراهیم خوشحال شد و گفت: پس باید زود با اینترنت دو تا بلیت قطار تهیّه کنیم؛ چون ممکن است بلیت‌های مشهد به خاطر ایّام ولادت زود تمام شود.

سرانجام، تهیّه‌ی بلیت و مقدّماتِ سفر به‌خوبی انجام شد و ما عصر یک‌شنبه به مشهد رسیدیم.

دیدن گنبد طلا و صحن‌های حرم نورانی و زیبای امام رضا عليه‌السلام و جشن و شادی زائران در ایّام میلاد حضرت بسیار لذّت‌بخش بود.



پاسخ دهید.

۱.وقتی ابراهیم به دوستش مهدی زنگ زد، چه گفت؟

۲.پدر مهدی چه سفارشی به فرزندش کرد؟

۳.مسئول آموزش پس از تأیید برگه‌ی مرخّصی به مهدی چه گفت؟

۴.چرا آن‌ها می‌خواستند زود بلیت تهیّه کنند؟

۵.دیدن چه چیزهایی برای مهدی دیدنی و لذّت بخش بود؟

واژه آموزی

- **خسته :** انسان وقتی زیاد کار می‌کند، خسته می‌شود.
  - دیروز از ساعت هفت صبح تا ده شب کار کردم و خیلی خسته شدم.
  - انسان وقتی خسته می‌شود، باید استراحت کند.

- **ناگهان:** وقتی انتظار انجام کاری یا چیزی ندارید و انجام می‌شود.
  - برادر کوچکم در حال تماشای تلویزیون بود که ناگهان خوابش برد.
  - من کنار خیابان پیاده می‌رفتم که ناگهان یک دوچرخه از کوچه وارد خیابان شد و با من برخورد کرد.

- **گوشی**
  - وقتی تلفن زنگ می‌زند، برادر کوچکم زود گوشی را برمی‌دارد و می‌گوید: الو! سلام، بفرمایید.
  - من تصمیم دارم در روز تولّد مادرم یک گوشی تلفن همراه به ایشان هدیه بدهم.

- **اجازه گرفتن**
  - زهرا حالش خوب نبود. او از معلّمش اجازه گرفت و برای استراحت به خوابگاهش رفت.
  - حامد قبل از رفتن به ورزش‌گاه برای اجازه گرفتن نزد مادرش رفت، ولی چون امتحان داشت، مادرش به او اجازه نداد.

- **نتیجه:** اثر
  - دکتر به بیمار گفت: داروها را بخور و نتیجه‌اش را به من بگو که خوب شدی یا نه.
  - قبول شدن در امتحان نتیجه‌ی درس خواندن است.

- **رضایت:** قبول کردن چیزی با خوشحالی
  - طلبه‌ها از برنامه‌های مدرسه رضایت دارند و می‌گویند: خوب است.
  - وقتی که تصمیم گرفتم به ایران بیایم، پدر و مادرم رضایت کامل داشتند و من را به آمدن تشویق کردند.

موضوع: هر چیزی که انسان درباره‌ی آن صحبت یا فکر یا مطالعه کند.

- موضوع سخنرانی استادمان «احترام به پدر و مادر» است.
- موضوع درس یازدهم چه بود؟ موضوع این درس مرخّصی و سفر به مشهد بود.

عقب افتادن: عقب ماندن؛ وقتی کارها سروقت انجام نشود، انسان از دیگران عقب می‌افتد.

- به خاطر سرماخوردگی، سه روز به کلاس نرفتم و در درس‌ها از هم‌کلاسی‌هایم عقب افتادم.
- حمید در مسابقه‌ی دو و میدانی از دوستش عقب افتاد و نفر دوم شد.

مسئول

- مدیر مدرسه مسئول همه‌ی کارهای مدرسه است.
- در خانه‌ی ما هر کس مسئول انجام دادن کاری است: برادرم مسئول خرید نان است، من مسئول آب دادن باغچه هستم و خواهرم مسئول پهن کردن و جمع کردن سفره است.

مرخّصی (گرفتن): اجازه گرفتن برای نرفتن به محلِّ کار یا درس

- به خاطر بیماریِ من پدرم به مدرسه زنگ زد و از مدیر مدرسه دو روز برایم مرخّصی گرفت.
- قصد دارم برای سفر زیارتی مکّه و مدینه ده روز از محلّ کارم مرخّصی بگیرم.

برگه: یک ورق کاغذ

- استاد سر ساعت هشت برگه‌ی سؤال‌های امتحان را به دانشجوها داد.
- شماره تلفن دوست جدیدم را در یکی از برگه‌های دفتر تلفن نوشتم.

تحویل دادن

- هفته‌ی قبل از کتاب‌خانه‌ی دانش‌گاه دو کتاب گرفتم و امروز آن‌ها را باید به مسئول کتاب‌خانه تحویل بدهم.
- مادربزرگم به خاطر جشن تولّدم هدیه‌ای فرستاد؛ پست‌چی آن را دیروز به خانه‌مان آورد و به من تحویل داد.

- .... از .... عقب افتادم.
- .... از .... مرخّصی گرفتم.
- .... به .... تحویل دادم.

- **تأیید (کردن): گفتن یا نشان دادن این که کاری یا سخنی درست است و شما آن را قبول دارید.**
  - آقای مدیر با امضا کردن برگه‌ی مرخّصی‌ام آن را تأیید کرد.
  - برخی از انسان‌ها هنگام صحبت کردن دیگران سرشان را به نشانه‌ی تأیید تکان می‌دهند.

- **تهیّه کردن: خریدن یا آماده کردن و یا درست کردن چیزی.**
  - می‌خواهم برای تهیّه کردن وسایل منزل به فروش‌گاه مرکزی شهر بروم.
  - برای تهیّه‌ی شیرینی مقداری آرد، شکر و روغن لازم است.

- **ممکن است: شاید**
  - معمولاً هروقت هوا ابری می‌شود، باران می‌بارد؛ امروز هم هوا ابری است و ممکن است باران بیاید.
  - دکتر گفت: جواد را زود به بیمارستان ببرید و بستری کنید؛ ممکن است نصف شب حالش بدتر شود.

- **ایّام: روزها؛زمان؛ دوران**
  - ما معمولاً در ایّام درسی به مرخّصی نمی‌رویم.
  - بهترین دوران زندگی‌ام ایّام کودکی و نوجوانی‌ام بود.

- **میلاد: تولّد، ولادت**
  - مسلمانان میلاد پیامبرﷺ را جشن می‌گیرند.
  - هفدهم ربیع‌الاوّل روز ولادت پیامبر بزرگ اسلام حضرت محمّد ﷺ است.

- **مقدّمات**
  - وضوگرفتن یکی از مقدّمات نماز است.
  - برای یک مهمانی، مقدّماتی مانند پختن غذا و تهیّه‌ی میوه و شیرینی لازم است.

- **گنبد**
  - مسجدها و امام زاده‌ها معمولاً گنبد دارند.
  - گنبد حرم پیامبرﷺ سبز است و گنبد حرم امام علی‌؈ طلایی است.

صحن: حیاط حرم‌ها و مسجدهای بزرگ

- در حرم حضرت معصومه ﷺ شش صحن بزرگ و کوچک وجود دارد.
- بزرگ‌ترین حرم در جهان، حرم امام رضا ﷺ است. این حرم بیش از ده صحن بزرگ دارد.

نورانی: چیز پر نور و بسیار روشن

- شبی که ماه کامل است، آسمان نورانی می‌شود.
- خواندن قرآن قلب انسان را نورانی می‌کند.
- چهره‌ی امام خامنه‌ای دام‌ظله بسیار نورانی است.

زائران: (جمع زائر) کسانی که برای زیارت به خانه‌ی خدا یا حرم پیامبران، امامان و امام‌زادگان می‌روند.

- پس از پایان حج، زائران خانه‌ی خدا به کشورهایشان برمی‌گردند.
- زائران حرم امام علی ﷺ از کشورهای مختلف برای زیارت به شهر نجف می‌روند.

واژه‌های مخالف

تأیید کردن	≠	رد کردن	نورانی	≠	تاریک، ظلمانی
شادی	≠	غم	میلاد	≠	وفات
تحویل دادن	≠	تحویل گرفتن	ممکن	≠	غیر ممکن

لطفاً توجّه کنید.

۱. شاید یک هفته در این شهر بمانم.

۲. نکته‌های درس را یادداشت کردم؛ چون ممکن است آن‌ها را فراموش کنم.

۳. می‌خواهم کتاب‌ها را از روی میز بردارم و در قفسه بگذارم.

به فعل‌های بالا « **مضارع التزامی** » می‌گوییم.

فعل «مضارع التزامی» را چگونه می‌سازیم؟[1]

بـ + بن‌مضارع + شناسه‌ی مضارع = مضارع التزامی

خوردن
بـ + خور + ـَم = بخورم
بـ + خور + ی = بخوری
بـ + خور + ـَد = بخورد
بـ + خور + یم = بخوریم
بـ + خور + ید = بخورید
بـ + خور + ـَند = بخورند

سلام کردن
بـ + (سلام)کن + ـَم = سلام بکنم
بـ + (سلام)کن + ی = سلام بکنی
بـ + (سلام)کن + ـَد = سلام بکند
بـ + (سلام)کن + یم = سلام بکنیم
بـ + (سلام)کن + ید = سلام بکنید
بـ + (سلام)کن + ـَند = سلام بکنند

مضارع التزامی مصدرهای زیر را بگویید.

پوشیدن ✤ ریختن ✤ برداشتن ✤ بردن ✤ عقب افتادن

تحویل دادن ✤ پرسیدن ✤ اجازه گرفتن ✤ اندیشیدن ✤ آموختن

---

۱. مضارع التزامی، کاری را به صورت شک و تردید یا التزام و یا آرزو در زمان حال یا آینده بیان می‌کند.
شاید بروم؛ باید بروم؛ ای کاش بروم.

- در فعل‌های پیشوندی که با «ب» شروع می‌شوند، در ساخت مضارع التزامی و امر، حرف «ب» اضافه نمی‌شود:
برگشتن ☚ برگردم ☑ ببرگردم ☒ بربگردم ☒

- در برخی از فعل‌های مرکّب که هم‌کرد آن‌ها کردن و شدن است، می‌توانیم در مضارع التزامی از «ب» استفاده نکنیم:
شرکت بکند. ☚ شرکت کند.

لطفاً توجّه کنید.

من	شاید	فردا به پارک بروم.
احمد	ممکن است	امروز به خانه‌ی ما بیاید.
فاطمه	می‌تواند	درس‌ها را زود بخواند.
آن‌ها	می‌خواهند	به کشورشان برگردند.
ما	دوست داریم	امشب به حرم برویم.
او	احتمال دارد	در مسابقه‌ی شنا شرکت کند.
ما	باید	درباره‌ی نتیجه‌ی کارهای خود بیندیشیم.
شما	لازم است	تکلیف‌هایتان را کامل بنویسید.
من	سعی می‌کنم	همیشه سروقت در کلاس حاضر شوم.
ما	قصد داریم	علوم اسلامی را فرا بگیریم و به دیگران آموزش دهیم.

* **در جمله‌هایی که واژه‌های «شاید، ممکن است، باید و ...» وجود دارد، معمولاً فعل اصلی به صورت التزامی می‌آید.**

لطفاً توجّه کنید.

☑ بگوییم	☒ نگوییم
شاید فردا به تبریز برویم.	شاید فردا به تبریز می‌رویم.
باید کتاب‌ها را به کتاب‌خانه تحویل بدهم.	باید کتاب‌ها را به کتاب‌خانه تحویل می‌دهم.
احتمال دارد دو روز مرخّصی بگیرم.	احتمال دارد دو روز مرخّصی می‌گیرم.

کامل کنید.

۱. لازم است ما در درس‌ها به دوستانمان .... (کمک کردن)

۲. دانش‌جویان می‌خواهند پس‌فردا در مسابقه‌ی تیراندازی .... (شرکت کردن)

۳. احتمال دارد ماه بعد برای زیارت امام حسین علیه‌السلام به کربلا .... (رفتن)

۴. دوستم شاید ماه آینده به ایران .... (برگشتن)

۵. دانش‌آموزان باید کتاب‌هایشان را به کلاس........................... . (آوردن)

جمله‌های زیر را به مضارع التزامی تبدیل کنید.

۱. ما روز جمعه لباس‌هایمان را شستیم.

۲. من دیروز به پدر و مادرم زنگ زدم.

۳. استادم گفت: قبل از انجام دادن هر کاری فکر کن.

۴. ما تکلیف‌هایمان را خوب انجام می‌دهیم.

۵. احمد و سعید برای درس خواندن به کتاب‌خانه می‌رفتند.

لطفاً تصحیح کنید.

۱. ما باید قرآن را می‌آموزیم.

۲. شاید فردا به بازار می‌روم.

۳. خواهش می‌کنم از این میوه‌ها می‌خورید.

۴. احتمال دارد دوستانم فردا از مسافرت ببرگردند.

۵. باید لباس‌ها را پس از خشک شدن از روی طناب برمی‌داریم.

درس دوازدهم

در این درس می‌آموزیم:

متن

پیشرفت

انسان موجودی کنجکاو و جست‌وجوگر...

واژه‌ها

◄ پیشرفت؛ موجود؛ کنجکاو؛ جست‌وجوگر؛ امروزه؛ فن‌آوری؛ پیشرفته؛ مقصد؛ به سرعت؛ اطّلاعات؛ ماهواره؛ ارتباط؛ الکترونیک؛ مخصوص؛ ماهر؛ مادّی؛ سعادت؛ معنوی؛ نیازمند.

◄ ناچار بودن؛ جست‌وجوکردن؛ پیدا کردن؛ آموختن؛ جابه‌جا کردن؛ فرستادن.

نکته

- مضارع التزامی منفی
- مضارع التزامی بودن و داشتن

پیشرفت



انسان موجودی کنجکاو و جست‌وجوگر است؛ او امروزه به وسیله‌ی فن‌آوری‌های جدید می‌تواند کارهایی انجام دهد که در گذشته نمی‌توانست.

در زمان قدیم انسان‌ها ناچار بودند پیاده به مسافرت بروند یا از حیواناتی مانند اسب، شتر و اُلاغ استفاده کنند و مدّت زیادی در راه باشند؛ امّا امروزه با ساختن وسایل پیشرفته‌ای، مانند هواپیما، قطار، کشتی و... می‌توانند در زمان کوتاهی به مقصد برسند.

امروزه ما می‌توانیم به وسیله‌ی رایانه هر چیزی را که می‌خواهیم، در زمان کوتاهی جست‌وجوکنیم؛ به‌سرعت کتابی را در یک کتاب‌خانه‌ی بزرگ پیدا کنیم، علم و دانش بیاموزیم، اطّلاعات را جابه‌جا کنیم، خرید و فروش نماییم و ...

در این زمان، افراد می‌توانند با وسایل مختلف الکترونیکی مانند رادیو، تلویزیون، تلفن، رایانه و ماهواره با هم ارتباط داشته باشند، از حال هم باخبر شوند و از دانش و تجربه‌ی یکدیگر استفاده نمایند. با

استفاده از پست الکترونیک (ایمیل) نامه‌های خود را در کوتاه‌ترین زمان و به هر جا که می‌خواهند بفرستند؛ درحالی که در گذشته نامه‌ها را به وسیله‌ی کبوتران مخصوص یا اسب‌سواران ماهر با سختی و در مدّتی طولانی به مقصد می‌رساندند.

آیا این پیشرفت‌های مادّی به تنهایی برای خوشبختی و سعادت بشر کافی است؟ یا علاوه بر این‌ها انسان به پیشرفت معنوی هم نیازمند است؟



پاسخ دهید.

۱. انسان چگونه موجودی است؟

۲. مسافرت در زمان قدیم و حال چه فرق‌هایی دارد؟

۳. انسان برای رسیدن به خوشبختی و سعادت به چه چیزی نیازمند است؟

۴. امروزه به وسیله‌ی رایانه چه کارهایی می‌توانیم انجام دهیم؟

واژه آموزی

- **پیشرفت (کردن): بهترشدن از قبل (در علم، کار و...)**
  - در امتحان کتاب اوّل، نمره‌ی ۷۰ گرفتم و در کتاب دوم، نمره‌ی من ۹۰ شد. استاد گفت: خوب پیشرفت کردی!
  - اگر بچّه‌ها و جوان‌ها خوب درس بخوانند، کشورشان پیشرفت می‌کند.

- **پیشرفته**
  - در زمان قدیم، مردم لباس‌ها و ظرف‌ها را با دست می‌شستند؛ امّا اکنون با وسایل پیشرفته، مانند ماشین لباس‌شویی و ظرف‌شویی می‌شویند.
  - بعضی از کشورها پیشرفته و تعدادی در حال پیشرفت هستند.

- **موجود[1] : (جمع: موجودات) چیزهایی که وجود دارند؛ مانندِ آسمان، زمین، حیوان، انسان و ...**
  - کوه موجود بی‌جان و درخت موجود جان‌دار است.
  - در جهان موجودات زیادی، مانند انسان‌ها، حیوانات، گیاهان و... وجود دارد.

- **کنجکاو: کسی که دوست دارد هرچیزی را بداند و بفهمد.**
  - بچّه‌های باهوش بسیار کنجکاوند و درباره‌ی همه چیز از بزرگ‌ترها سؤال می‌کنند.
  - کنجکاوی سبب پیشرفت انسان در علم و دانش می‌شود.

- **پیدا کردن**
  - دیروز در خیابان یک کیف پول پیدا کردم که با شماره تلفن داخل آن صاحبش را پیدا کردم.
  - استاد سؤالی پرسید. هیچ‌کس جوابش را نمی‌دانست. پس از یک ساعت مطالعه در کتاب‌خانه جواب آن را پیدا کردم.

- **جست‌وجو کردن[2]: تلاش و کوشش برای پیدا کردن چیزی یا کسی**
  - پرندگان برای پیدا کردن غذا همه‌جا را جست‌وجو می‌کنند.
  - در اینترنت جست‌وجو کردم تا روایتی درباره‌ی مسواک زدن پیدا کنم.

---

۱. موجود است: وجود دارد. (در این فروش‌گاه، ماهی موجود است = در این فروش‌گاه، ماهی وجود دارد.)

۲. گاهی «جست‌وجو» را به شکل «جستجو» می‌نویسیم.

جست‌وجوگر: کسی که به دنبال پیدا کردن چیزی است.

- انسان‌های کنجکاو، افرادی جست‌وجوگرند.
- انسان‌های جست‌وجوگر همیشه به دنبال پاسخِ پرسش‌های خود هستند.

امروزه: زمان و دورانی که در آن زندگی می‌کنیم.

- مسافرت در گذشته، سخت بود؛ امّا امروزه با استفاده از هواپیما آسان است.
- امروزه بیشتر کارخانه‌ها کارهایشان را با رایانه انجام می‌دهند.

فن‌آوری[1]

- در ساخت هواپیما و کشتی‌های بزرگ از فن‌آوری‌های پیشرفته استفاده می‌شود.
- مسلمان‌ها باید در فن‌آوری‌های گوناگون، مانند ساخت داروهای جدید پیشرفت کنند.

ناچار بودن

- ماشینم خراب است. ناچارم پیاده یا با تاکسی به اداره بروم.
- به خاطر فقیر بودن خانواده‌ام، از کودکی ناچار بودم هم کار کنم و هم درس بخوانم.

مقصد: جایی که می‌خواهیم برویم.

- ببخشید! مقصد این اتوبوس کجاست؟ این اتوبوس به دمشق می‌رود.
- وقتی به مقصد رسیدم، کرایه‌ی تاکسی را به راننده دادم.

به سرعت: زود؛ کاری که در زمان کوتاهی انجام شود.

- محمّد همیشه تکلیف‌هایش را به سرعت می‌نویسد؛ امّا خواهرش لیلا به آرامی و آهسته می‌نویسد.
- در مسابقه‌ی دو و میدانی همه‌ی ورزش‌کاران به سرعت می‌دوند.

آموختن: یاد گرفتن؛ یاد دادن

- ما در حال آموختن زبان فارسی هستیم.
- پیامبر اسلام ﷺ فرمودند: شنا کردن، اسب سواری و تیراندازی را به فرزندان خود بیاموزید.

---

۱. فن‌آوری: تکنولوژی.

- **اطّلاعات:** **علم و دانش انسان درباره‌ی چیزهای گوناگون**
  - اطّلاعات من درباره‌ی علم پزشکی بسیار کم است.
  - دشمنان اسلام در خبرهایشان اطّلاعات دروغ و نادرستی به مردم جهان می‌دهند.

- **جابه‌جا کردن:** **بردن چیزی از جایی به جای دیگر**
  - هواپیما و قطار، مسافران را از شهری به شهر دیگر یا از کشوری به کشور دیگر جابه‌جا می‌کنند.
  - اگر حرف اوّل و سوم «شیر» را جابه‌جا کنید، می‌شود «ریش».

- **ماهواره**
  - ایران در فن‌آوری ماهواره به سرعت در حال پیشرفت است.
  - برنامه‌های ماهواره را می‌توانیم به وسیله‌ی تلویزیون ببینیم.

- **ارتباط**
  - من با سه نفر از دوستان دوران کودکی‌ام ارتباط دارم. با یکی از آن‌ها به وسیله‌ی تلفن ارتباط دارم و با دو نفر دیگر رفت‌وآمد خانوادگی دارم.
  - نادر تنها زندگی می‌کند و به خانه‌ی کسی نمی‌رود؛ او با هیچ‌کس ارتباط ندارد.

- **الکترونیکی:** **(پست الکترونیک: ایمیل)**
  - فروش‌گاه کوثر، وسایل مختلف الکترونیکی مانند رایانه، رادیو و تلویزیون می‌فروشد.
  - سه روز قبل به وسیله‌ی پست الکترونیک (ایمیل) از حال خانواده‌ام باخبر شدم.

- **فرستادن:** **رساندن چیزی به کسی به وسیله‌ی شخصی دیگر یا از راهی دیگر**
  - من به مناسبت روز مادر، هدیه‌ای را برای مادرم خریدم و با پست برای ایشان فرستادم.
  - دیشب دوستم برایم ایمیل فرستاد و مرا برای جشن ازدواجش دعوت کرد.

- **مخصوص**
  - آمبولانس ماشین مخصوصی است که به وسیله‌ی آن بیماران را به بیمارستان می‌برند.
  - «ویلچر» مخصوص جابه‌جا کردن بیماران است.

- **ماهر:** کسی که در کاری تجربه‌ی زیادی دارد و می‌تواند آن را به‌خوبی انجام دهد.

- مادرم آشپزی ماهر است. او غذاهای خوش‌مزه و گوناگونی می‌پزد.
- خواهرم زینب به نقّاشی علاقه دارد، امّا در این کار ماهر نیست. او می‌خواهد به کلاس نقّاشی برود.

- **مادّی و معنوی**

- زندگی انسان دو بخش دارد: ۱. مادّی، مانند خوردن و خوابیدن؛ ۲. معنوی، مانند نماز خواندن، دروغ نگفتن و خدمت به دیگران.
- انسان برای موفّقیّت در زندگی، هم به پیشرفت مادّی نیاز دارد و هم به پیشرفت معنوی.

- **نیازمند:** فقیر

- همه‌ی انسان‌ها به لطف و کمک خدا نیازمند هستند.
- دوستم تصادف کرد و خون زیادی از بدنش رفت؛ او الآن به خون نیازمند است.

- **سعادت** : خوش‌بختی

- سعادت انسان در داشتن پول و ثروت زیاد نیست؛ سعادت انسان به علم و تقوا است.
- پدرم همیشه برای سعادت و خوش‌بختی من دعا می‌کرد؛ به همین سبب الآن زندگی خوبی دارم.

واژه‌های مخالف

مقصد	≠	مبدأ	مجبور	≠	با اختیار؛ مختار
امروزه	≠	در زمان گذشته	به سرعت	≠	آهسته، به کندی
باخبر	≠	بی خبر	پیدا کردن	≠	گم کردن
سعادت	≠	بدبختی؛ شقاوت	مادّی	≠	معنوی
ماهر	≠	بی تجربه؛ ناشی	نیازمند	≠	بی نیاز

لطفاً توجّه کنید.

۱.من شاید فردا به اداره نروم.

۲.او دیشب دیر خوابید؛ فکر می‌کنم صبح زود بیدار نشود.

۳.شاید برادرم این پیراهن صورتی را نپسندد.

۴.دوستم به خاطر بیماری احتمال دارد فردا به کلاس نیاید.

۵.من امروز به مسافرت می‌روم و شاید تا هفته‌ی بعد برنگردم.

فعل‌های بالا «**مضارع التزامی منفی**» هستند.

فعل «مضارع التزامی منفی» را چگونه می سازیم؟[1]

نَـ+ بن مضارع + شناسه‌ی مضارع = مضارع التزامی منفی

خوردن						
نَـ	+	خور	+	ـَـم	=	نخورم
نَـ	+	خور	+	ی	=	نخوری
نَـ	+	خور	+	ـَـد	=	نخورد
نَـ	+	خور	+	یم	=	نخوریم
نَـ	+	خور	+	ید	=	نخورید
نَـ	+	خور	+	ـَـند	=	نخورند

برگشتن						
نَـ	+	(بر)گرد	+	ـَـم	=	برنگردم
نَـ	+	(بر)گرد	+	ی	=	برنگردی
نَـ	+	(بر)گرد	+	ـَـد	=	برنگردد
نَـ	+	(بر)گرد	+	یم	=	برنگردیم
نَـ	+	(بر)گرد	+	ید	=	برنگردید
نَـ	+	(بر)گرد	+	ـَـند	=	برنگردند

مضارع التزامی منفی مصدرهای زیر را بگویید.

جابه‌جاکردن ✤ فرستادن ✤ آموختن ✤ انجام‌دادن ✤ خواستن

حرف‌زدن ✤ عقب افتادن ✤ خندیدن ✤ پشیمان‌شدن ✤ آوردن

۱. در فعل‌هایی مانندِ مضارع التزامی و امر که تکواژ «بـ» بر سر آن می‌آید، هنگام منفی کردن، «بـ» حذف می‌شود و «نـ» بر سر بن مضارع می‌آید.

مثال: رفتن ← بروم ← نروم ← برو ← نرو

لطفاً توجّه کنید.

۱.ما نباید به دیگران دروغ بگوییم.

۲.من دوست ندارم کارهایم را دیگران انجام دهند.

۳.او نمی‌تواند وسایل سنگین را بلند کند.

در مضارع التزامی گاهی به جای منفی کردن فعل، قید را به صورت منفی می‌آوریم.

لطفاً توجّه کنید.

۱. شاید کتاب در کیفم باشد.

۲. همه‌ی پدرها دوست دارند فرزندانشان باادب باشند.

۳. احتمال دارد برادرم کتاب چهارم را داشته باشد.

۴. فکر می‌کنم خواهرم فردا مهمان داشته باشد.

فعل‌های بالا «**مضارع التزامی**» از مصدر «**بودن**» و «**داشتن**» هستند که به شکل زیر صرف می‌شوند:

مضارع التزامی بودن:	باشم	باشی	باشد	باشیم	باشید	باشند
مضارع التزامی داشتن:	داشته باشم	داشته باشی	داشته باشد	داشته باشیم	داشته باشید	داشته باشند

در مضارع التزامی منفی از مصدر داشتن، «نـ» نفی به جزء اوّل فعل اضافه می‌شود و در صورت اضافه‌شدن آن به جزء دوم غلط است.

من شاید خودکار قرمز نداشته باشم. ☑

من شاید خودکار قرمز داشته نباشم. ☒

فکر می‌کنم جواد ماشین نداشته باشد. ☑

فکر می‌کنم جواد ماشین داشته نباشد. ☒

تبدیل کنید.

۱.ما هفته‌ی بعد امتحان داریم. (مضارع التزامی منفی)

۲.خانه‌ی جواد کوچک بود و زیاد اتاق نداشت. (مضارع التزامی منفی)

۳.برادرم هوای بارانی و برفی را بسیار دوست دارد. (مضارع التزامی مثبت)

۴.ما در کلاس زبان فارسی مجلّه و روزنامه داشتیم. (مضارع التزامی مثبت)

کامل کنید.

۱.من تصمیم دارم ماشین جدید.......................... . (خریدن)

۲.برادرم می‌خواهد با تلاش بیشتر در مسابقه‌ی شنا.......................... . (پیروز شدن)

۳.لازم است زبان فارسی را به‌خوبی .... (فراگرفتن)

۴.پارسال به شیراز.......................... ؛ امسال هم می‌خواهم.......................... . (رفتن)

تصحیح کنید.

۱.محمّدهادی دوست دارد در کارخانه‌ی عمویش کار کرد.

۲.احتمال دارد فاطمه و کوثر در خانه نبودند.

۳.شما نباید وسایل دیگران را بدون اجازه برمی‌دارید.

۴. جوانان باید خوب درس خواندند.

۵. دانش‌جوها لازم است افرادی کنجکاوند.

درس سیزدهم

در این درس می‌آموزیم:

متن

جشن تولّد

محسن و لیلا هر روز همراه پدر و مادرشان.... .

واژه‌ها

◄ اصلاً؛ حواس؛ حواس‌پرتی؛ سرگرم؛ پخت‌وپز؛ کیک؛ مهمانی؛ تعجّب؛ چه خبر؛ .... ساله؛ مناسب؛ چوبی؛ قشنگ؛ دوره‌ی ....؛ تفسیر؛ عقیق؛ مراسم؛ به‌یادماندنی؛ خاطرات؛ سپاس‌گزاری.

◄ به خود آمدن؛ معذرت خواهی کردن؛ چراغانی کردن؛ مشورت کردن؛ تعریف کردن.

نکته

● مضارع مستمر

جشن تولّد



محسن و لیلا هر روز همراه پدر و مادرشان به مدرسه می‌رفتند. در یکی از روزها هنگام پیاده شدن از ماشین، مادرشان گفت: بچّه‌ها من دارم به خانه‌ی پدربزرگ می‌روم؛ شما هم پس از تمام شدن کلاستان به آن‌جا بیایید.

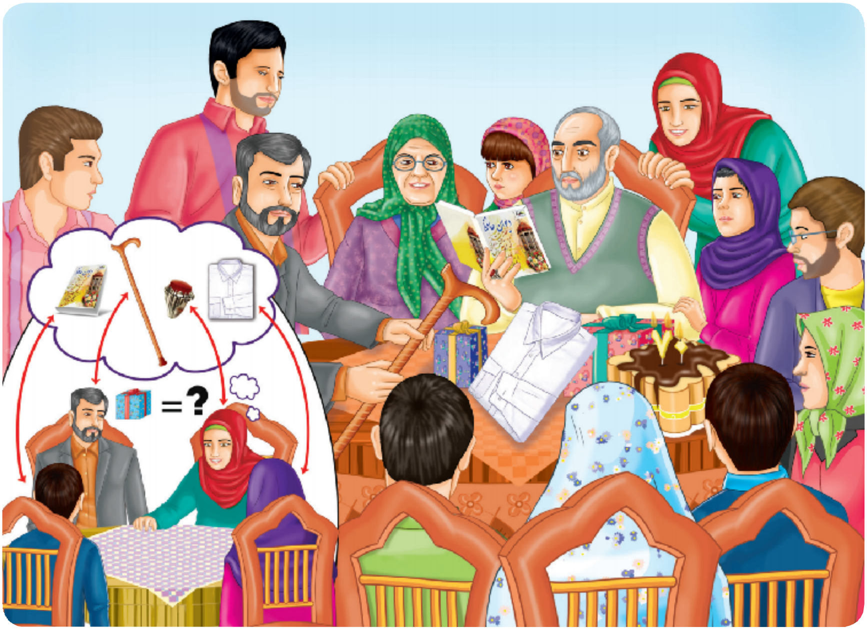
بچّه‌ها خداحافظی کردند و با خوشحالی به مدرسه رفتند. آن‌ها تا ظهر بیشتر فکرشان در خانه‌ی پدربزرگ بود. در یکی از ساعت‌ها استاد در حال سؤال کردن از شاگردان بود که نوبت به لیلا رسید. لیلا را صدا زد؛ امّا او اصلاً متوجّه نشد.

معلّم گفت: لیلا! حواست کجاست؟! داری به چه فکر می‌کنی؟ لیلا ناگهان به خود آمد و به خاطر حواس‌پرتی‌اش خجالت کشید و از استاد معذرت‌خواهی کرد.

لیلا و برادرش بعد از تعطیل شدن مدرسه با تاکسی به خانه‌ی پدربزرگ رفتند. هنگام ورود به خانه متوجّه شدند آن‌جا شلوغ است و هر کس سرگرم کاری است: خاله سارا دارد حیاط را جارو می‌کند؛

دایی رضا با پسرش حسین دارند باغچه را تمیز می‌کنند؛ پسرخاله‌ها با هم دارند حیاط خانه را چراغانی می‌کنند؛ خاله زهرا و دخترخاله نرگس هم دارند آشپزخانه را مرتّب می‌کنند و وسایل پخت‌وپز و شیرینی و کیک را آماده می‌کنند؛ مادر بزرگ هم دارد با تلفن بعضی را به مهمانی دعوت می‌کند.

لیلا با تعجّب از مادرش پرسید: ماMان چه خبر است؟! چه کار دارید می‌کنید؟ او با لبخند پاسخ داد: امشب، شب تولّد پدربزرگ است؛ او امشب هفتاد ساله می‌شود. به همین خاطر داریم منزل را برای جشن تولّد او آماده می‌کنیم.



لیلا به برادرش گفت: پس ما هم باید زودتر به بازار برویم تا برای بابابزرگ هدیه بخریم. محسن گفت: نه، صبر کنیم تا بابا از اداره بیاید، بعد با او مشورت می‌کنیم و هدیه‌ی مناسب می‌خریم.

ساعت چهار بعدازظهر وقتی که پدرشان از اداره برگشت، پیش او رفتند و پس از سلام و احوال‌پرسی گفتند: بابا! به نظر شما برای پدربزرگ چه چیزی بخریم؟

آن‌ها پس از مشورت با هم تصمیم گرفتند یک عصای چوبی قشنگ از طرف محسن، یک پیراهن سفید از طرف لیلا، یک دوره تفسیر قرآن از طرف بابا و یک انگشتر عقیق از طرف مادر تهیّه کنند و در مراسم جشن تولّد به پدربزرگ هدیه بدهند.

آن شب، شبی خوب و به یادماندنی بود. پدر بزرگ مقداری از خاطرات گذشته‌اش را برای فرزندان و نوه‌هایش تعریف کرد. او در پایان جشن از همه سپاس‌گزاری و تشکّر نمود و برای سلامتی خانواده‌اش دعا کرد.

پاسخ دهید.

۱. هنگامی که بچّه‌ها از ماشین پیاده می‌شدند، مادرشان به آن‌ها چه گفت؟

۲. چرا لیلا متوجّه سؤال معلّم نشد؟

۳. بچّه‌ها هنگام ورود به خانه‌ی پدربزرگ متوجّه چه چیزی شدند؟

۴. آن‌ها برای پدر بزرگ چه هدیه‌هایی خریدند؟

واژه آموزی

- **اصلاً:** هیچ وقت ؛ هرگز
  - من نیم ساعت قبل ناهار خوردم و الآن اصلاً گرسنه نیستم.
  - یکی از هم‌کلاسی‌هایم بسیار چاق است. او اصلاً ورزش نمی‌کند.
  - دو ماه قبل اصلاً نمی‌توانستم فارسی صحبت کنم؛ ولی الآن می‌توانم.

- **حواس:** توجّه، دقّت؛ وقتی به چیزی توجّه و دقّت می‌کنید، حواستان به آن چیز هست.
  - وقتی استاد درس می‌دهد، باید تمام حواسمان به او باشد تا درس را بفهمیم.
  - استاد گفت: جواد! چرا چند روز است حواست در کلاس نیست؟ جواد گفت: ببخشید استاد! مادرم مریض است و تمام حواسم پیش اوست.

- **حواس‌پرتی:** حواس کسی پرت بودن؛ توجّه و دقّت نداشتن به چیزی
  - با راننده حرف نزنید؛ چون ممکن است حواسش پرت شود و به خاطر حواس‌پرتی تصادف کند.
  - به خاطر حواس‌پرتی زیاد به جای خودکار و مداد، مسواکم را در کیف گذاشتم و به مدرسه آوردم!
  - لیلا! فردا امتحان دارم؛ لطفاً تلویزیون را خاموش کن؛ حواسم را پرت می‌کند.

- **به خود آمدن:** از حالت حواس‌پرتی بیرون آمدن و دوباره توجّه کردن
  - حواس دوستم پرت بود؛ سه، چهار بار او را صدا زدم تا به خود آمد و گفت: بله، بله!
  - هنگامی که سر چهارراه، چراغ سبز شد، ماشین جلویی حرکت نمی‌کرد؛ بوق زدم، راننده‌اش به خود آمد و حرکت کرد.
  - از پنجره‌ی کلاس به پرندگان نگاه می‌کردم که با صدای بلند استاد به خود آمدم.

- **معذرت‌خواهی کردن :** وقتی از کسی می‌خواهیم که ما را ببخشد، از او معذرت‌خواهی می‌کنیم.
  - به خاطر دیر آمدن به کلاس از استاد معذرت‌خواهی کردم و گفتم: ببخشید.
  - هواپیما نیم ساعت دیر حرکت کرد؛ به همین سبب خلبان از مسافران معذرت خواست.

از .... معذرت خواهی کردم.

- **سرگرم:** در حال انجام دادن کاری

* بچّه‌ها سرگرم بازی هستند و مادرشان در حال آماده کردن غذا است.
* سرگرم تماشای مسابقه‌ی فوتبال بودم که مادرم مرا صدا زد و گفت: برو نان بخر.

- **چراغانی کردن**

* در همه‌ی کشورها معمولاً در آغاز سال جدید و جشن‌ها خیابان‌ها را با لامپ‌های رنگارنگ چراغانی می‌کنند.
* مردم ایران در روز میلاد امام مهدی ﷺ خیابان‌ها، مسجدها، مدرسه‌ها و دانشگاه‌ها را با لامپ‌های زیبا و رنگارنگ چراغانی می‌کنند و جشن می‌گیرند.

- **پخت‌وپز:** پختن و درست کردن غذا و ...

* آشپزخانه جای پخت و پز غذا است.
* دیشب میهمان داشتیم ؛ من در پخت و پز غذا به مادرم کمک کردم.

- **کیک:** شیرینی‌ای است که با آرد، تخم‌مرغ، شیر، شکر و ... درست می‌کنند.

* برای جشن تولّد برادرم یک کیک بزرگ خریدم و چهارده شمع کنار آن گذاشتم.
* برادرم کیک تولّد را بُرید و بین مهمان‌ها تقسیم کرد.

- **مهمانی:** رفتن به خانه‌ی کسی یا جای دیگر به دعوت کسی

* هنگامی که پدرم از سفر حج بازگشت، همه‌ی بستگان را برای شام به مهمانی دعوت کردیم.
* ایرانی‌ها مهمانی را دوست دارند و معمولاً روزهای تعطیل به خانه‌ی بستگان یا دوستانشان می‌روند.

- **تعجّب**

* اگر در تابستان برف ببارد، همه تعجّب می‌کنند.
* هنگام تعجّب چشم و دهان انسان باز می‌ماند.
* وقتی متوجّه شدم دوستم ده فرزند دارد، تعجّب کردم و گفتم: ده فرزند داری؟!

چه خبر؟

- محمّدحسین چند روز مریض بود. وقتی به عیادتش رفتم، گفت: از مدرسه چه خبر؟ گفتم: سعید هم مثل تو مریض است. امتحان‌هایمان هم پس‌فردا شروع می‌شود.
- دیروز برادرم به ایران آمد. از او پرسیدم: از پدر و مادر چه خبر؟ گفت: به لطف خدا خوبند.

هفتاد ساله: کسی یا چیزی که هفتاد سال دارد.

- بچّه‌های یک ساله می‌توانند راه بروند.
- در روستای ما یک درخت پانصد ساله وجود دارد.
- من بیست ساله بودم که به کربلا سفر کردم = من بیست سال داشتم که به کربلا سفر کردم.

مشورت کردن: برای انجام کارهای مهم، نظر دیگران را خواستن

- من برای آمدن به ایران با بعضی از دوستانم مشورت کردم و گفتم: نظر شما چیه؟ آن‌ها مرا تشویق کردند و گفتند: امروزه بهترین جا برای یادگرفتن علوم اسلامی، حوزه‌ی علمیّه‌ی قم است.
- با پزشکم برای عمل جرّاحی چشم مشورت کردم. او گفت: عمل لازم نیست و با دارو خوب می‌شوی.

مناسب

- پوشیدن لباس‌های ضخیم مناسب زمستان و لباس‌های نازک مناسب تابستان است.
- خوردن غذاهای سرخ‌کردنی برای بیمار مناسب نیست.
- لباس‌های کوتاه، مانند زیرپوش و شورت برای کلاس اصلاً مناسب نیست.

چوبی: چیزی که از چوب ساخته می‌شود.

- این خطکش چوبی است و آن خطکش پلاستیکی است.
- درهای این فروشگاه نه چوبی است، نه آهنی؛ شیشه‌ای است.

قشنگ: زیبا؛ چیزی که انسان از دیدن، شنیدن یا خواندن آن لذّت می‌برد.

- در بین پرنده‌ها صدای بلبل خیلی قشنگ است.
- «عبدالباسط» قرآن را با صدای بسیار قشنگ و زیبا می‌خواند.
- اصفهان از شهرهای قشنگ و دیدنی ایران است.

دوره

- در یک دوره‌ی شش‌ماهه ما زبان فارسی را یاد می‌گیریم.
- من دوره‌ی شش جلدی کتاب‌های آموزش زبان فارسی را خریدم.
- دوستم یک دوره از کتاب‌های شهید مطهّری را به من هدیه داد.

تفسیر: علمی که آیه‌های قرآن را توضیح می‌دهد.

- یکی از مهم‌ترین کتاب‌های تفسیر قرآن، تفسیر المیزان است.
- بعضی از دوستانم در کلاس تفسیر استاد جوادی آملی شرکت می‌کنند.

عقیق: سنگی به رنگ‌های مختلف، به‌ویژه سرخ که معمولاً در انگشتر استفاده می‌شود.

- در دین اسلام استفاده از انگشتر عقیق ثواب دارد.
- بهترین سنگ عقیق در کشور یمن وجود دارد.

مراسم: برنامه‌ای که گروهی در آن شرکت می‌کنند؛ مانند جشن تولّد.

- دیشب در مراسم جشن تولّد دوستم شرکت کردم و یک انگشتر عقیق به او هدیه دادم.
- من هر هفته در مراسم نماز جمعه شرکت می‌کنم.
- میلیون‌ها نفر برای شرکت در مراسم اربعین امام حسین علیه‌السلام به کربلا می‌روند.

به یاد ماندنی: فراموش نشدنی؛ چیزی که هیچ وقت آن را فراموش نمی‌کنیم.

- تولّد اوّلین فرزند برای پدر و مادر به یاد ماندنی است.
- یکی از روزهای به یاد ماندنی زندگی من، روزی است که به ایران آمدم.
- روزی که رهبر انقلاب، آیت‌الله خامنه‌ای دام‌ظلّه را دیدم، برایم همیشه به یاد ماندنی است.

خاطرات: (جمعِ خاطره) چیزهایی از گذشته که در فکر و ذهن انسان می‌ماند.

- استادم گفت: تلخ‌ترین خاطره‌ی زندگی من از دنیا رفتن پدرم است.
- یکی از خاطرات فراموش نشدنی من روزی است که به ایران آمدم.
- معمولاً خاطرات کودکی به یاد ماندنی و شیرین هستند.

- **تعریف کردن:** **۱. بیان کردن چیزی؛ گفتن چیزی ۲. خوبی کسی یا چیزی را گفتن.**
  - من داستان آمدنم به ایران را برای هم‌کلاسی‌ها و استادم تعریف کردم.
  - پدربزرگم همیشه داستان‌های قرآن، مانند داستان حضرت نوح(ع) و حضرت یوسف(ع) را برای ما تعریف می‌کرد.
  - استاد از برادرم خیلی تعریف کرد. ایشان گفت: برادرت طلبه‌ی منظّم و درس‌خوانی است.

- **سپاس‌گزاری:** **تشکّر کردن**
  - من در روز مادر با خریدن یک لباس زیبا از مادرم سپاس‌گزاری کردم.
  - ما همیشه باید از نعمت‌های خداوند سپاس‌گزاری کنیم.

واژه‌های مخالف

واژه		مخالف	واژه		مخالف
مناسب	≠	نامناسب	سپاس گزاری	≠	ناسپاسی / ناشکری
حواس پرت	≠	حواس جمع	سرگرم	≠	بیکار
به یادماندنی	≠	فراموش شدنی / از یاد رفتنی	اصلاً	≠	همیشه / همواره
قشنگ	≠	زشت	تعریف کردن	≠	بدگویی کردن
پیاده شدن	≠	سوار شدن		≠	

لطفاً توجّه کنید.

دارم می‌روم ✤ داری می‌روی ✤ دارد می‌رود ✤ داریم می‌رویم ✤ دارید می‌روید ✤ دارند می‌روند.

دارم تمیز می‌کنم ✤ داری تمیز می‌کنی ✤ دارد تمیز می‌کند ✤ داریم تمیز می‌کنیم ✤ دارید تمیز می‌کنید ✤ دارند تمیز می‌کنند.

دارم برمی‌گردم ✤ داری برمی‌گردی ✤ دارد برمی‌گردد ✤ داریم برمی‌گردیم ✤ دارید برمی‌گردید ✤ دارند برمی‌گردند.

۱. من دارم درس می‌خوانم.

۲. دانش‌جوها دارند امتحان می‌دهند.

۳. آن‌ها دارند چه‌کار می‌کنند؟ آن‌ها دارند برای سفر آماده می‌شوند.

۴. شما دارید کتاب می‌خوانید یا روزنامه؟ من دارم کتاب می‌خوانم.

به فعل‌های بالا «**مضارع مستمر**»[۱] می‌گویند.

فعل «مضارع مستمر» را چگونه می‌سازیم؟[۲]

زمان حالِ «داشتن» + مضارع اخباری = مضارع مستمر

پوشیدن				
دارم	+	می پوشم	=	دارم می‌پوشم
داری	+	می پوشی	=	داری می‌پوشی
دارد	+	می پوشد	=	دارد می پوشد
داریم	+	می پوشیم	=	داریم می پوشیم
دارید	+	می پوشید	=	دارید می پوشید
دارند	+	می پوشند	=	دارند می پوشند

برداشتن				
دارم	+	برمی‌دارم	=	دارم برمی‌دارم
داری	+	برمی‌داری	=	داری برمی‌داری
دارد	+	برمی‌دارد	=	دارد برمی‌دارد
داریم	+	برمی‌داریم	=	داریم برمی‌داریم
دارید	+	برمی‌دارید	=	دارید برمی‌دارید
دارند	+	برمی‌دارند	=	دارند برمی‌دارند

۱. مضارع مستمر: حال استمراری؛ مضارع ملموس.
۲. مضارع مستمر، فعلی است که در حال انجام شدن است یا انجام آن بسیار نزدیک است.

حسین دارد برمی‌گردد☑ حسین بردارد می‌گردد☒

لطفاً توجّه کنید.

مصدرهای «**بودن**»، «**داشتن**» و «**توانستن**» فعل مضارع مستمر ندارند.[1]

~~دارم هستم~~ ~~دارم می‌باشم~~ ~~دارم (می) دارم~~ ~~دارم می‌توانم~~

لطفاً توجّه کنید.

☑ بگوییم	☒ نگوییم
علی دارد نامه می‌نویسد.	علی ندارد نامه می‌نویسد.
	علی دارد نامه نمی‌نویسد.

فعل‌های مضارع مستمر، **صورت منفی** ندارند.

لطفاً توجّه کنید.

در مضارع مستمر گاهی بین فعل کمکی (دارم، داری، ...) و فعل اصلی فاصله ایجاد می‌شود.

- بچّه‌ها دارند تکلیف می‌نویسند.
- دکتر دارد مریض را معاینه می‌کند.
- آن‌ها دارند برای امتحان آماده می‌شوند.

مضارع مستمر مصدرهای زیر را بگویید.

رسیدن * پرسیدن * وضوگرفتن * شستن * برداشتن

ساختن * انجام دادن * متوجّه بودن * تلاش کردن * فراگرفتن

۱. مصدر «داشتن» مضارع مستمر ندارد؛ امّا از مصدر «برداشتن» مضارع مستمر ساخته می‌شود: دارم وسایلم را برمی‌دارم.

فعل مضارع مستمر از مصدرهای مرکب، گاهی در زبان گفتار به این شکل نیز صرف می‌شود:
مطالعه دارم می‌کنم، مطالعه داری می‌کنی، مطالعه دارد می‌کند، ... . (در این شکل احتمال دارد گوینده قصد تأکید بر واژه‌ی اوّل داشته باشد.)

جمله‌های زیر را به «مضارع مستمر» تبدیل کنید.

۱.محسن هر روز همراه پدرش به مدرسه می‌رفت.

۲.آن‌ها امروز ظهر، سر وقت نمازشان را خواندند.

۳.من و دوستم می‌خواهیم اتاقمان را تمیز کنیم.

۴.من باید از عابر بانک پول بگیرم.

۵.شما الآن به خانه برگردید.

با توجّه به فعل مضارع مستمر، جمله‌های زیر را تصحیح کنید.

۱.طلبه‌ها همیشه دارند به کلاس می‌آمدند.

۲.هوا هفته‌ی بعد دارد سرد می‌شد.

۳.شما فردا داری از مدرسه بازمی‌گردی.

۴.محمّد دارد اتاقش را تمیز نمی‌کند.

۵.من شاید دارم نامه می‌نویسم.

فعل‌های زیر را به «مضارع مستمر» تبدیل کنید و صرف نمایید.

می‌گفتم * عقب می‌افتم * توضیح می‌دادم * علاقه‌مند هستم

سرگرم بودم * می‌نوشتم * آمدم * قصد داشتم * می‌فرستم * می‌توانم

درس
چهاردهم

در این درس می‌آموزیم:

متن

در مهمان‌سرا

وقتی به دنیا آمدم، نامم را …

واژه‌ها

◄ شـجاعت؛ انقـلاب؛ قصّـه؛ انتظـار؛ محتـرم؛ (بخـش) پذیـرش؛ مهمان‌سـرا؛ اسـتقبال؛ هم‌وطـن؛ هم‌زبـان؛ افـراد؛ گروهـی؛ بعـداً؛ گوشـه؛ روش؛ به‌آسـانی؛ امیـد؛ حتمـاً؛ همدیگر.

◄ نـام گذاشـتن؛ بـه زمیـن نشسـتن؛ نشـان دادن؛ شـناختن؛ گشـتن؛ مشـغول بـودن؛ بلـد بـودن.

نکته

● گذشته‌ی مستمر (ملموس)

● (داشتم می‌رفتم؛ داشتی می‌رفتی؛ …)

در مهمان‌سرا



وقتی به دنیا آمدم، نامم را روح الله[1] گذاشتند. پدر و مادرم همیشه از ایران و اخلاق و شجاعت امام خمینی قدس‌سره و انقلاب اسلامی ایران برایم تعریف می‌کردند. مادربزرگم هم در قصّه‌ها از امام برایم زیاد می‌گفت. آمدن به ایران اسلامی، زیارت حرم امام خمینی قدس‌سره و آشنایی بیشتر با این کشور برایم یک آرزوی بزرگ بود.

پس از سال‌ها انتظار به آرزویم رسیدم؛ صدای مهمان‌دار هواپیما را شنیدم که می‌گفت: ... مسافران محترم! کمربندهایتان را ببندید. در آسمان تهران هستیم. هم اکنون ساعت هشت صبح به وقت تهران است و تا چند دقیقه‌ی دیگر هواپیما در فرودگاه امام خمینی به زمین می‌نشیند.

پس از پیاده شدن از هواپیما به مادرم تلفن زدم و خبر رسیدنم به ایران را دادم.[2] سپس از سالن فرودگاه بیرون رفتم و با تاکسی به طرف قم حرکت کردم. پس از یک ساعت به قم رسیدم. راننده نزدیک حرم

۱. «روح الله» نام امام خمینی قدس‌سره است.

۲. خبر رسیدنم به ایران را دادم: رسیدنم به ایران را خبر دادم.

مرا پیاده کرد. پس از زیارت حضرت معصومه علیهاالسلام به جامعة المصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله رفتم. یکی از کارمندان بخش پذیرش مرا به مهمان‌سرا برد. مدیر مهمان‌سرا با مهربانی به استقبالم آمد و اتاق استراحتم را به من نشان داد.

پس از کمی استراحت به سالن غذاخوری رفتم. هیچ‌کس را نمی‌شناختم. دنبال یک هم‌وطن یا هم‌زبان می‌گشتم. از قیافه‌های مختلف افراد فهمیدم که از کشورهای گوناگون هستند. بعضی داشتند با تلفن همراه صحبت می‌کردند. گروهی داشتند با هم گفت‌وگو می‌کردند. برخی هم داشتند همراه با غذا خوردن، تلویزیون تماشا می‌کردند. یک نفر هم که بعداً فهمیدم اسم او علی‌حسین است، در گوشه‌ای از سالن مشغول فکرکردن بود. به او نزدیک شدم و سلام کردم. با لبخندی پاسخم را داد. به زبان عربی با او احوال‌پرسی کردم. وقتی جواب داد، متوجّه شدم او هم عربی بلد است. خودم را به او معرّفی کردم و گفتم: اسمم روح الله است و اهل لبنان هستم. او گفت: من اهل تانزانیا هستم.



پس از کمی گفت‌وگو پرسیدم: داشتی به چه فکر می‌کردی؟ گفت: داشتم فکر می‌کردم آیا می‌توانم در درس‌ها موفّق شوم؟ آیا یادگرفتن زبان فارسی برایم سخت نیست؟

به او گفتم: از مدیر مهمان‌سرا شنیدم در جامعة المصطفی صلی الله علیه و آله زبان فارسی را با استفاده از روش‌های جدید به آسانی آموزش می‌دهند. ما هم با امید به خدا و تلاش و کوشش حتماً موفّق می‌شویم و در زمانی کوتاه، زبان فارسی را یاد می‌گیریم. از آن روز به بعد[1]، ما با هم دوست شدیم و تا حالا در یک کلاس درس می‌خوانیم و همیشه در درس‌ها به همدیگر کمک می‌کنیم.

پاسخ دهید.

۱. پدر و مادر روح الله چه چیزهایی را برای او تعریف می‌کردند؟

۲. روح الله پس از رسیدن به قم چه کرد؟

۳. کسانی که در مهمان سرا بودند، داشتند چه‌کار می‌کردند؟

۴. روح الله چگونه فهمید افراد از کشورهای مختلف هستند؟

۵. دوست روح الله داشت به چه چیزی فکر می‌کرد؟

۱. از آن روز به بعد: بعد از آن روز

واژه آموزی

- **نام گذاشتن:** انتخاب اسم برای کسی یا چیزی
  - نام فرزند اوّلم را «فاطمه» و نام فرزند دومم را «محمّد» گذاشتم.
  - از دوستم پرسیدم: نام فرزندت را چه گذاشتی؟ گفت: اسم فرزندم را «علی» گذاشتم.

- **شجاعت:** نترسیدن از چیزی یا کسی (شجاع: کسی که از چیزی یا کسی نمی‌ترسد.)
  - عبّاس قوی و شجاع است. او از شیر و پلنگ هم نمی‌ترسد و همه از شجاعت او تعجّب می‌کنند.
  - در جنگ احد و خندق همه از شجاعت امام علی ؑ و نترسیدن او از دشمنان تعجّب کردند.

- **انقلاب:** وقتی مردم از یک حکومت ناراحت هستند و به جای آن، حکومت و دولت دیگری را انتخاب می‌کنند.
  - مردم ایران در سال ۱۳۵۷ هجری شمسی با انقلاب خود حکومت شاه را شکست دادند و حکومت اسلامی را به جای آن انتخاب کردند.
  - من درباره‌ی انقلاب‌های مردم جهان مطالعه می‌کنم.

- **قصّه:** داستان
  - در قدیم مادربزرگ‌ها برای نوه‌هایشان قصّه می‌گفتند.
  - زیباترین قصّه در قرآن، قصّه‌ی حضرت یوسف است.

- **انتظار:** صبرکردن برای آمدن کسی یا به دست آوردن چیزی
  - به خاطر توفان، قطار یک ساعت دیر حرکت کرد و من ناچار شدم دو ساعت در سالن انتظار بمانم.
  - بالاخره انتظار کشاورزان تمام شد و به لطف خدا پس از سه ماه باران شدیدی بارید.
  - مادر برای به دنیا آمدن فرزندش حدود نه ماه انتظار می‌کشد.

- **محترم:** کسی یا چیزی که به آن احترام می‌گذارید.
  - قرآن نزد همه‌ی مسلمان‌ها محترم است.
  - از نظر دین اسلام، پدر و مادر اگر مسلمان هم نباشند، محترم هستند و باید به آن‌ها احترام بگذاریم.

- **به زمین نشستن**
  - کمک خلبان به مسافران گفت: هواپیما تا نیم ساعت دیگر در فرودگاه مشهد به زمین می‌نشیند.
  - مسافران هنگام به زمین نشستن هواپیما کمربندها را می‌بندند.

- **پذیرش:** پذیرفتن؛ قبول کردن کسی یا چیزی.
  - طلبه‌های جامعة المصطفی ﷺ پس از پذیرش، برای یادگرفتن زبان فارسی به مرکز آموزش زبان معرّفی می‌شوند.
  - من برای بستری کردن پدرم به «بخش پذیرش» بیمارستان رفتم.
  - دوستم می‌خواست با دخترعمویش ازدواج کند، امّا خانواده‌ی عمویش نپذیرفتند.

- **مهمان‌سرا:** هتل
  - من و خانواده‌ام به مشهد رفتیم و در مهمان‌سرای «میلاد» یک اتاق سه‌تخته گرفتیم.
  - داشتم به مهمان‌سرا می‌رفتم که دوستم تلفن زد و گفت: به مهمان‌سرا نرو؛ برای استراحت به خانه‌ی ما بیا.

- **استقبال**
  - وقتی پدرم از مکّه برمی‌گشت، همه‌ی ما برای استقبال از او به فرودگاه رفتیم.
  - هنگامی که امام خمینی قدس‌سره پس از پانزده سال به ایران برمی‌گشت، صدها هزار نفر به استقبال او رفتند.

نشان دادن

- هنگام ورود به ایران گذرنامه‌ام را به پلیس نشان دادم.
- دوستم گفت: سالن ورزشی کجاست؟ من او را به طبقه‌ی پایین بردم و سالن را به او نشان دادم.

شناختن: آشنا بودن با کسی یا چیزی

- به فاطمه گفتم: آن خانم را می‌شناسی؟ گفت: بله، او خانم کوثری، معلّم ریاضی است.
- قبل از آمدن به ایران، اسلام را نمی‌شناختم؛ امّا الآن مقداری با دین اسلام آشنا شدم.

هم‌وطن: کسانی که اهل یک کشور هستند.

- حمید و حامد در پاکستان به دنیا آمدند. این دو هم‌وطن هستند.
- رئیس‌جمهور گفت: خدمت کردن به هم‌وطنان وظیفه‌ی ما است.

هم‌زبان: کسانی که زبان مادری‌شان مانند هم است.

- محمّد اهل بحرین و حسین اهل عراق است. آن‌ها هم‌زبان هستند و به عربی صحبت می‌کنند.
- زبان نرگس و ماریا ترکی است. این دو نفر هم‌زبان هستند، امّا هم‌وطن نیستند؛ چون نرگس اهل آذربایجان و ماریا اهل ترکیه است.

گشتن: در این درس به معنای «جست‌وجو کردن» است.[1]

- وقتی چیزی را نمی‌دانیم کجاست، برای پیدا کردنش همه جا را می‌گردیم تا آن را پیدا کنیم.
- جیب‌هایم را گشتم، امّا کلید خانه را پیدا نکردم.

افراد: (جمع فرد) به چند نفر «افراد» می‌گویند.

- همه‌ی افراد کلاس ما توانستند با موفّقیّت کتاب دوم را تمام کنند و قبول شوند.
- از دوستی با افراد بد باید دوری کنیم.

---

۱. معنای دیگر «گشتن» رفتن به جایی برای تفریح و تماشا است.

گروه: تعدادی انسان؛ به چند نفرکه با هم هستند، گروه می‌گویند.

- گروهی از شاگردان کلاس ما مجرّدند و گروهی متأهّل هستند.
- گروهی از طلبه‌ها و دانش‌جویان فردا به مسافرت می‌روند.
- افراد کلاس ما به دو گروه شش نفره تقسیم شدند و با هم مسابقه دادند.

بعداً: درآینده

- استادمان گفت: فعل گذشته‌ی بعید را بعداً توضیح می‌دهم.
- الآن وقت ندارم، بعداً به شما زنگ می‌زنم.

گوشه

- در گوشه‌ی باغچه یک گل محمّدی و در وسط باغچه یک درخت پرتقال کاشتم.
- صندلی من در گوشه‌ی راست کلاس و رایانه در گوشه‌ی چپ کلاس است.

مشغول: سرگرم؛ در حال انجام کار

- بعضی از بچّه‌ها مشغول بازی و بعضی سرگرم تماشای تلویزیون هستند.
- ما الآن مشغول درس خواندن هستیم.
- مشغول چه کاری هستی؟ دارم لباس‌هایم را اُتو می‌کنم.

بلد بودن: (گفتاری) دانستن

- من زبان فارسی را خوب بلد نیستم. به همین سبب مشغول آموزش این زبان هستم.
- آدرس منزل قبلی جواد را بلد بودم، امّا نمی‌دانم منزل جدیدش کجاست.

روش: چگونگی انجام دادن کاری

- بهترین روش برای آموختن یک زبان، شنیدن آن و زیاد صحبت کردن با آن زبان است.
- انسان‌ها روش پرواز را از پرندگان یاد گرفتند.

آسان: (به آسانی)

- بالارفتن از قلّه‌ی دماوند برای ما سخت است؛ امّا برای کوه‌نوردان آسان است.
- در زبان فارسی وقتی کاری خیلی آسان است، می‌گوییم: «مثل آب خوردن است».
- پیرمردها نمی‌توانند به آسانی از پلّه‌ها بالا بروند؛ باید به آن‌ها کمک کنیم.

امید: (امیدوار:کسی که امید دارد.)

- کسی که امید دارد، همیشه تلاش می‌کند و از سختی‌ها نمی‌ترسد و می‌گوید: من موفّق می‌شوم.
- من امید دارم زبان فارسی را خوب یاد بگیرم.
- دوستم حالش خیلی بد بود و به زندگی امید نداشت و می‌گفت: من به زودی می‌میرم. من با او صحبت کردم و گفتم: امید به خدا داشته باش؛ ان‌شاء‌الله خوب می‌شوی.

حتماً

- اگر کسی درس نخواند، حتماً در امتحان قبول نمی‌شود.
- استاد گفت: حتماً باید تکلیف‌ها را بنویسید و سر ساعت در کلاس حاضر شوید.
- قبل از خوردن غذا حتماً دست‌هایتان را بشویید و قبل از خواب حتماً دندان‌هایتان را مسواک بزنید.

همدیگر

- باید به همدیگر احترام بگذاریم. من به دوستم احترام می‌گذارم؛ او هم به من احترام می‌گذارد.
- معمولاً در روستاها مردم همدیگر را می‌شناسند.

واژه‌های مخالف

شجاعت	≠	ترس	بعداً	≠	قبلاً؛ حالا
استقبال	≠	بدرقه	مشغول	≠	بی‌کار
امید	≠	ناامیدی		≠	

لطفاً توجّه کنید.

داشتم می‌رفتم ❖ داشتی می‌رفتی ❖ داشت می‌رفت ❖ داشتیم می‌رفتیم ❖ ....

داشتم برمی‌گشتم ❖ داشتی برمی‌گشتی ❖ داشت برمی‌گشت ❖ داشتیم برمی‌گشتیم ❖ ...

داشتم توضیح می‌دادم ❖ داشتی توضیح می‌دادی ❖ داشت توضیح می‌داد ❖ داشتیم توضیح می‌دادیم ❖ ...

۱. وقتی داشتم غذا می‌خوردم، علی آمد.

۲. دیشب داشتیم درس می‌خواندیم که لامپ خاموش شد.

۳. وقتی داشتم به خانه برمی‌گشتم، عمویم را در خیابان دیدم.

به فعل‌های بالا «**گذشته‌ی مستمر**» می‌گویند.

فعل «گذشته‌ی مستمر» را چگونه می‌سازیم؟

گذشته‌ی ساده از مصدر داشتن + گذشته‌ی استمراری = گذشته ی مستمر

گفتن
داشتم + می‌گفتم = داشتم می‌گفتم
داشتی + می‌گفتی = داشتی می‌گفتی
داشت + می‌گفت = داشت می‌گفت
داشتیم + می‌گفتیم = داشتیم می‌گفتیم
داشتید + می‌گفتید = داشتید می‌گفتید
داشتند + می‌گفتند = داشتند می‌گفتند

برداشتن
داشتم + برمی‌داشتم = داشتم برمی‌داشتم
داشتی + برمی‌داشتی = داشتی برمی‌داشتی
داشت + برمی‌داشت = داشت برمی‌داشت
داشتیم + برمی‌داشتیم = داشتیم برمی‌داشتیم
داشتید + برمی‌داشتید = داشتید برمی‌داشتید
داشتند + برمی‌داشتند = داشتند برمی‌داشتند

«گذشته‌ی مستمر» مصدرهای زیر را بگویید.

نوشتن ❖ آمدن ❖ جدا شدن ❖ یاد گرفتن ❖ خوابیدن ❖ گذشتن ❖ نشان دادن ❖ جست‌وجو کردن

لطفاً توجّه کنید.

☑ بگوییم	☒ نگوییم
داشتیم به مسافرت می‌رفتیم.	داشتیم به مسافرت نمی‌رفتیم. نداشتیم به مسافرت می‌رفتیم.

فعل گذشته‌ی مستمر، صورت منفی ندارد.

لطفاً توجّه کنید.

مصدرهای «بودن»، «داشتن» و «توانستن» گذشته‌ی مستمر ندارند.

~~داشتم می‌بودم~~ ~~داشتم می‌داشتم~~ ~~داشتم می‌توانستم~~

مانند مثال بگویید.

سعید انشا می‌نوشت. ⇦ دوستش آمد. ← سعید داشت انشا می‌نوشت که دوستش آمد.

۱. چوپان می‌خوابید. ⇦ گرگ حمله کرد. ←

۲. من استراحت می‌کردم. ⇦ تلفن زنگ زد. ←

۳. آن‌ها به خانه برمی‌گشتند. ⇦ دوستشان را دیدند. ←

۴. دیشب اتاق‌ها را مرتّب می‌کردم. ⇦ برق رفت. ←

۵. با دوستمان به کوه می‌رفتیم. ⇦ استادمان را دیدیم. ←

مانند مثال جایگزین کنید.

ما/کوه رفتن/برف/باریدن : ما داشتیم به کوه می‌رفتیم که برف بارید.

۱.خدیجه/غذاپختن/بچّه/گریه کردن

۲.ما/مسافرت رفتن/ماشین/خراب شدن

۳.بچّه/خندیدن/پدر/عکس گرفتن

۴.نادر/دویدن/زمین خوردن

۵.آن‌ها/تلویزیون تماشاکردن/برق رفتن

تصحیح کنید.

۱.ما داشتیم تکلیف می‌نویسیم که شما آمدید.

۲.آن‌ها داشتند از مهمان‌ها پذیرایی‌کردند که برق رفت.

۳.وقتی من و علی داشتیم در پارک ورزش می‌کردید، باران می‌بارد.

۴.گرگ داشت به گوسفندان حمله بکند که چوپان متوجّه شد.

لطفاً فعل‌های زیر را به «گذشته‌ی مستمر» تبدیل کنید.

دارم می‌روم * داریم بازی می‌کنیم * دارند پیروز می‌شوند

دارد عقب می‌افتد * لذّت می‌برد * فرا می‌رسد * بازمی‌گردم

درس
پانزدهم

در این درس می‌آموزیم:

متن

کشتی نوح

در زمان قدیم پیامبری به نام ...

واژه‌ها

◀ خداپرستی؛ دنیاپرست؛ بت‌پرست؛ پیروان؛ هدایت؛ قوم؛ عذاب؛ بی‌ایمان؛ روزگار؛ بیابان؛ بیهوده؛ جفت؛ شدید؛ ناپسند؛ موج؛ اهل بیت؛ معروف؛ حدیث سفینه؛ مَثَل؛ همانند.

◀ (پرستیدن)؛ مخالفت کردن؛ دشنام دادن؛ ناامید شدن؛ نفرین کردن؛ تقاضا کردن؛ طول کشیدن؛ مسخره کردن؛ حاضر شدن؛ فراگرفتن؛ عرض کردن؛ وعده دادن؛ ترک کردن.

نکته

● ... پرست

کشتی نوح علیه‌السلام



در زمان قدیم پیامبری به نام حضرت نوح علیه‌السلام زندگی می‌کرد. او ۹۵۰ سال مردم را به خداپرستی دعوت نمود، امّا افرادی که دنیاپرست بودند، به سخنانش گوش نمی‌دادند و با او مخالفت می‌کردند و به پیروانش دشنام می‌دادند.

هنگامی که حضرت نوح علیه‌السلام از هدایتشان ناامید شد، آنان را نفرین کرد و از خداوند برای قومش عذاب تقاضا کرد. پس از نفرین نوح علیه‌السلام خداوند به او دستور داد کشتی بزرگی بسازد.

ساختن کشتی چندین سال طول کشید. مردم بی‌ایمان آن روزگار که می‌دیدند نوح علیه‌السلام دارد در مکانی دور از دریا کشتی می‌سازد، او را مسخره می‌کردند و با خنده می‌گفتند: «در بیابان خشک، ساختن کشتی چه کار بیهوده‌ای است!»

سرانجام زمان عذاب فرا رسید. خداوند به حضرت نوح علیه‌السلام فرمان داد: «ای نوح! از هر موجودی یک جفت سوار کشتی کن و همراه یارانت سوار کشتی شو!»

پسر نوح چون دوستان بدی داشت، حاضر نشد با پدرش داخل کشتی شود. سرانجام توفان شروع شد. باران شدیدی بارید و سیل همه جا را فراگرفت.

حضرت نوح علیه‌السلام که فرزندش را در حال غرق شدن می‌دید، با ناراحتی به خداوند عرض کرد: «خدایا! این پسر از خانواده‌ی من است و تو وعده دادی که خانواده‌ی من عذاب نشوند.» خداوند فرمود: «ای نوح! او از خانواده‌ی تو نیست؛ زیرا کارهایش زشت و ناپسند است.» در این هنگام موج بزرگی آمد و پسر نوح و همه‌ی بت‌پرستان غرق شدند. نوح علیه‌السلام و یارانش به خاطر صبر و ایمانشان نجات یافتند و زندگی خوب و خوشی را شروع کردند.



پیامبران، بزرگ‌ترین وسیله‌ی نجات انسان‌ها هستند که آخرین آن‌ها پیامبر اسلام حضرت محمّد ﷺ است. ایشان نیز به دستور خداوند پس از خود، اهل‌بیتش را وسیله‌ی نجات انسان‌ها معرّفی کردند.

حضرت محمّد ﷺ در روایتی معروف به «حدیث سفینه» فرمودند:

«مَثَل اهل‌بیت من همانند کشتی نوح است؛ هر کس سوار آن شود، نجات می‌یابد و هر کس آن را ترک کند، غرق می‌شود.» [1]

پاسخ دهید.

۱. چرا حضرت نوح ؑ برای قومش عذاب تقاضا کرد؟

۲. چرا قوم حضرت نوح ؑ او را مسخره می‌کردند؟ آن‌ها چه می‌گفتند؟

۳. هنگامی که زمان عذاب فرا رسید، خداوند به حضرت نوح ؑ چه فرمانی داد؟

۴. خداوند درباره‌ی فرزند نوح ؑ چه فرمود؟

۵. پیامبر در حدیث معروف «سفینه» چه فرمودند؟

۱. کنزالعمال، ج۲، ص۴۴۳، حدیث ۲۲۰

مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۶۵، حدیث ۱۴۹۷۸.

واژه آموزی

پرستیدن: عبادت کردن

- قبل از اسلام، بیشتر مردم مکّه چیزهایی را با سنگ و چوب درست می‌کردند و آن‌ها را می‌پرستیدند.
- انسان‌های بدکار دستورات خداوند را انجام نمی‌دهند و شیطان را می‌پرستند.
- در زمان حضرت ابراهیم علیه‌السلام گروهی خورشید را می‌پرستیدند، عدّه‌ای ماه را و تعداد بسیار کمی خدا را می‌پرستیدند.

خداپرست: کسی که خدا را عبادت می‌کند. (خداپرستی: عبادت کردن خدا)

- بسیاری از مردم دنیا خداپرست هستند و خدا را عبادت می‌کنند.
- انسان‌های خداپرست کسانی هستند که دستورات خدا را انجام می‌دهند.

بُتْ‌پَرست: کسی که بت می‌پرستد. (بت: چیزی که مردم با سنگ، چوب و ... درست می‌کردند و به جای خدا می‌پرستیدند.)

- قبل از اسلام، بیشتر مردم عربستان بت‌پرست بودند و بت‌هایی از سنگ و چوب می‌ساختند و آن‌ها را می‌پرستیدند.
- حضرت ابراهیم علیه‌السلام با تَبَر بت‌های بت‌پرستان را شکست.

دنیاپرست

- انسان‌های دنیاپرست به پول و ثروت بسیار علاقه‌مند هستند.
- بیشتر حاکمان جهان دنیاپرست هستند و در کاخ‌های زیبا و بزرگ زندگی می‌کنند.

مخالفت کردن

- برادرم می‌خواست با دخترخاله‌ام ازدواج کند، ولی چون پدرم مخالفت کرد، آن‌ها ازدواج نکردند.
- وقتی می‌خواستم موتورسیکلت بخرم، مادرم با خریدن آن مخالفت کرد و گفت: نخر!
- من می‌خواستم برای درس خواندن به کشور سوریه بروم، امّا پدرم مخالفت کرد و گفت: برای درس‌خواندن به ایران برو.

پیروان: (جمع پیرو) یاران

- حضرت علی(ع)، سلمان، ابوذر و عمار از یاران و پیروان پیامبر اسلام(ص) بودند.
- به پیروان دین حضرت موسی(ع) «یهودی» می‌گوییم؛ به پیروان دین حضرت عیسی(ع) «مسیحی» و به پیروان دین حضرت محمّد(ص) «مسلمان» می‌گوییم.

دشنام دادن: گفتن حرف بد و زشت به دیگران

- زمانی که حضرت محمّد(ص) مردم را به خداپرستی دعوت می‌کردند، بت‌پرستان با حرف‌های زشت به ایشان دشنام می‌دادند.
- من و دوستم گاهی با هم مخالفت می‌کنیم، امّا هیچ وقت با هم دعوا نمی‌کنیم و به هم دشنام نمی‌دهیم.

هدایت: نشان دادن راه درست به کسی

- پیامبران برای هدایت مردم آمدند تا راه درست را به آن‌ها یاد بدهند و آنان را از کارهای نادرست و غلط دور کنند.
- مربّی فوتبال بازیکنان خود را برای یک بازی خوب هدایت می‌کند.

ناامید شدن: (درباره‌ی کسی که امید ندارد و فکرمی‌کند موفّق نمی‌شود، می‌گویند: ناامید شد.)

- بیماری دوستم خیلی شدید شد. پزشکان گفتند: او به‌زودی از دنیا می‌رود. همه‌ی خانواده‌ی او از زنده ماندنش ناامید شدند.
- برخی از انسان‌ها وقتی در کاری موفّق نمی‌شوند، زود ناامید می‌شوند و می‌گویند: من نمی‌توانم.

نفرین کردن: خواستن چیزبدی از خداوند برای کسی

- پیرزن وقتی متوجّه شد فروشنده میوه‌ها را گران فروخته است، او را نفرین کرد و گفت: «ان‌شاء‌الله از گلویش پایین نرود!»
- بسیاری از بت‌پرستان پیامبر اسلام(ص) را آزار می‌دادند، امّا حضرت محمّد(ص) هیچ وقت آن‌ها را نفرین نمی‌کرد.

قوم: گروهی از مردم که از نظر زبان، قیافه و ... نزدیک به هم هستند.

- در ایران قوم‌های گوناگون، مانند قوم عرب، قوم ترک، قوم کُرد و ... زندگی می‌کنند.
- از نظر دین اسلام هیچ قومی بهتر و برتر از قوم دیگر نیست.

تقاضا کردن : چیزی را از کسی با احترام خواستن

- وقتی درس را متوجّه نشدم، از استاد تقاضا کردم دوباره آن را برایم توضیح دهد.
- دوستم سه روز غایب بود. او از من تقاضا کرد در درس‌ها کمکش کنم. من هم پذیرفتم و به او کمک کردم.

عذاب

- کسی که کارهای زشت و بد انجام می‌دهد، خداوند بزرگ او را با آتش جهنم عذاب می‌دهد.
- برای دورشدن از عذاب خداوند باید کارهای زشت را انجام ندهیم.

طول[1] کشیدن: مدّت زمانی که برای انجام کاری لازم است.

- نوشتن تکلیف‌هایم حدود دو ساعت طول کشید.
- فاصله‌ی تهران تا قم حدود صد و سی کیلومتر است. با اتوبوس تقریباً یک ساعت و نیم طول می‌کشد تا به قم برسیم.

بی‌ایمان: کسی که ایمان ندارد. (ایمان: وقتی به چیزی ایمان داریم، یعنی قبول داریم که آن چیز وجود دارد یا درست است.)

- انسان‌های بی‌ایمان کسانی هستند که دستورات خداوند را انجام نمی‌دهند.
- انسان‌هایی که به خدا ایمان دارند، کارهای خوب انجام می‌دهند و از کارهای زشتی مانند دروغ‌گویی و آزار مردم دوری و پرهیز می‌کنند.

---

۱. طول و عرض قبلاً خوانده شده است؛ طول این خیابان حدود ۳ کیلومتر است و عرض آن ۵۷ متر می‌باشد.

- **روزگار:** دوران؛ زمان
  - در روزگار قدیم وسایل پیشرفته‌ای مانند هواپیما و قطار وجود نداشت.
  - روزگار کودکی و خاطرات آن همیشه شیرین و به یاد ماندنی است.

- **مسخره کردن**
  - قدّ یکی از دوستانم خیلی کوتاه بود و برخی از بچّه‌های بی‌ادب او را به هم نشان می‌دادند و مسخره می‌کردند.
  - آن پسر وقتی با موها و لباس‌های ژولیده بیرون آمد، گروهی او را مسخره کردند و به او خندیدند.
  - مسخره‌کردنِ نام، لهجه و زبان دیگران کار زشت و بدی است.

- **بیابان:** صحرا
  - در بیابان آب و درخت وجود ندارد یا بسیار کم است.
  - شتر حیوان بسیار مناسبی برای سفرکردن در بیابان است.

- **بیهوده:** بی‌فایده؛ وقتی چیزی یا کاری برای انسان هیچ نتیجه، سود و فایده‌ای ندارد، بیهوده است.
  - کاشتن درخت در بیابان بدون آب، کاری بیهوده است.
  - ما باید از انجام دادن کارهای بیهوده دوری کنیم.

- **جفت**[۱]
  - من هفت ماه قبل یک جفت کبوتر زیبا خریدم و الآن آن‌ها سه جوجه دارند.
  - یک جفت شیر و دو جفت پلنگ در این باغ وحش وجود دارد.

- **حاضر شدن:** در این درس یعنی قبول کردن چیزی
  - از دوستم تقاضا کردم در درس‌ها به من کمک کند. او هم حاضر شد روزی یک ساعت درس‌ها را برای من توضیح بدهد.
  - صاحب‌خانه حاضر نشد خانه‌اش را به من اجاره بدهد و گفت: شما مجرّد هستی.

۱. در کتاب دوم خواندیم: یک جفت کفش؛ یک جفت گوشواره؛ یک جفت جوراب و ... .

شدید

- به دکتر گفتم: چند روز است که سردرد شدیدی دارم. دکتر مرا معاینه کرد و گفت: به‌شدّت سرما خورده‌ای.
- توفان شدید، درخت‌های زیادی را شکست و خانه‌های بسیاری را خراب کرد.
- مسلمانان علاقه‌ی شدیدی به امام حسین ؑ دارند.

فراگرفتن: ۱. وقتی مکانی پر از چیزی می‌شود. ۲. یاد گرفتن

- به سبب آمدن سیل، آب همه‌ی شهر را فرا گرفت و مردم برای رفت و آمد از قایق استفاده کردند.
- به لطف خدا دین اسلام همه‌ی جهان را فرا می‌گیرد.
- من در حال فراگرفتن زبان فارسی هستم.

عرض کردن: گفتن (برای احترام)

- به استادم عرض کردم: من درس دیروز را خوب نفهمیدم؛ لطفاً مقداری توضیح دهید.
- به مسئول کتابخانه عرض کردم: لطفاً یک کتاب خوب درباره‌ی اخلاق به من بدهید.

وعده دادن: وقتی به کسی می‌گویید که کاری را حتماً انجام می‌دهید.

- من به فرزندم وعده دادم اگر در امتحان با نمره‌ی خیلی خوب قبول شوی، یک دوچرخه برایت می‌خرم.
- خداوند به انسان‌های باایمان وعده داده است که آن‌ها را به بهشت ببرد.

ناپسند: بد، زشت

- دروغ گفتن و بی‌احترامی کردن به دیگران از کارهای زشت و ناپسند است.
- اسراف کردن کار بسیار ناپسندی است.

موج

- وقتی دریا توفانی می‌شود، موج‌های بلند و زیادی در دریا به وجود می‌آید و کشتی‌ها را بالا و پایین می‌برد.
- هوا توفانی شد و موج شدیدی قایق‌ها را غرق کرد.

اهل بیت: خانواده

- امام علی، حضرت فاطمه، امام حسن و امام حسین ؑ اهل بیت پیامبر ؐ هستند.
- پیامبر اسلام ؐ فرمودند: هر کس اهل بیت مرا دوست داشته باشد، خدا را دوست دارد.

- **معروف:** هرچیزیا هرکس که افراد زیادی او را می‌شناسند.
  - امام خمینی‌ﷺ یک انسان معروف در تمام جهان است.
  - معروف‌ترین گلاب در ایران، گلاب کاشان است.

- **حدیث سفینه:** روایت سفینه: روایتی که پیامبردرآن اهل بیتش را مانند «کشتی حضرت نوح» می‌داند.
  - حدیث سفینه یکی از حدیث‌های بسیار معروف پیامبر اسلام ﷺ درباره‌ی اهل بیتش است.

- **مَثَل:** مثال
  - مَثَل عالمان و دانشمندان مانند نور است که راه را به انسان نشان می‌دهند.

- **همانند:** مانند؛ مثل
  - در زبان فارسی، صدای حرف‌های «ذ»، «ز»، «ض» و «ظ» همانند هم است.
  - اخلاق فرزندان معمولاً همانند پدر و مادرشان است.

- **ترک کردن:** ۱. انجام ندادن یا ادامه ندادن کاری ۲. رفتن از پیش کسی یا جایی
  - دوستم از کارهایِ بدش پشیمان شد و آن‌ها را ترک کرد و الآن کارهای خوبی انجام می‌دهد.
  - من به خاطر درس خواندن، کشور و خانواده‌ام را ترک کردم و به ایران آمدم.
  - دوستم سیگار می‌کشید؛ وقتی ضررهایش را برای او توضیح دادم، سیگار را ترک کرد.

واژه‌های مخالف

بیهوده	≠	با فایده؛ مفید	بی ایمان	≠	با ایمان
مخالفت	≠	موافقت	هدایت	≠	گمراهی
ناپسند	≠	پسندیده	معروف	≠	گمنام
شدید	≠	آرام	نا امید	≠	امیدوار
غرق شدن	≠	نجات یافتن		≠	

لطفاً توجّه کنید.

...+ پرست

خداپرست: کسی که خدا را می‌پرستد.

دنیاپرست: کسی که به دنیا بسیار علاقه‌مند است و به لذّت‌های دنیا توجّه دارد.

پول‌پرست: پول دوست؛ کسی که به خاطر علاقه‌ی زیاد به پول، همیشه به دنبال به دست آوردن آن است.

شیطان‌پرست: کسی که شیطان را خدای خود می‌داند.

خودپرست: کسی که ....

هواپرست: کسی که ....

مقام‌پرست: کسی که ....

...+ پرست + ی

خداپرست + ی= خداپرستی : خدا را پرستیدن (علاقه داشتن زیاد به خدا)

دنیاپرست + ی= دنیاپرستی: علاقه‌ی زیاد به دنیا

پول‌پرست + ی= پول‌پرستی: علاقه‌ی زیاد به جمع‌آوری پول

مقام‌پرست+ی= مقام‌پرستی: ....

بت‌پرست + ی = بت‌پرستی: ....

شیطان‌پرست + ی = شیطان‌پرستی: ....

لطفاً تصحیح کنید.

۱. بت‌پرست کار خوبی نیست.

۲. پیامبران مردم را به خداپرست دعوت می‌کنند.

۳. بعضی از ثروت‌مندان پول‌پرستی هستند.

۴. دنیاپرست کار بدی است.

لطفاً پاسخ دهید.

۱. ابراهیم و مهدی می‌خواستند چه روزی در مشهد باشند؟

۲. ما علاوه بر پیشرفت‌های مادی به چه پیشرفت‌هایی نیازمندیم؟

۳. پدربزرگ در پایان جشن تولّدش چه کرد؟

۴. روح الله پس از رفتن به غذاخوری دنبال چه چیزی می‌گشت؟

جمله‌ها را با فعل‌های داخل کمانک تغییر دهید.

۱. ما باید به دوستانمان کمک کنیم. (مضارع مستمر)

۲. به پدر و مادر خود احترام بگذار. (مضارع التزامی)

۳. سعید دارد مسواک می‌زند. (ماضی مستمر)

۴. او با تلاش و کوشش علم به دست می‌آورد. (امر)

۵. آن‌ها اخلاق خوبی داشتند. (مضارع التزامی)

مخالف واژه‌های زیر را بگویید.

استقبال	سپاس‌گزاری	سوارشدن
گم‌کردن	نیازمند	تأییدکردن

درس شانزدهم

در این درس می‌آموزیم:

متن

شگفتی‌های جهان

آیا تاکنون با دقّت به اطراف خود نگاه کرده‌اید؟

واژه‌ها

◄تا به حال؛ شگفتی؛ جان‌دار؛ بی‌جان؛ مخلوق؛ عالَم؛ شکل؛ آن‌قدر؛ متنوّع؛ بیننده؛ همچنین؛ گوشت‌خوار؛ پروانه؛ بال؛ شگفت‌آور؛ جمجمه؛ پرکار؛ وظیفه؛ از طریق؛ مویرگ؛ نعمت؛ نشانه؛ قدرت؛ دیده؛ تابان؛ درخشان.

◄اندیشیدن؛ پی‌بردن؛ تغذیه کردن؛ پرواز کردن؛ خلق کردن؛ تشکیل شدن؛ آفریدن؛ خلقت نمودن.

نکته

● گذشته‌ی نقلی

شگفتی‌های جهان



آیا تاکنون با دقّت به اطراف خود نگاه کرده‌اید؟

آیا تا به حال درباره‌ی زیبایی‌ها و شگفتی‌های جهان اندیشیده‌اید؟

در اطراف ما موجودات جان‌دار و بی‌جان بسیاری وجود دارد. با کمی توجّه به این مخلوقات به زیبایی‌های این عالَم پی می‌بریم؛ مثلاً گل‌ها که از نظر شکل و اندازه و رنگ آن‌قدر متنوّع و زیبا هستند که تماشای آن‌ها برای هر بیننده‌ای لذّت‌بخش است.

همچنین در طبیعت هزاران نوع پرنده و حشره وجود دارد. پرندگانی با آوازهای زیبا، رنگ‌های مختلف و اندازه‌های گوناگون که بیشتر آن‌ها از گیاه تغذیه می‌کنند و برخی نیز گوشت‌خوارند.

یکی از موجودات بسیار زیبا و دیدنی پروانه است که بیش از صد هزار نوع از این حشره در عالم وجود دارد. پروانه‌ها دارای بال‌های رنگارنگ و زیبایی هستند. آن‌ها در دشت‌ها روی سبزه‌ها و گل‌ها پرواز می‌کنند و مردم از تماشای آن‌ها لذّت می‌برند.

انسان نیز یکی از موجوداتی است که خداوند خلق کرده است. بدن انسان از اعضای شگفت‌آوری همانند قلب و مغز، پوست و استخوان، معده و روده و غیره تشکیل شده است. مغز یکی از مهم‌ترین اعضای بدن است که داخل جمجمه قرار دارد. تمام اعضای بدن به دستور مغز کار می‌کنند. یکی دیگر از عضوهای بسیار مهم و پرکار بدن، قلب است. مهم‌ترین وظیفه‌ی قلب رساندن خون به همه‌ی قسمت‌های بدن است. قلب این کار را از طریق رگ‌ها و مویرگ‌ها انجام می‌دهد.

همه‌ی این نعمت‌هایی که می‌بینید، از نشانه‌های قدرت خداوند بزرگ است. وظیفه‌ی ما این است که خدا را به خاطر این نعمت‌ها شکر کنیم و از آن‌ها به‌خوبی استفاده کنیم.

هر چه که بیند دیده خدایش آفریده
خورشید و ماه تابان ستاره‌ی درخشان
درخت و سبزه و گل سوسن و سرو و سنبل
جنگل و دشت و دریا پرندگان زیبا
این همه را به قدرت خدا نموده خلقت

پاسخ دهید.

۱. با توجّه کردن به مخلوقات جهان به چه چیزی پی می‌بریم؟
۲. پرندگان از چه چیزهایی تغذیه می‌کنند؟
۳. مهم‌ترین وظیفه‌ی قلب چیست؟
۴. نعمت‌هایی که در دنیا می‌بینیم، نشانه‌ی چیست؟
۵. ما چه وظیفه‌ای در برابر نعمت‌های خدا داریم؟

واژه آموزی

- **تا به حال:** تاکنون؛ تا حالا؛ از زمان گذشته تا این زمان
  - من تا به حال دو بار سوار کشتی شده‌ام.
  - تا به حال خوب درس نمی‌خواندم؛ امّا از امروز تصمیم گرفته‌ام خوب درس بخوانم.

- **شگفتی‌ها:** چیزهایی که سبب تعجّب می‌شود. (شگفتی: تعجّب)
  - تولّد یک نوزاد دو سر، سبب شگفتی پزشکان و پرستاران شد.
  - ستارگان آسمان و موجودات گوناگون در دریا از شگفتی‌های این جهانند.

- **اندیشیدن:** فکر کردن (اندیشه: فکر)
  - آیا تا به حال اندیشیده‌اید در آینده می‌خواهید چه‌کاره شوید؟
  - قبل از انجام هر کاری باید درباره‌ی نتیجه و آثار آن بیندیشیم.

- **جان‌دار:** هر موجودی که زنده است.
  - به انسان‌ها، حیوان‌ها، حشرات، پرندگان و گیاهان، جان‌دار می‌گویند.
  - موجودات جان‌دار به هوا، آب و غذا نیاز دارند.
  - سنگ، میز، صندلی و مانند این‌ها از موجودات بی‌جان هستند.

- **عالَم:** جهان
  - کره‌ی زمین قسمت کوچکی از عالم است.
  - پدرم تاجر است. او به بیشتر کشورهای جهان سفر کرده است.

پی بردن: فهمیدن

- از بوی دهان دوستم پی بردم که او سیگار می‌کشد.
- وقتی ضررهای سیگار را برای دوستم توضیح دادم، به اشتباهش پی برد و تصمیم گرفت سیگار نکشد.
- از قیافه و رنگ صورت دوستم پی بردم که او بیمار است.

شکل: ظاهر و قیافه‌ی هرکس یا هرچیز

- انسان می‌تواند شکل خودش را در آینه ببیند.
- دوستت چه شکلی است؟ قدش بلند است و صورت زیبایی دارد.

آن‌قدر

- آن‌قدر درس خواندم که به خاطر خستگی زیاد زود خوابیدم.
- مادر بچّه‌اش را آن‌قدر دوست دارد که هیچ‌وقت او را از خودش دور نمی‌کند.

متنوّع: گوناگون؛ هرچیزی که انواع و شکل‌های مختلفی دارد.

- در ایران میوه‌های متنوّعی، مانند سیب، گلابی، پرتقال و زردآلو وجود دارد.
- در کتاب‌خانه‌ها کتاب‌های متنوّعی، مانند کتاب‌های کودکان، داستان، تفسیر و اخلاق وجود دارد.

بیننده: کسی که چیزی یا کسی را می‌بیند یا تماشا می‌کند.

- بسیاری از بینندگان تلویزیون از تماشای بازی فوتبال لذّت می‌برند.
- در هر حالی که باشیم، خدا بیننده‌ی ما و کارهایمان است.

همچنین: نیز؛ علاوه بر این

- ما از تدریس خوب استادمان و همچنین از مهربانی ایشان تشکّر می‌کنیم.
- استادمان در پایان کتاب دوم سفارش کرد که برای موفّق شدن باید سعی و تلاش کنیم؛ همچنین شب‌ها زود بخوابیم و صبح‌ها زود از خواب بیدار شویم.

تغذیه کردن: غذا خوردن

- معمولاً نوزادان حدود دو سال از شیر مادر تغذیه می‌کنند.
- قورباغه‌ها معمولاً از حشرات تغذیه می‌کنند.
- برای درس خواندن تغذیه‌ی خوب و مناسب لازم داریم.

گوشت‌خوار: حیوانی که غذای او معمولاً گوشت است.

- غذای شیر، گوشت است؛ پس شیر یک حیوان گوشت‌خوار است.
- خرس‌ها علاوه بر گوشت، گیاه هم می‌خورند؛ آن‌ها هم گوشت‌خوارند و هم گیاه‌خوار.

پرواز کردن: حرکت کردن پرندگان یا هواپیما در آسمان

- پروانه‌ها با بال‌های خود در آسمان پرواز می‌کنند.
- هواپیما نیم ساعت قبل، از فرودگاه امام خمینی ﷺ به مقصد مشهد پرواز کرده است.
- برخی از پرنده‌ها مانند مرغ، خروس و بوقلمون بال دارند، ولی نمی‌توانند پرواز کنند.

خلق کردن: آفریدن؛ خلقت نمودن

- خداوند این جهان بزرگ را خلق کرده است.
- اوّلین انسانی که خداوند آفریده، حضرت آدم است.

مخلوق: هرچیزی که خداوند آفریده است.

- خورشید و ماه، آسمان و زمین، انسان و حیوان و .... از مخلوقات خداوند هستند.
- انسان مخلوق خداست و باید همیشه از خداوند که او را آفریده، تشکّر کند.

- **شگفت‌آور: چیزی که سبب تعجّب انسان می‌شود**
  - تولّد یک نوزاد دو سر بسیار شگفت‌آور بود.
  - در عمق دریاها و اقیانوس‌ها موجودات شگفت‌آوری زندگی می‌کنند.

- **تشکیل (دادن / شدن): وقتی چیزی به وجود می‌آید یا انجام می‌شود.**
  - بدن انسان از گوشت، پوست و استخوان تشکیل شده است.
  - جلسه‌ی طلبه‌ها با مدیر، دیروز ساعت یازده تشکیل شد.

- **جُمجُمه: چند استخوان سر که به هم متّصل هستند و مغز در آن قرار دارد.**
  - استخوان جمجمه‌ی سر بسیار محکم است.
  - تصویر جمجمه روی دو استخوان نشانه‌ی خطر مرگ است.

- **پُرکار: کسی که زیاد کار می‌کند.**
  - برادرم جوان پرکاری است. او هم کار می‌کند و هم درس می‌خواند.
  - بیشتر زبان‌آموزان مدرسه روزی هشت ساعت درس می‌خوانند؛ ولی دوستم خیلی پرکار است؛ چون روزی چهارده ساعت درس می‌خواند.

- **وظیفه**
  - وظیفه‌ی معلّم، خوب درس دادن است و وظیفه‌ی شاگرد، خوب درس خواندن است.
  - تمیزکردن خیابان‌ها وظیفه‌ی رفتگران است.
  - ما وظیفه داریم خداوند را عبادت کنیم و به پدر و مادرمان احترام بگذاریم.

- **از طریق: از راه؛ به وسیله‌ی**
  - در زمان قدیم که هواپیما نبود، بازرگانان از طریق زمین و دریا تجارت می‌کردند.
  - من از طریق اینترنت با پدر و مادرم صحبت می‌کنم.

- **مویرگ:** **رگ‌هایی که مانند مو بسیار نازک هستند.**
  - در بدن انسان میلیون‌ها مویرگ وجود دارد.
  - خون از طریق رگ‌ها وارد مویرگ‌ها می‌شود و به همه‌ی بدن می‌رسد.

- **نعمت:** **هرچیز خوب و لذّت‌بخشی که سبب زندگی خوب برای انسان است.**
  - همسر خوب، فرزندان سالم و دوستان با ایمان نعمت‌های زندگی هستند.
  - مهم‌ترین نعمت برای انسان، سلامتی است.
  - ما باید از خداوند مهربان به خاطر نعمت‌های زیادی که به ما داده است، تشکّر کنیم.

- **نشانه:** **علامت؛ چیزی که با دیدنش چیز دیگری را می‌فهمیم.**
  - سرفه، عطسه و تب از نشانه‌های سرماخوردگی است.
  - دود نشانه‌ی آتش است.
  - این تابلو نشانه‌ی ورود ممنوع است.

- **قدرت:** **توانایی**
  - وقتی می‌گوییم قدرت کاری را داریم، یعنی می‌توانیم آن کار را انجام دهیم.
  - انسان وقتی پیر می‌شود، قدرت بینایی و شنوایی‌اش کم می‌شود.

- **دیده:** **در این درس به معنای چشم است.**
  - با دیدن کعبه دیده‌هایم پر از اشک شد.
  - دیدگانم ضعیف شده است و با عینک بهتر می‌بینم.

- **درخشان: تابان؛** **هرچیزی که دارای نور و روشنی زیاد است.**

- تماشای ستارگان درخشان در کوهستان‌ها و بیابان‌ها بسیار دیدنی و لذّت‌بخش است.
- ماه در شب چهاردهم بسیار نورانی و درخشان است.

واژه‌های مخالف

جاندار ≠ بی جان		مخلوق ≠ خالق	
پرکار ≠ کم‌کار		قدرت ≠ ناتوانی / ضعف	
شکر کردن ≠ ناسپاسی کردن / ناشکری کردن		متنوّع ≠ همانند	

لطفاً توجّه کنید.

۱. آن‌ها دو بار به کشور لبنان رفته‌اند.

۲. حدود ده سال است که هم‌کلاسی‌ام را ندیده‌ام.

۳. شما در آموزش زبان فارسی پیشرفت کرده‌اید.

۴. دوستم از سه روز قبل مریض شده است.

۵. ما در دوران نوجوانی قرآن را فراگرفته‌ایم.

۶. هنوز کتاب سوم را تمام نکرده‌ایم.

به فعل‌هایی که در جمله‌های بالا خواندید «**گذشته‌ی نقلی**» می‌گویند.[1]

فعل «گذشته‌ی نقلی» را چگونه می‌سازیم؟[1]

بن ماضی+ه/ ـه+ام، ای،(است)،ایم،اید،اند =گذشته ی نقلی

خوردن
خورد + ه / ـه + ام= خورده ام
خورد + ه / ـه + ای= خورده ای
خورد + ه / ـه + است = خورده است
خورد + ه / ـه + ایم = خورده ایم
خورد + ه / ـه + اید = خورده اید
خورد + ه / ـه + اند = خورده اند

برگشتن
برگشت + ه / ـه + ام= برگشته ام
برگشت + ه / ـه + ای= برگشته ای
برگشت + ه / ـه + است = برگشته است
برگشت + ه / ـه + ایم = برگشته ایم
برگشت + ه / ـه + اید = برگشته اید
برگشت + ه / ـه + اند = برگشته اند

۱. گذشته‌ی نقلی:
الف. کاری که در زمان گذشته شروع شده و هنوز ادامه دارد؛
ب. کاری که در زمان گذشته انجام شده و اثر یا نتیجه‌ی آن تا حالا ادامه دارد؛
ج. کاری که تا حالا انجام نشده (ساخت منفی) ولی احتمال واقع شدن آن هست.

گذشته‌ی نقلی مصدرهای زیر را بگویید و صرف کنید.

گرفتن * اندیشیدن * پی بردن * استفاده کردن * برداشتن

گفتن * دیدن * انجام دادن * مرتّب کردن * حاضر شدن

لطفاً توجّه کنید.

فعل «گذشته‌ی نقلی منفی»را چگونه می‌سازیم؟

نَـ + گذشته ی نقلی = گذشته نقلی منفی	
خوردن	: نـ + خورده‌ام = نخورده‌ام؛ نخورده‌ای؛ نخورده‌است؛................................
رفتن	: نـ + رفته‌ام = نرفته‌ام؛ نرفته‌ای؛ نرفته است؛...
اَنداختن	: نـ + انداخته‌ام = نینداخته‌ام؛ نینداخته‌ای؛ نینداخته است[1]؛.........................
اُفتادن	: نـ + افتاده‌ام = نیفتاده‌ام؛ نیفتاده‌ای؛ نیفتاده است؛................................
آموختن	: نـ + آموخته‌ام = نیاموخته‌ام؛ نیاموخته‌ای؛ نیاموخته است؛..........................
خبر دادن	: نـ + (خبر) داده‌ام = خبرنداده‌ام؛ خبرنداده‌ای؛ خبرنداده است؛......................
برداشتن	: نـ + (بر) داشته‌ام = برنداشته‌ام؛ برنداشته‌ای؛ برنداشته است؛.........................

۱. درباره منفی کردن فعل‌هایی که با «اَ، اُ، اِ» شروع می‌شوند، در پاورقی‌های درس دوم و نکته‌های درس نهم توضیحاتی داده شده است.

⦿ بعد از واژه‌ی «هنوز» معمولاً از فعل منفی استفاده می‌کنیم؛ به جز زمانی که فعل جمله از مصدر «ماندن» باشد : هنوز چهار درس به پایان کتاب سوم مانده است.

جمله‌های زیر را به «گذشته‌ی نقلی» تبدیل کنید.

۱. شاید هوا سرد شود.

۲. ما زبان فارسی را می‌آموزیم.

۳. صحبت‌های او زیاد طول نمی‌کشد.

۴. برای بیرون رفتن از کلاس از معلّمتان اجازه بگیرید.

۵. امسال کشاورزان میوه‌های متنوّع و زیادی از باغ‌هایشان به دست می‌آورند.

منفی فعل‌های زیر را بگویید.

آورده‌ای ✤ پسندیده‌ایم ✤ فراگرفته است ✤ برگشته‌ایم ✤ حمله کرده‌اند

شناخته‌ام ✤ احترام گذاشته است ✤ انجام داده‌ام ✤ پخته‌اید

لطفاً تصحیح کنید.

۱.هنوز هوا گرم شده است.

۲.من و برادرم فردا به مسافرت رفته‌ایم.

۳.حسین تا حالا به کشورش برمی‌گردد.

۴.پدرم به اداره رفته است و هنوز برگشته است.

۵.او دارد لباس‌هایش را پوشیده است.

درس هفدهم

در این درس می‌آموزیم:

متن

ایران

شاید به کشورهای گوناگون سفر ....

واژه‌ها

◄ ویژگی؛ جغرافیا؛ تاریخی؛ خصوصیّت؛ منطقه؛ خاورمیانه؛ قرن؛ عالِم؛ شاعر؛ جمعیّت(پرجمعیّت)؛ رشته‌کوه؛ برج؛ گردش‌گر؛ ارزشمند؛ مناطق؛ مشهور؛ بنا؛ کلیسا؛ قبرستان؛ جهان‌گرد؛ آرامگاه؛ تن؛ باشکوه؛ استان؛ سرسبز؛ همسایه؛ هم‌مرز؛ اقلّیّت؛ زبان رسمی.

نکته

● فعل گذشته‌ی التزامی

ایران



شاید به کشورهای گوناگون سفر کرده باشید یا درباره‌ی آن‌ها کتاب‌هایی خوانده باشید. ویژگی‌های جغرافیایی و تاریخی و خصوصیّات مردم برخی کشورها بسیار شنیدنی و خواندنی است.

یکی از کشورهایی که در قارّه‌ی آسیا و منطقه‌ی خاورمیانه قرار دارد، ایران است. نام ایران از قرن‌ها قبل با عالِمان و شاعران و بزرگانی چون سلمان فارسی، ابوعلی سینا، زکریای رازی، حافظ، سعدی، مولوی، فردوسی و ملّاصدرا شناخته شده است.

اگر به ایران سفر کرده باشید، تهران، پایتخت این کشور را دیده‌اید. تهران پرجمعیّت‌ترین شهر ایران است. رشته‌کوه البرز، کاخ گلستان، مدرسه‌ی دارالفنون و برج آزادی و میلاد از دیدنی‌های پایتخت هستند. مشهد و قم از مهم‌ترین شهرهای زیارتی ایرانند و هر ساله میلیون‌ها نفر از داخل و خارج کشور برای زیارت به این دو شهر مسافرت می‌کنند. اصفهان، شیراز، همدان و یزد نیز از شهرهای دیدنی ایران هستند که هر سال گردش‌گران زیادی به آن‌ها سفر می‌کنند.

اصفهان از قدیمی‌ترین شهرهای ایران است. این شهر به خاطر آثار تاریخی و هنری ارزش‌مندش یکی از مناطق مشهور جهان است. بناهای قدیمی و هنری، مانند کاخ عالی قاپو، چهل ستون، مسجد امام، مسجد شیخ لطف الله، کلیسای وانک، قبرستان تخت فولاد، پل خواجو، سی و سه پل، منارجُنبان و ده‌ها بنای تاریخی دیگر سبب شده جهان‌گردان علاقه‌ی زیادی برای سفر به این شهر داشته باشند.

یکی دیگر از شهرهای قدیمی ایران شیراز است. حرم حضرت احمد بن موسی، برادر امام رضا علیه‌السلام مشهور به «شاهچراغ» و همچنین آرامگاه دو تن از شاعران بزرگ ایرانی «حافظ» و «سعدی» در این شهر قرار دارد. «تخت جمشید» که یکی از بزرگ‌ترین و باشکوه‌ترین کاخ‌های دنیا بود، در حدود پانصد و هجده سال قبل از میلاد مسیح علیه‌السلام به دستور داریوش، از پادشاهان ایرانی در نزدیکی این شهر ساخته شد.

در شمال ایران سه استان زیبای مازندران، گیلان و گلستان وجود دارد که بیشتر این استان‌ها پر از جنگل و مناطق سرسبز است.



ایران از شمال با جمهوری آذربایجان، ترکمنستان و ارمنستان و از شرق با افغانستان و پاکستان همسایه است. در جنوب ایران خلیج فارس و دریای عمان قرار دارد و از غرب با عراق و ترکیه هم‌مرز است. نود و هشت درصد مردم ایران مسلمان هستند و گروه اندکی هم مسیحی، زرتشتی و یهودی‌اند، که این اقلّیّت‌ها در کنار مسلمانان زندگی خوب و راحتی دارند.

«فارسی» زبان رسمی ایرانیان است، ولی زبان‌های دیگری چون عربی، ترکی، کردی، بلوچی و ... نیز در برخی از شهرها استفاده می‌شود.



پاسخ دهید.

۱. نام ایران با کدام‌یک از عالمان و شاعران شناخته می‌شود؟

۲. چرا جهان‌گردان سفر به اصفهان را بسیار دوست دارند؟

۳. تخت جمشید در کدام شهر ایران قرار دارد و چه ویژگی‌ای داشته است؟

۴. ایران از شمال و غرب با کدام کشورها همسایه است؟

۵. غیر از زبان فارسی از چه زبان‌هایی در ایران استفاده می‌شود؟

واژه آموزی

- **ویژگی:** خصوصیّت؛ صفت یک شخص یا یک چیز (خصوصیّات: ویژگی‌ها)
  - راستگویی، مهربانی با کودکان و خنده‌رو بودن از ویژگی‌های پیامبر اسلام بود.
  - یکی از ویژگی‌های خوب خروس، بیدار شدن قبل از اذان صبح است.
  - مهربان بودن و احترام گذاشتن به مهمان از خصوصیّت‌های پدربزرگم بود.

- **جغرافیا:** علمی که درباره‌ی ویژگی‌های کره‌ی زمین، مانند آب و هوا، کوه‌ها، دریاها و کشورها صحبت می‌کند.
  - در کتاب جغرافیا ویژگی‌های مختلف قارّه‌ها، کشورها و شهرها نوشته شده است.
  - هر انسانی باید از ویژگی‌های جغرافیایی کشور خودش، مانند جمعیّت، آب و هوا و ... باخبر باشد.

- **تاریخ[1]:** (تاریخی: چیز خیلی مهمّی که نام آن در تاریخ مانده است.)
  - تاریخ پیروزی انقلاب اسلامی ایران بیست و دوم بهمن ۱۳۵۷ است.
  - من به مطالعه‌ی کتاب‌های تاریخی، مانند زندگی پیامبران بسیار علاقه دارم.
  - زیباترین آثار تاریخی و دیدنی جهان در ایران، مصر، یونان و ایتالیا قرار دارد.

- **منطقه:** (منطقه‌ها: مناطق) قسمتی از یک شهر، کشور یا کره‌ی زمین
  - شهر قم به هشت منطقه تقسیم شده است. مرکز آموزش زبان در منطقه‌ی چهار قرار دارد.
  - درخت‌های موز و نارگیل معمولاً در مناطق گرم و مرطوب وجود دارند.
  - بیشتر مناطق جنگلی ایران در شمال این کشور قرار دارد.

- **خاور میانه:** کشورهای جنوب غربی قارّه‌ی آسیا؛ مانند ایران، عراق، عربستان و ...
  - کشورهای عربی اطراف خلیج فارس در منطقه‌ی خاورمیانه قرار دارند.
  - بیشتر نفت جهان از خاورمیانه به کشورهای دیگر فرستاده می‌شود.

---

۱. الف) زمان (روز، ماه و سال)   ب) حوادث و اتفاق‌های زمان گذشته

- **قرن:** به هر صد سال یک قرن می‌گوییم.

  - پدربزرگم در سال ۱۹۱۰ میلادی به دنیا آمد و در سال ۲۰۰۸ از دنیا رفت؛ او حدود یک قرن زندگی کرد.
  - قرن چهاردهم، از سال ۱۳۰۱ تا سال ۱۴۰۰ است.
  - پیامبر اسلام ﷺ بیش از چهارده قرن پیش در مکّه به دنیا آمد.

- **عالِم:** دانشمند؛ کسی که علم و دانش زیادی دارد.

  - امام خمینی قدس‌سره یکی از بزرگ‌ترین عالمان در قرن بیستم میلادی بود.
  - اگر خوب درس بخوانید، می‌توانید از عالمان و دانشمندان بزرگ شوید.

- **شاعر:** کسی که شعر می‌گوید.

  - «حافظ» شاعر بزرگ ایران در قرن هشتم هـ. ق زندگی می‌کرد.
  - دوستم شاعر است. او همیشه جدیدترین شعرهایش را برایم می‌خواند.

- **جمعیّت:** تعداد انسان‌ها یا جانورانی که در جایی زندگی می‌کنند.

  - جمعیّت ایران حدود هفتاد و شش میلیون نفر است.
  - چین پرجمعیّت‌ترین کشور جهان است. این کشور حدود یک میلیارد و سیصد میلیون نفر جمعیّت دارد.

- **رشته‌کوه:** چند کوه که در کنار هم و در یک مسیر قرار دارند.

  - در ایران دو رشته‌کوه مشهور به نام «البرز» و «زاگرس» وجود دارد.
  - کوه دماوند در میان رشته‌کوه البرز قرار دارد.

- **برج:** ساختمان بسیار بلند

  - برج «ایفل» در پاریس، یکی از برج‌های مشهور جهان است.
  - برج «ایفل» سیصد متر ارتفاع دارد و برج «میلاد» در تهران ۴۳۵ متر ارتفاع دارد.

گردش‌گر: جهان گرد؛ کسی که برای تفریح و گردش و دیدن مکان‌های گوناگون به شهرها و کشورهای مختلف سفر می‌کند.

- هر سال هزاران گردش‌گر از تخت جمشید در شیراز و کاخ عالی قاپو در اصفهان دیدن می‌کنند.
- گردش‌گران علاقه‌ی زیادی به دیدن موزه‌ها و آثار قدیمی دارند.
- پدرم جهان‌گرد است. او برای دیدن جهان به بسیاری از کشورها مسافرت کرده است.

ارزش‌مند: باارزش

- این انگشتر برایم بسیار ارزش‌مند است؛ چون مادرم آن را به من هدیه داده است.
- «قرآن» ارزش‌مندترین کتاب برای همه‌ی مسلمانان جهان است.

مشهور: معروف؛ کسی یا چیزی که بسیاری از مردم آن را می‌شناسند.

- ابوعلی سینا یکی از عالمان مشهور اسلامی در دنیا است.
- مسجد الحرام یکی از قدیمی‌ترین و مشهورترین مسجدهای جهان است و «کعبه» در آن قرار دارد.

بنا: هر ساختمانی مانند خانه، مدرسه، مسجد و آپارتمان که به دست انسان ساخته می‌شود.

- «کعبه» و «مسجد الاقصی» از مهم‌ترین بناهای اسلامی‌اند.
- برای دیدن بناهای تاریخی ایران می‌توانید به شهرهای اصفهان، یزد و شیراز بروید.

کلیسا: مکان عبادت مسیحیان

- مسیحیان روزهای یک‌شنبه برای دعا کردن به کلیسا می‌روند.
- عالمان مسیحی در کلیسا برای مردم صحبت می‌کنند.

قبرستان

- کسانی را که از دنیا می‌روند، به قبرستان می‌برند و دفن می‌کنند.
- قبرستان «بقیع» در مدینه یکی از مهم‌ترین قبرستان‌های جهان است.
- قبر برخی از پیامبران و بسیاری از علما[1] در قبرستان «وادی السّلام» شهر نجف است.

---

۱. علما: (جمع عالم)

- **با شکوه:** **چیزهای زیبا و بزرگ که انسان از دیدن آن لذّت می‌برد و تعجّب می‌کند.**
  - «کعبه» در مسجد الحرام با شکوه‌ترین بنای معنوی جهان است.
  - مراسم جشن میلاد امام زمان ؈ در ایران، بسیار باشکوه و دیدنی است.

- **آرامگاه:** **قبر انسان معروف و محترم که معمولاً باشکوه است.**
  - آرامگاه «ابن سینا» در شهر همدان است.
  - آرامگاه فردوسی، شاعر بزرگ ایرانی، نزدیک شهر مشهد قرار دارد.

- **تَن:** **نفر**
  - به خاطر تصادف، دو تن از مسافران اتوبوس زخمی شدند.
  - یاران امام حسین ؈ هفتاد و دو تن بودند.

- **استان**
  - استان مازندران در شمال ایران قرار دارد و حدود بیست شهر دارد.
  - شهر ری، ورامین و دماوند از شهرهای استان تهران هستند.

- **سرسبز:** **جای پر از درخت و گل و گیاه**
  - بسیاری از مردم در روزهای تعطیل به مناطق سرسبز سفر می‌کنند.
  - جنگل‌های سرسبز آفریقا بسیار دیدنی و زیبا هستند.

- **همسایه:** **کسانی که خانه یا کشورشان کنار هم است.**
  - خانه‌ی من و دوستم در این کوچه است؛ ما با هم همسایه هستیم.
  - پیامبر اسلام ﷺ درباره‌ی احترام و خوبی کردن به همسایه بسیار سفارش نموده است.

- **مرز: جایی که دو کشور را از هم جدا می‌کند.**

- برای گذشتن از مرز و وارد شدن به کشور دیگر گذرنامه لازم است.
- کشور ایران از شرق با کشورهای افغانستان و پاکستان هم‌مرز و همسایه است.

- **اقلّیّت: گروهی که تعدادشان از گروه‌های دیگر کمتر است.**

- اکثریّت مردم جهان مسیحی و مسلمانند و یهودیان جهان در اقلّیّت هستند.
- بیشتر دانش‌جویان از سیگارکشیدن بدشان می‌آید. کسانی که سیگار را دوست دارند، در اقلّیّت هستند.

- **زبان رسمی: زبانی که معمولاً همه‌ی مردم یک کشور آن را می‌دانند.**

- در کشور هند مردم به زبان‌های گوناگون صحبت می‌کنند، امّا زبان رسمی آن‌ها هندی است.
- معمولاً در رادیو و تلویزیون هر کشور با زبان رسمی آن کشور صحبت می‌کنند.

واژه‌های مخالف

عالِم	≠	جاهل / نادان	پر جمعیّت	≠	کم جمعیّت
ارزش‌مند	≠	بی ارزش	مشهور (معروف)	≠	گمنام
مسلمان	≠	کافر	رسمی	≠	غیر رسمی
اقلّیّت	≠	اکثریّت		≠	

لطفاً توجّه کنید.

۱. ساعت یک و نیم بعد از ظهر است؛ فکر می‌کنم دوستانم ناهار خورده باشند.

۲. شاید فیلم‌های قرآنی، مانند فیلم حضرت یوسف را دیده باشید.

۳. دوستانم هنوز نیامده‌اند؛ ممکن است ماشینشان خراب شده باشد.

۴. می‌خواهم به خانه بروم؛ احتمالاً پدر و مادرم از سفر برگشته باشند.

به فعل‌های بالا «**گذشته‌ی التزامی**» می‌گویند.

فعل «گذشته‌ی التزامی» را چگونه می‌سازیم؟

بن ماضی + ه / ـه + باشم، باشی، باشد، باشیم، باشید، باشند = گذشته ی التزامی

خوردن
خورد + ه + باشم= خورده باشم
خورد + ه + باشی= خورده باشی
خورد + ه + باشد = خورده باشد
خورد + ه + باشیم = خورده باشیم
خورد + ه + باشید = خورده باشید
خورد + ه + باشند = خورده باشند

برگشتن
برگشت + ـه + باشم= برگشته باشم
برگشت + ـه + باشی= برگشته باشی
برگشت + ـه + باشد = برگشته باشد
برگشت + ـه + باشیم = برگشته باشیم
برگشت + ـه + باشید = برگشته باشید
برگشت + ـه + باشند = برگشته باشند

فعل گذشته التزامی:

۱.وقتی بخواهیم فعلی را در زمان گذشته همراه شک و تردید بیان کنیم: علی به کلاس نیامده است؛ احتمال دارد بیمار شده باشد. شاید دوستم از مسافرت برگشته باشد.

۲.وقتی بخواهیم فعلی را در زمان گذشته همراه آرزو بیان نماییم: برای رفتن به مدرسه دیر آماده شدم؛ ای کاش اتوبوس نرفته باشد. امیدوارم وقتی به خانه می‌رسم، پدربزرگم آمده باشد.

۳.وقتی بخواهیم فعلی را در زمان گذشته با شرط بیان نماییم: اگر درس‌هایت را خوانده باشی، در امتحان قبول می‌شوی.

۴.وقتی بخواهیم فعلی را در مقام لزوم بیان کنیم: حسین یک سال در ایران است؛ او می‌بایست زبان فارسی را خوب یاد گرفته باشد.

گذشته‌ی التزامی مصدرهای زیر را صرف کنید.

شنیدن * فرستادن * خبر دادن * فهمیدن

یادداشت کردن * فراگرفتن * استفاده کردن * توضیح دادن

لطفاً توجّه کنید.

فعل «گذشته‌ی التزامی منفی» را چگونه می‌سازیم؟

	نَ + گذشته‌ی التزامی = گذشته التزامی منفی
خوردن:	نَ + خورده‌باشم = نخورده‌باشم؛ نخورده‌باشی؛ نخورده‌باشد؛..........................
رفتن:	نَ + رفته‌باشم = نرفته‌باشم؛ نرفته‌باشی؛ نرفته باشد؛..................................
اَنداختن:	نَ + انداخته‌باشم = نینداخته‌باشم؛ نینداخته‌باشی؛ نینداخته باشد؛....................
اُفتادن:	نَ + افتاده‌باشم = نیفتاده‌باشم؛ نیفتاده‌باشی؛ نیفتاده باشد؛..........................
آمدن:	نَ + آمده‌باشم = نیامده‌باشم؛ نیامده‌باشی؛ نیامده باشد؛..............................
خبر دادن:	نَ + (خبر) داده‌باشم = خبرنداده‌باشم؛ خبرنداده‌باشی؛ خبرنداده باشد؛...............
برداشتن:	نَ + (بر) داشته‌باشم = برنداشته‌باشم؛ برنداشته‌باشی؛ برنداشته باشد؛.................

منفی فعل‌های زیر را بگویید.

پوشیده‌باشی * برگشته‌باشد * آموخته‌باشند * ایستاده‌باشد

فهمیده‌باشیم * تشکیل داده باشید * اندیشیده باشد * آورده باشید

جمله‌های زیر را با واژه‌های داده شده کامل کنید.

برگشته باشند ❖ دیده باشید ❖ نوشته باشید ❖ خراب شده باشد ❖ خوانده باشند.

۱. طلبه‌ها فردا امتحان دارند؛ باید درسشان را ....

۲. شما کلاس دارید. باید تکلیف‌هایتان را ....

۳. فیلم حضرت یوسف بسیار زیبا است؛ ممکن است آن را ....

۴. دوستانم به مسافرت رفته‌اند؛ احتمال دارد امروز از سفر ....

۵. بچّه‌ها هنوز به کلاس نیامده‌اند؛ فکر می‌کنم ماشینشان ....

مصدرهای زیر را به فعل‌های خواسته شده تبدیل کنید.

مصدر	گذشته‌ی التزامی	مضارع التزامی
دوختن		
رسیدن		
پوشیدن		
ساختن		
سفر کردن		
برداشتن		

جمله‌های زیر را با استفاده از فعل «گذشته‌ی التزامی» تغییر دهید.

۱. دوستم شاید به خانواده‌اش نامه بنویسد.

۲. آن‌ها برای رفتن به مسافرت بلیت خریدند.

۳. او هر روز پس از تعطیل شدن اداره به خانه برمی‌گردد.

۴. خودکارم روی میز نیست؛ کسی آن را برداشته است.

۵. اگر فرزندم در امتحان قبول شود، برایش یک دوچرخه می‌خرم.

درس
هجدهم

در این درس می‌آموزیم:

متن

ناشنوا و بیمار

در روزگار قدیم مردی زندگی می‌کرد که .....

واژه‌ها

- رفت و آمد؛ دیوانه؛ احتمالاً؛ به‌به؛ نوش جان؛ رختِ‌خواب؛ اصلاً؛ زهر مار؛ بی حالی؛ طبیب؛ عصبانیّت؛ و گرنه؛ آبرو؛ همین‌گونه.
- در بستر افتادن؛ گمان کردن؛ تمرین کردن؛ دراز کشیدن؛ مردن؛ عصبانی شدن؛ بیرون کردن؛ راضی بودن؛ اشتباه کردن.

نکته

- فعل گذشته‌ی بعید

ناشنوا و بیمار



در روزگار قدیم مردی زندگی می‌کرد که گوش‌هایش کر شده بود. او به رفت و آمد با همسایگان و دوستان خود علاقه داشت، امّا چون حرف‌های آن‌ها را نمی‌شنید، می‌ترسید حرفی بزند که سبب خنده‌ی مردم شود؛ به همین دلیل زیاد از خانه بیرون نمی‌رفت.

روزی متوجّه شد همسایه‌اش مدّتی است که در بستر بیماری افتاده است. مرد ناشنوا با خود گفت: «عیادت از همسایه، وظیفه‌ی من است، امّا او که نمی‌داند گوش من نمی‌شنود؛ ممکن است هنگام پرسش و پاسخ، جواب‌های نادرستی بدهم که او ناراحت شود و گمان کند دیوانه شده‌ام؛ پس بهتر است حرف‌هایی را که ممکن است به همدیگر بگوییم، با خودم تمرین کنم.»

مرد با خود گفت: من اوّل از او می‌پرسم: «حال شما چطور است؟» او حتماً می‌گوید: «الحمد لله» یا می‌گوید: «به لطف خدا بهترم.» من هم می‌گویم: «خدا را شکر». بعد از او می‌پرسم: «چه غذایی می‌خوری؟» او احتمالاً می‌گوید: «آش یا سوپ یا ...»؛ من هم می‌گویم: «به به! چه غذای خوبی؛ نوشِ جانت!»

درآخر سؤال می‌کنم: «پزشک شما کیست؟» او هم نام کسی را می‌گوید. من هم می‌گویم: «پزشکِ بسیار خوبی است!» مرد پس از تمرین و تکرار این سؤال وجواب‌ها به خانه‌ی بیمار رفت. بیمار در رخت‌خواب درازکشیده بود و حالش خیلی بد بود. مرد ناشنوا طبق تمرینی که کرده بود، پرسید: «حالتان چطور است؟»

بیمار با صدای ضعیفی گفت: «اصلاً حالم خوب نیست؛ دارم می‌میرم!» مرد کر فکر کرد که مریض می‌گوید: «الحمد لله، حالم بهتر است.» پس با خوش‌حالی گفت: «خدا را شکر!»

مرد بیمار از پاسخ او ناراحت شد. در همین حال ناشنوا سؤال دومش را پرسید: «همسایه‌ی عزیز! این روزها بیشتر چه غذایی می‌خوری؟»

بیمار که از مرد کر ناراحت شده بود گفت: «زهرمار می‌خورم!» مرد طبق پاسخ‌هایی که از قبل آماده کرده بود، گفت: «نوش جانت! چه غذای خوب و لذیذی!»

مرد بیمار خیلی عصبانی شده بود و می‌خواست با همان بی‌حالی فریاد بزند و او را از خانه‌اش بیرون کند که مرد کر سؤال سومش را پرسید و به او گفت: «طبیب شما کیست؟»



بیمار با عصبانیّت بیشتری جواب داد: «عزرائیل!» ناشنوا با لبخند گفت: «طبیب خوبی است؛ به هر خانه‌ای که وارد شده، کار بیمار را تمام کرده است!»

مرد ناشنوا که از نتیجه‌ی کار خود راضی بود، خداحافظی کرد و بیرون آمد. وقتی به خانه رسید، نفس راحتی کشید و گفت: «چه خوب شد که همسایه نفهمید گوش‌های من کر است و گرنه آبرویم پیش او می‌رفت!»

بسیاری از ما انسان‌ها در زندگی همین‌گونه‌ایم و فکر می‌کنیم در حال عبادت، خدمت و خوبی به دیگران هستیم، در حالی که اشتباه می‌کنیم.

پاسخ دهید.

۱.چرا مرد کر زیاد از خانه بیرون نمی‌رفت؟

۲.وقتی مرد ناشنوا فهمید همسایه‌اش مریض است، با خود چه گفت؟

۳.وقتی مرد کر از بیمار پرسید: «حال شما چطور است؟» او چه پاسخی داد؟

۴.شما چه نتیجه‌ای از این درس می‌گیرید؟

واژه آموزی

- **رفت و آمد:** به جایی رفتن و از آن‌جا برگشتن
  - استاد اخلاقمان امروز گفت: رفت و آمد با بستگان، عمر انسان را زیاد می‌کند.
  - امروزه رفت و آمد با هواپیما سفرها را خیلی آسان کرده است.

- **در بستر افتادن:** (بستر: جای استراحت و خواب که معمولاً بیمار روی آن دراز می‌کشد یا می‌خوابد.)
  - برادرم دو هفته مریض بود و در بستر افتاده بود؛ امّا به لطف خدا الآن حالش بهتر است.
  - دوستم به خاطر تصادف حدود یک ماه است که در بستر افتاده است.

- **گمان کردن:** خیال کردن؛ فکری که ممکن است درست یا اشتباه باشد.
  - من نمی‌دانم حسین الآن کجاست؛ گمان می‌کنم در کتاب‌خانه باشد.
  - آن پیرمرد جواب سلامم را نداد؛ گمان می‌کنم ناشنوا باشد.

- **دیوانه:** کسی که عقلش خوب کار نمی‌کند.
  - مردی را در خیابان دیدم که با خودش حرف می‌زد و بی‌سبب می‌خندید؛ گمان می‌کنم دیوانه بود.
  - ما نباید دیوانه را آزار بدهیم.

- **تمرین کردن:** تکرار کردن چیزی یا کاری برای خوب یاد گرفتن و خوب انجام دادن آن
  - من برای یادگرفتن شنا هر روز به استخر می‌روم و دو ساعت تمرین می‌کنم.
  - استادمان گفت: برای بهتر یادگرفتن زبان فارسی زیاد تمرین و تکرار کنید.

- **احتمالاً:** شاید؛ ممکن است؛ احتمال دارد
  - هوا ابری است؛ احتمالاً باران می‌بارد.
  - بچّه‌ام سرفه می‌کند؛ احتمالاً سرما خورده است.

بَه‌بَه

- وقتی عطر گل محمّدی استفاده کردم؛ دوستم گفت: به‌به، چه بوی خوشی!
- وقتی به کوه دماوند رفتیم، همه گفتند: به‌به! چه هوای خوب و تمیزی!

نوشِ جان!

- به دوستم گفتم: بیا میوه بخور. او گفت: نوشِ جان! من خورده‌ام.
- ایرانی‌ها هنگام خوردن چیزی، به دیگران می‌گویند: بفرمایید! معمولاً آن‌ها در جواب می‌گویند: خیلی ممنون، نوش جان!

رختِ‌خواب: پتو، تشک و بالش که برای خواب و استراحت استفاده می‌شود؛ بستر

- هنگام کودکی معمولاً مادرم رخت‌خوابم را پهن می‌کرد و من در آن استراحت می‌کردم.
- هنگام خوابیدن رخت‌خوابمان را پهن می‌کنیم و پس از بیدار شدن آن را جمع می‌کنیم و در جایش می‌گذاریم.

درازکشیدن

- دکتر به من گفت: روی تخت دراز بکش تا قلبت را معاینه کنم.
- هنگامی که خسته می‌شوم، مقداری روی تخت دراز می‌کشم و استراحت می‌کنم.

اصلاً

- یک ساعت قبل، دو عدد نان با نیمرو خوردم و الآن اصلاً گرسنه نیستم.
- ما پدر و مادرمان را خیلی دوست داریم و اصلاً به آن‌ها بی‌احترامی نمی‌کنیم.

مردن: از دنیا رفتن

- اگر ماهی را از آب بیرون بیاورید، می‌میرد.
- اگر قلب انسان کار نکند و خون را به همه‌ی بدن نرساند، انسان می‌میرد.

- **زهر:** چیزی در بدن مار و برخی حشرات که اگر وارد بدن انسان و جان‌داران دیگر شود، می‌میرند یا به آن‌ها ضرر می‌رسد. (سَم)
  - امروزه با استفاده از زهر مار داروهای مختلف می‌سازند.

- **زهر مار:** واژه‌ی گفتاری بی‌ادبانه است که گاهی در پاسخ به سخن یا خنده بی‌جای کسی می‌گویند.
  - وقتی بچّه‌ها با صدای بلند می‌خندیدند، یکی از دوستان گفت: زهر مار! دارم با تلفن صحبت می‌کنم؛ ساکت باشید.

- **عصبانی:** کسی که از شخصی یا چیزی بسیار ناراحت می‌شود و اثرش را در چهره‌ی او می‌بینیم.
  - معمولاً وقتی کسی عصبانی می‌شود، فریاد می‌زند یا دعوا می‌کند.
  - وقتی شیشه را با توپ شکستم، پدرم عصبانی شد. من زود معذرت‌خواهی کردم و او هم مرا بخشید.

- **عصبانیّت:** عصبانی بودن
  - هنگام عصبانیّت کمی راه بروید یا آب بنوشید و زود تصمیم نگیرید.
  - معمولاً انسان هنگام عصبانیّت کار اشتباهی انجام می‌دهد و پشیمان می‌شود.

- **بی‌حال:** کسی که بدنش به سببی، مانند کار زیاد یا مریض شدن یا ... ضعیف شده است. (بی‌حالی: بی‌حال‌بودن)
  - اگر انسان مدّتی غذای خوب و مناسب نخورد، بدنش ضعیف و بی‌حال می‌شود.
  - امروز کار زیاد سبب خستگی و بی‌حالی من شد و زود خوابیدم.

- **بیرون کردن**
  - رئیس کارخانه به خاطر تنبلی و کم کارکردن یکی از کارگران عصبانی شد و او را از کارخانه بیرون کرد.
  - برادرم چند بار تکلیف‌هایش را ننوشت. معلّمش او را از کلاس بیرون کرد و گفت: به اتاق مدیر برو.

- **طبیب: پزشک؛ دکتر**
  - به خاطر دندان‌درد نزد طبیب رفتم؛ او دندان‌هایم را معاینه کرد.
  - دکترحسنی طبیب باتجربه و ماهری است و بیماران را خیلی خوب درمان می‌کند.

- **راضی بودن**
  - همیشه کارهایم را خوب انجام می‌دهم و به پدر و مادرم احترام می‌گذارم؛ به همین خاطر آن‌ها از من راضی هستند و می‌گویند: تو فرزند خوبی برای ما هستی.
  - من در امتحان نمره‌ی خوبی گرفتم و از نتیجه‌ی امتحان راضی هستم.

- **و گرنه**
  - پدرم به من گفت: هوا سرد است؛ لباس ضخیم بپوش و گرنه سرما می‌خوری. من گوش نکردم و سرما خوردم.
  - شما خوب درس نخواندی و گرنه در امتحان قبول می‌شدی.
  - امروز نیم ساعت دیر به کلاس رسیدم؛ چون اتوبوس خراب شد و گرنه سر وقت می‌رسیدم.

- **آبرو: ارزش و احترام شخص نزد دیگران**
  - امام خمینی قدس‌سره نزد مردم ایران بسیار آبرو داشت؛ به همین خاطر همه‌ی مردم ایشان را دوست دارند و به ایشان احترام می‌گذارند.
  - کسانی که کارهای بد و زشت انجام می‌دهند، نزد مردم بی‌آبرو هستند.

- **همین‌گونه**
  - پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به کودکان بسیار علاقه داشت. ما هم باید همین‌گونه باشیم و به کودکان علاقه‌مند باشیم.
  - برادرم سجّاد انسانی باتقوا، مهربان، خوش‌اخلاق و درس‌خوان بود؛ فرزندش هم همین‌گونه است، خوب درس می‌خواند و اخلاق خوبی دارد.

● **اشتباه کردن:** کاری را درست انجام ندادن

- کیف من مثل کیف برادرم است؛ به همین خاطر اشتباه کردم و کیف او را به کلاس آوردم.
- دیروز هنگام امتحان اشتباه کردم و به جای گزینه‌ی «الف» گزینه‌ی «ب» را علامت زدم.

واژه‌های مخالف

دیوانه	≠	عاقل	لبخند زدن	≠	اخم کردن
نادرست	≠	درست/صحیح	احتمالاً	≠	حتماً / یقیناً
مردن	≠	زنده بودن	کر / ناشنوا	≠	شنوا
عصبانی	≠	آرام	راحت	≠	سخت
گمان کردن	≠	یقین کردن	راضی بودن	≠	ناراضی بودن
بی حال	≠	سرحال		≠	

لطفاً توجّه کنید.

۱. او چهار ماه قبل، خانه‌ی پدرم را ساخته بود.

۲. ما قبل از رفتن، کیف را روی میز گذاشته بودیم.

۳. شما دو سال قبل برای زیارت به مشهد آمده بودید.

۴. آن‌ها سؤال‌هایشان را از استاد پرسیده بودند و استاد پاسخ داده بود.

۵. پدرم در جامعة المصطفیﷺ درس خوانده بود و سپس به کشورش برگشته بود.

به فعل‌های بالا «**گذشته‌ی بعید**» گفته می‌شود.

فعل «گذشته‌ی بعید» را چگونه می‌سازیم؟[1]

بن ماضی + ه / ـه + گذشته‌ی ساده از مصدر بودن = گذشته ی بعید

شنیدن
شنید + ه + بودم = شنیده بودم
شنید + ه + بودی = شنیده بودی
شنید + ه + بود = شنیده بود
شنید + ه + بودیم = شنیده بودیم
شنید + ه + بودید = شنیده بودید
شنید + ه + بودند = شنیده بودند

برداشتن
برداشت + ـه + بودم = برداشته بودم
برداشت + ـه + بودی = برداشته بودی
برداشت + ـه + بود = برداشته بود
برداشت + ـه + بودیم = برداشته بودیم
برداشت + ـه + بودید = برداشته بودید
برداشت + ـه + بودند = برداشته بودند

مصدرهای زیر را به گذشته‌ی بعید تبدیل کنید.

پوشیدن * خواندن * رسیدن * دستور دادن * صبر کردن * برگشتن * درآوردن * عصبانی شدن

۱. فعل گذشته‌ی بعید:

الف) بیان فعلی است که در گذشته‌ی دور انجام شده است.

ب) بیان کاری است که در گذشته، پیش از عمل دیگر اتّفاق افتاده باشد.

لطفاً توجّه کنید.

مصدرهای «داشتن» و «بودن» صورت گذشته‌ی بعید ندارند. در صورت نیاز از همان گذشته‌ی ساده با قید زمانِ مورد نظر استفاده می‌شود:

- جواد ده سال قبل در ایران بود.
- جواد سال‌ها قبل ثروت زیادی داشت.

فعل «گذشته‌ی بعید منفی» را چگونه می‌سازیم؟

نَـ + گذشته‌ی بعید = گذشته بعید منفی	
دیدن	: نَـ + دیده بودم = ندیده بودم؛ ندیده بودی؛ ندیده بود؛ ....
اَنداختن	: نَـ + انداخته‌بودم = نینداخته‌بودم؛ نینداخته‌بودی؛ نینداخته بود؛ ....
اُفتادن	: نَـ + افتاده‌بودم = نیفتاده‌بودم؛ نیفتاده‌بودی؛ نیفتاده بود؛ ....
آوردن	: نَـ + آورده بودم = نیاورده‌بودم؛ نیاورده‌بودی؛ نیاورده بود؛ ....
خبر دادن	: نَـ + (خبر) داده‌بودم = خبرنداده‌بودم؛ خبرنداده‌بودی؛ خبرنداده بود؛ ....
برداشتن	: نَـ + (بر) داشته‌بودم = برنداشته‌بودم؛ برنداشته‌بودی؛ برنداشته بود؛ ....

لطفاً توجّه کنید.

☑ بگوییم	☒ نگوییم
من او را ندیده بودم.	من او را دیده نبودم.
حسین ظرف‌ها را نینداخته بود.	حسین ظرف‌ها را نانداخته بود.
گرگ به گوسفندان حمله نکرده بود.	گرگ به گوسفندان حمله کرده نبود.

فعل‌های زیر را منفی کنید.

خریده بودم ✤ حاضر شده بودیم ✤ سر زده بود ✤ پرسیده بودید

آمده بودند ✤ گذاشته بودی ✤ بخشیده بودیم ✤ تصمیم گرفته بود

جمله‌های زیر را با فعل «گذشته‌ی بعید» تغییر دهید.

۱.احمد غذایش را خورد.

۲.سیل همه جا را فراگرفته است.

۳.او در مدرسه‌ی المهدی ﷺ دارد درس می‌خواند.

۴.عمویم می‌خواهد سال بعد یک مدرسه‌ی بزرگ در روستایمان بسازد.

۵.دوستم به سبب بیماری دو ماه در بیمارستان بستری شد.

تصحیح کنید.

من ماه بعد کتاب دوم را خوانده بودم.

پدر و مادرم پانزده سال قبل به حج رفته است.

پارسال برای دیدن جنگل‌های ایران به مازندران رفته هستیم.

آیا شما فیلم حضرت ایّوب پیامبر را دو ماه بعد دیده بودید؟

درس نوزدهم

در این درس می‌آموزیم:

متن

او خواهد آمد

او خواهد آمد؛ با دنیایی از مهربانی ...

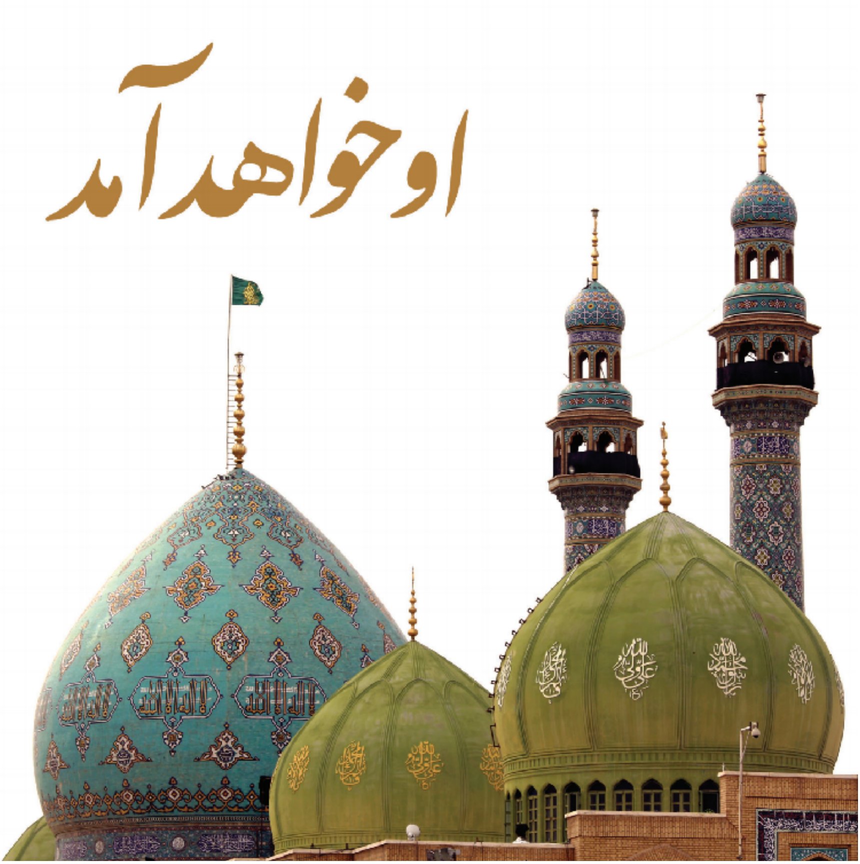
واژه‌ها

- دنیا؛ دنیایی؛ عدالت؛ ظالم؛ ستمگر؛ حق؛ مظلوم؛ ستمدیده؛ عمر؛ حکومت؛ به واسطه‌ی؛ غم؛ اندوه؛ پنهان؛ ادیان الهی؛ منتظر؛ ظهور؛ مژده؛ آخرالزّمان؛ عدل و داد؛ پروردگار؛بی عدالتی.
- مبارزه کردن؛ از بین بردن؛ برطرف ساختن؛ نور افشانی کردن؛ ظاهر شدن؛ پر نمودن.

نکته

- فعل آینده (مستقبل)

او خواهد آمد



او خواهد آمد؛ با دنیایی از مهربانی. وقتی بیاید، پاکی و عدالت را خواهد آورد. او با ظالمان و ستمگران مبارزه خواهد کرد و حقّ مظلومان و ستمدیدگان را از آن‌ها خواهد گرفت.

او خواهد آمد؛ کشتی نجات است و عمری چون نوح عليه السلام دارد. خداوند بزرگ تمام مشکلات و سختی‌ها را برایش آسان خواهد نمود؛ حکومتش شرق و غرب جهان را فراخواهد گرفت و به واسطه‌ی او خدای بزرگ غم و اندوه را از بین می‌برد و سختی‌ها را برطرف می‌سازد.

او خواهد آمد؛ همان که از دیدگان پنهان است، امّا چون آفتابی در پشت ابرها نورافشانی می‌کند. تمام پیروان ادیان الهی منتظر اویند و برای ظهورش دعا می‌کنند.

نامش «مهدی» عجّل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشّریف است و پیامبر اسلام حضرت محمّد صلّی‌الله‌علیه‌وآله مژده‌ی آمدنش را داده است: «در آخرالزّمان مردی از فرزندانم ظاهر می‌شود و دنیا را از عدل و داد پر خواهد نمود ...».

پروردگارا ! ظهورش را نزدیک فرما تا بی‌عدالتی و ظلم تمام شود و مظلومان عالم از اندوه و درد نجات یابند.

خدایا! دل‌هایمان را بر ایمان به او قوی‌تر کن تا طولانی شدن دوران غیبتش ایمانمان را ضعیف نکند.

گفته بودم تو بیایی غم دل با تو بگویم　　　　چه بگویم که غم از دل برود چون تو بیایی



پاسخ دهید.

۱.وقتی امام زمان عجّل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشّریف بیاید، با چه کسانی مبارزه خواهد کرد؟

۲.خداوند به واسطه‌ی حضرت مهدی عجّل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشّریف چه چیزهایی را برطرف می‌سازد؟

۳.پیامبر اسلام درباره‌ی امام زمان عجّل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشّریف چه مژده‌ای داده است؟

۴.چه کسانی منتظر ظهور امام زمان عجّل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشّریف هستند؟

واژه آموزی

- **دنیا:** جهان؛ عالَم

  - جمعیّت دنیا بیش از شش میلیارد نفر است.
  - جهان‌گردان به خیلی از کشورهای دنیا سفر می‌کنند.

- **دنیایی:** یک دنیا (در گفت‌وگو به معنای خیلی زیاد استفاده می‌شود.)

  - مادر به فرزند کوچکش گفت: پسرم! چقدر من را دوست داری؟ او گفت: مامان جان! یک دنیا تو را دوست دارم.
  - با دنیایی تلاش و کوشش توانستم در درس‌ها موفّق شوم.

- **عدالت:** عدل و داد[1]

  - خانواده‌ی ما چهار نفره است؛ پدرم پنج سیب خرید؛ هر نفر یک سیب خوردیم؛ پدرم برای اجرای عدالت، سیب پنجم را چهار قسمت کرد و به ما داد.
  - در کشوری که عدالت وجود دارد، باید به هر نفر، هر چیز که برای اوست بدهند.
  - وظیفه‌ی حاکم و قاضی اجرای عدالت است.

- **بی‌عدالتی:** عدالت نداشتن

  - همه‌ی مردم عدالت را دوست دارند و از بی‌عدالتی ناراحت می‌شوند.
  - برخی از کشورهای قدرتمند جهان بی‌عدالتی می‌کنند و نمی‌گذارند کشورهای دیگر در علم و فن‌آوری پیشرفت کنند.

---

۱. «داد» در معنای اسمی به معنای «عدل» است و در معنای فعلی از مصدر «دادن» مخالف «گرفتن» می‌باشد.

مبارزه کردن: وقتی با کسی مبارزه می‌کنیم، می‌خواهیم او را شکست بدهیم و خودمان پیروز شویم.

- امام خمینی قدس‌سره به کمک مردم ایران با حکومت شاه مبارزه کرد و او را شکست داد.
- کشتی‌گیران ایرانی در مسابقه‌ی جهانی کشتی با ورزش‌کاران دیگر مبارزه خواهند کرد و آن‌ها را شکست خواهند داد.

حق: چیزی که انسان به دستور دین یا قانون می‌تواند داشته باشد یا می‌تواند انجام دهد.

- این زمین و خانه مال پدربزرگم بود؛ بعد از او مال پدرم شد و بعد از پدرم حقِّ من است.
- کشور فلسطین حقِّ مردم فلسطین است؛ امّا اسرائیلی‌ها با کشتن مردم می‌خواهند این حق را بگیرند.
- هیچ معلّمی حقِّ کتک زدن دانش‌آموزان را ندارد.

ظلم: ستم؛ وقتی کسی به شما ظلم می‌کند، حقّتان را می‌گیرد یا نمی‌گذارد به حقّتان برسید.

- اگر چیزی را که مال دیگری است بردارید و به او ندهید، این ظلم است.
- بعضی از حاکمان به مردم ظلم می‌کنند؛ چون چیزهایی را که مال مردم است می‌گیرند و به خانواده، بستگان یا نزدیکانشان می‌دهند.

ظالم: ستمگر؛ کسی که ظلم می‌کند.

- حاکمان ظالم همیشه به انسان‌های ضعیف ظلم می‌کنند و حقّ آنان را می‌گیرند.
- بعضی از انسان های ظالم به کودکان ظلم می‌کنند: آن‌ها را بی‌سبب کتک می‌زنند و آزار می‌دهند.

مظلوم: ستمدیده؛ کسی که به او ظلم می‌شود.

- ما حقِّ مظلومان را از ظالمان خواهیم گرفت.
- اسرائیل مردم فلسطین را می‌کشد، آزار می‌دهد و خانه‌هایشان را خراب می‌کند؛ امّا مردم ستمدیده و مظلوم فلسطین با تلاش حقّشان را خواهند گرفت.

با .... مبارزه کردم.

- **عُمْر**

- پدربزرگم خیلی پیر است؛ عُمْر او حدود صد سال است.
- عُمْر این ساختمان حدود چهارصد سال است.
- مادرم در جوانی از دنیا رفت. او عُمْرش خیلی کوتاه بود؛ چون هجده سال زندگی کرد.

- **حکومت**

- اوّلین حکومت اسلامی را حضرت محمّد ﷺ در مدینه درست کرد.
- رهبر مسلمانان جهان و حکومت ایران، امام خامنه‌ای «دام عزّه» است.

- **به واسطه‌ی ... : به سببِ...؛ (واسطه: کسی که بین دو یا چند نفر ارتباط ایجاد کند تا کاری انجام شود.)**

- امسال باغ‌ها و مزرعه‌ها به واسطه‌ی باران سرسبز می‌شوند.
- من به واسطه‌ی دوستم که قبلاً در ایران درس خوانده بود، با جامعة المصطفی ﷺ آشنا شدم.

- **غم: اندوه؛ ناراحتی**

- وقتی پدر دوستم از دنیا رفت، چهره‌اش پر از غم و اندوه شده بود.
- اسرائیلی‌ها آن نوجوان فلسطینی را کشتند. مادرش با دنیایی از غم و اندوه فریاد می‌زد و گریه می‌کرد.

- **از بین بردن: کاری کنیم چیزی که هست، دیگر وجود نداشته باشد.**

- سیل شدیدی آمد و بسیاری از خانه‌ها و باغ‌ها و مزرعه‌های روستای ما را از بین برد.
- صابون، میکروب‌ها را از بین می‌برد و بدن انسان را تمیز می‌کند.
- خدمت به دیگران و رفت و آمد با بستگان، بدی‌های انسان را از بین خواهد برد.

- **برطرف ساختن: از بین بردن چیزی**

- مسئولان وظیفه دارند مشکلات طلبه‌ها و دانش‌جوها را بدانند و برای برطرف ساختن آن مشکلات تلاش کنند.
- چند دقیقه استراحت کردم تا این‌که خستگی‌ام برطرف شد.
- پزشک متخصّص قلب به من گفت: این داروی جدید به لطف خدا مشکل قلب مادرت را برطرف خواهد ساخت.

پنهان: چیزی که هست، ولی ما آن را نمی‌بینیم.

- گاهی خورشید، پشت ابر پنهان می‌شود.
- دوستم یکی از کتاب‌هایم را پشت پرده‌ی کلاس پنهان کرد، ولی خیلی زود آن را پیدا کردم.

نورافشانی کردن

- هر شب ستارگان در آسمان نورافشانی می‌کنند و زمین را روشن می‌نمایند.
- مردم در شب‌های عید و جشن‌های بزرگ با وسایل مختلف، آسمان شهر را نور افشانی می‌کنند.

ادیان الهی: دین‌هایی که از طرف خداوند آمده است.

- دین اسلام، دین مسیحیّت و دین یهود از ادیان بزرگ الهی هستند.
- هدف تمام ادیان الهی خوشبختی انسان‌ها است.
- از بین ادیان الهی، آخرین و کامل‌ترین آن‌ها دین اسلام است.

منتظر: کسی که در انتظار چیزی یا کسی است.

- در ایستگاه اتوبوس یک ربع منتظر ماندم تا اتوبوس آمد.
- برای استقبال پدرم به فرودگاه رفتم و حدود یک ساعت منتظر ماندم تا هواپیما به زمین نشست.

ظهور: ظاهرشدن

- وقتی امام زمان حضرت مهدی ﷺ ظهور کند، انسان‌های باایمان خوشحال می‌شوند و به ایشان کمک خواهند کرد.
- شیعیان منتظر ظهور امام مهدی ﷺ هستند و هر روز برای ظهورش دعا می‌کنند.
- خورشید پشت ابر پنهان شده بود و پس از نیم ساعت بیرون آمد و ظاهر شد.

مژده (دادن): خبر خوب و خوشحال کننده؛ خبر خوبی که انسان را خوشحال می‌کند.

- وقتی در سفر بودم، مادرم به من تلفن زد و مژده‌ی تولّد فرزندم را به من داد.
- برادرم خریدن خانه‌اش را به ما مژده داد و ما بسیار خوشحال شدیم.

- **آخرالزّمان:** در اسلام و بعضی از دین‌های دیگر به دوره‌ی پایانی جهان می‌گویند.
  - در آخرالزّمان علم و فن‌آوری بسیار پیشرفت می‌کند و برخی به کره‌ی ماه می‌روند.
  - در آخر الزّمان مهربانی، دوستی و رفت و آمدها کم می‌شود.

- **پُرنمودن**
  - لیوان‌ها را پر از شیر نمودم و برای صبحانه در سفره گذاشتم.
  - هنگام نماز جمعه مسجد پر از جمعیّت شد و گروهی مجبور شدند بیرون از مسجد بنشینند.
  - حاکمان ظالم، دنیا را پر از ظلم و ستم نموده‌اند؛ وقتی امام زمان(عج) ظهور کند، دنیا را پر از عدالت خواهد کرد.

- **پروردگارا:** خدایا؛ ای خدا (پروردگار: خدا)
  - پروردگارا! برای به دست آوردن تقوا و علم به ما کمک کن.
  - خدایا! مردم مظلوم و ستمدیده‌ی جهان را از ظلم حاکمان ستمگر نجات بده.
  - ای خدای مهربان! جوانان مسلمان را به راه راست هدایت کن و از گمراهی نجات بده.

واژه‌های مخالف

مهربان	≠	نامهربان	ظالم / ستمگر	≠	مظلوم / ستمدیده
عدالت	≠	ظلم / ستم	حق	≠	باطل
غم / اندوه	≠	شادی	پنهان	≠	آشکار / ظاهر
پشت	≠	جلو	ظهور	≠	غیبت
ایمان	≠	کفر	پر	≠	خالی

لطفاً توجّه کنید.

۱.فردا دانشگاه تعطیل است. ما پس‌فردا به دانشگاه خواهیم رفت.

۲.من هفته‌ی بعد با رئیس بیمارستان صحبت خواهم کرد.

۳.ما با تلاش و کوشش زبان فارسی را فراخواهیم گرفت.

به این فعل‌ها «**آینده**» یا «**مستقبل**» گفته می‌شود.

فعل «آینده» را چگونه می‌سازیم؟[۱]

(خواهم؛ خواهی؛ خواهد؛ خواهیم؛ خواهید؛خواهند) + بن ماضیِ فعل اصلی = مستقبل

رفتن				
خواهم	+	رفت	=	خواهم رفت
خواهی	+	رفت	=	خواهی رفت
خواهد	+	رفت	=	خواهد رفت
خواهیم	+	رفت	=	خواهیم رفت
خواهید	+	رفت	=	خواهید رفت
خواهند	+	رفت	=	خواهند رفت

تمرین کردن				
خواهم	+	(تمرین) کرد	=	تمرین خواهم کرد
خواهی	+	(تمرین) کرد	=	تمرین خواهی کرد
خواهد	+	(تمرین) کرد	=	تمرین خواهد کرد
خواهیم	+	(تمرین) کرد	=	تمرین خواهیم کرد
خواهید	+	(تمرین) کرد	=	تمرین خواهید کرد
خواهند	+	(تمرین) کرد	=	تمرین خواهند کرد

فعل آینده‌ی مصدرهای زیر را بگویید.

آمدن * پرسیدن * گرفتن * از بین بردن

دیدن * صحبت کردن * خریدن * مبارزه کردن

۱. فعل آینده (مستقبل) بیان کار یا حالتی است که در زمان آینده انجام می‌شود.

۲. امروزه در فعل مستقبل از مصدرهای پیشوندی بسیار کم استفاده می‌شود و بیشتر از فعل مضارع اخباری استفاده می‌کنیم.

لطفاً توجّه کنید.

☑ بگوییم	☒ نگوییم
او گفت: به زودی برای شما دعا خواهم کرد.	او گفت: به زودی برای شما خواهم دعا کرد.
او بین انسان‌های باایمان و بی‌ایمان فرق خواهد گذاشت.	او بین انسان‌های باایمان و بی‌ایمان خواهد فرق گذاشت.
من درس‌ها را با تلاش زیاد فراخواهم گرفت.	من درس‌ها را با تلاش زیاد خواهم فرا گرفت.

در ساخت فعل آینده از مصدرهای مرکّب و پیشوندی، قسمت اوّل آن (خواهم، خواهی، خواهد، …) بین دو جزء مرکّب یا پیشوندی می‌آید.

لطفاً توجّه کنید.

امروزه به جای ساخت آینده (مستقبل) معمولاً از «مضارع اخباری» استفاده می‌شود؛ به همین سبب از «فعل آینده» کمتر استفاده می‌شود.

- سال آینده به شهر اصفهان می‌رویم : سال آینده به شهر اصفهان خواهیم رفت.
- پدرم به‌زودی کتابی درباره‌ی اسلام می‌نویسد : پدرم به‌زودی کتابی درباره‌ی اسلام خواهد نوشت.

لطفاً توجّه کنید.

فعل «آینده‌ی منفی» را چگونه می‌سازیم؟

نَـ + خواهم، خواهی، خواهد، ....+ بن ماضی فعل اصلی = آینده‌ی منفی	
رفتن:	نـ + خواهم، خواهی، خواهد، ...+رفت = نخواهم رفت؛ نخواهی رفت؛ ....
کمک کردن:	نـ + خواهم، خواهی، خواهد، ...+(کمک) کرد = کمک نخواهم کرد؛ کمک نخواهی کرد؛ ...
انداختن:	نـ + خواهم، خواهی، خواهد، ...+انداخت = نخواهم انداخت؛ نخواهی انداخت؛ ....
برگشتن:	نـ + خواهم، خواهی، خواهد، ...+(بر)گشت = برنخواهم گشت؛ برنخواهی گشت؛ ....

لطفاً توجّه کنید.

☑ بگوییم	☒ نگوییم
من جمعه به بازار نخواهم رفت.	من جمعه به بازار خواهم نرفت.
فردا دوستم را به خانه‌ام دعوت نخواهم کرد.	فردا دوستم را به خانه‌ام دعوت خواهم نکرد.
پول را از حساب بانکی‌ام برنخواهم داشت.	پول را از حساب بانکی‌ام خواهم برنداشت.

مستقبل منفی مصدرهای زیر را بگویید.

رساندن ❖ فریاد زدن ❖ آزار دادن ❖ پشیمان شدن

ایراد گرفتن ❖ به‌کار بردن ❖ آواز خواندن ❖ درآوردن

با واژه‌های داخل کمانک کامل کنید.

(خواهم، خواهی، خواهد، خواهیم، خواهید، خواهند)

۱.ما کتاب‌هایمان را از آموزش .... گرفت.

۲.آن‌ها یک نقّاشی زیبا .... کشید.

۳.تو سخنانی خوب از دوستت .... شنید.

۴.آیا شما در تعطیلات به مسافرت .... رفت؟

۵.اگر تلاش کنی، مشکلات برایت آسان .... شد.

۶.مردم برای تولّد پیامبر ﷺ خیابان‌ها را نورافشانی .... کرد.

جمله‌های زیر را با استفاده از فعل «آینده» تغییر دهید.

۱.من سلام شما را به پدرم می‌رسانم.

۲.ما درس‌هایمان را خوب یاد گرفتیم.

۳.ما داریم از مسافرت برمی‌گردیم.

۴.امام مهدی علیه‌السلام دنیا را از عدل و داد پر می‌کند.

۵.شما به خاطر تلاش زیاد از درس‌هایتان عقب نیفتادید.

۶.استاد قصد دارد درس را دوباره برای شاگردان توضیح دهد.

تصحیح کنید.

۱.ما به استقبال دوستمان خواهیم رفتیم.

۲.شما زبان فارسی را خواهید فرا گرفت.

۳.آن‌ها هفته‌ی گذشته به خانه‌ی ما خواهند آمد.

۴.من هفته‌ی آینده برای تولّد دخترم زینب خواهم جشن گرفت.

۵.من به فکر و سلیقه‌ی دیگران احترام خواهم می‌گذارم.

۶.ما به دیگران ظلم خواهیم نکرد.

درس بیستم

متن

واژه‌ها

نکته

در این درس می‌آموزیم:

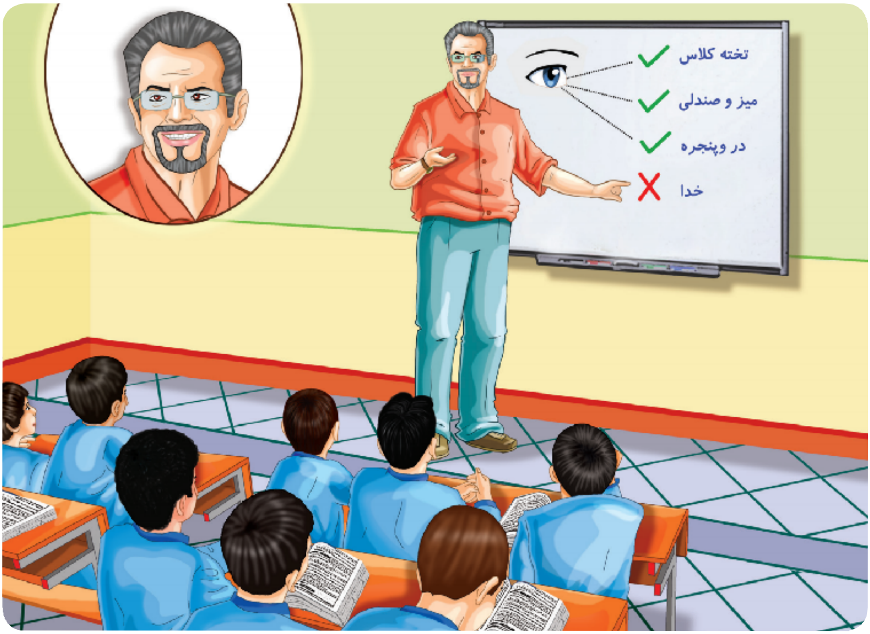
دانش‌آموز با هوش

فصل پاییز فرا رسیده بود. با شروع ماه مهر ....

- گروه گروه؛ عقل؛ بنابراین؛ رفتار؛ صاحب؛ نظم؛ توانا؛ شریک؛ یگانه؛ دانا؛ پاک؛ نقش.
- اعتقاد داشتن؛ معلوم بودن؛ سعی داشتن؛ منحرف کردن؛ سکوت کردن؛ خیال کردن؛ نیشخند زدن؛ ..... پایین انداختن؛ در فکر فرو رفتن؛ برخاستن؛ ساکت شدن؛ ادامه دادن؛ گشودن.

- تمرین دوره‌ای

دانش‌آموز باهوش



فصل پاییز فرا رسیده بود. با شروع ماه مهر مدرسه‌ها باز شده بود. بچّه‌ها گروه گروه وارد کلاس‌ها می‌شدند. در یکی از کلاس‌ها بچّه‌ها منتظر ورود معلّم جدیدشان بودند؛ معلّمی که می‌گفتند: به خدا اعتقاد ندارد. سرانجام او وارد کلاس شد. بچّه‌ها با او آشنا شدند. از همان ابتدا معلوم بود که سعی دارد فکر بچّه‌ها را منحرف کند.

یک روز پس از وارد شدن به کلاس چند لحظه سکوت کرد و گفت: بچّه‌ها! شما تابلوی کلاس را می‌بینید؟ همه گفتند: بله.

– میز و صندلی را می‌بینید؟

– بله.

– در و پنجره را می‌بینید؟

- بله.

سپس معلّم گفت: بچّه‌ها! شما همه‌ی این‌ها را می‌بینید؛ پس وجود دارند.

امّا آیا شما خدا را می‌بینید؟

بچه‌ها گفتند: نه.

معلّم که خیال می‌کرد به هدفش رسیده است و موفّق شده فکر بچّه‌ها را از خدای یکتا دور کند، نیشخندی زد و گفت: پس چیزی را که نمی‌بینیم، وجود ندارد!

بچّه‌ها سرشان را پایین انداختند و در فکر فرو رفتند. ناگهان یکی از دانش‌آموزان که در صندلی جلو نشسته بود، از جایش برخاست و از معلّم اجازه گرفت تا چند سؤال از هم‌کلاسی‌هایش بپرسد.

دانش‌آموز جلو آمد و از بچّه‌ها پرسید: دوستان! شما آقای معلّم را می‌بینید؟

همه گفتند: بله.

لباس معلّم را می‌بینید؟

- بله

عینک ایشان را می‌بینید؟



- بله.

بعد ادامه داد: آیا شما عقل معلّم را می‌بینید؟

گفتند: نه.

همه ساکت شده بودند. معلّم از خجالت سرش را پایین انداخته بود و متوجّه اشتباه خود شد.

در همین حال دانش‌آموز باهوش ادامه داد: اگر بگوییم چون خدا دیده نمی‌شود، پس وجود ندارد، باید بگوییم چون عقل انسان‌ها دیده نمی‌شود، بنابراین عقل ندارند.

در حالی که ما از رفتار انسان می‌فهمیم که صاحب عقل است و از این همه نظم و دقّت در این جهان پی می‌بریم که آن را خدای بزرگ و توانا آفریده است.

«تو خدای بی شریکی — تو یگانه‌ای و دانا

تو چه خوب و مهربانی — تو که پاکی و توانا

تو در آن زمان که نامی — ز جهان نبود بودی

درِ بسته‌ی جهان را — به جهانیان گشودی

به هزار نقش[1] زیبا — گل و سبزه را کشیدی

شب و روز و کوه و دریا — همه را تو آفریدی»[2]

پاسخ دهید.

۱. معلّم از دانش‌آموزان چه سؤال‌هایی پرسید؟

۲. هدف معلّم از این سؤال‌ها چه بود؟

۳. بچّه‌ها پس از شنیدن سؤال‌ها و نظر معلّم درباره‌ی وجود خدا چه کار کردند؟

۴. دانش‌آموز باهوش برای چه کاری از معلّمش اجازه گرفت؟

۵. دانش‌آموز باهوش از هم‌کلاسی‌هایش چه سؤال‌هایی پرسید؟

۶. ما از این همه نظم و دقّت در این جهان به چه چیزی پی می‌بریم؟

۷. شاعر در بیت اوّل و دوم چه صفت‌هایی را برای خداوند بیان کرده است؟

۱. در این شعر به معنای «شکل» است.

۲. شاعر: ناصر علی اکبر سلطان.

واژه آموزی

گروه گروه: چند نفر، چند نفر

- گروهی از طلبه‌های مدرسه‌ی ما برای شرکت در مسابقه‌ی شنا به استخر قدس رفتند.
- معلّم، شاگردان کلاس را برای مسابقه‌ی فوتبال به دو گروه شش نفره تقسیم کرد.
- مردم از کشورهای مختلف، گروه گروه برای زیارت خانه‌ی خدا به مکّه می‌روند.

اعتقاد داشتن: قبول داشتن چیزی یا فکری

- ما مسلمانان اعتقاد داریم که خدا یکی است و پیامبر ما، حضرت محمّد ﷺ آخرین و بزرگ‌ترین پیامبر خدا است.
- فاطمه اعتقاد دارد که برای یادگرفتن زبان فارسی باید بیشتر صحبت کنیم، زیاد بشنویم و زیاد بخوانیم.

معلوم بودن: هر چیزی که انسان آن را می‌داند یا می‌شناسد.

- معلوم بود که فاطمه در امتحان‌هایش نمره‌ی بسیار خوبی می‌گیرد؛ چون روزی دوازده ساعت درس می‌خواند.
- تاریخ برگشتن به کشورم معلوم نیست؛ شاید دو ماه بعد بروم.

سعی (داشتن/کردن): تلاش کردن؛ کوشش کردن

- او سعی دارد با تلاش زیاد به آرزوهایش برسد.
- سعی کنید شب‌ها زود بخوابید تا بتوانید صبح‌ها زودتر بیدار شوید.

منحرف کردن: کسی را از راه درست خارج کردن

- دوستان بد، انسان را از راه درست منحرف می‌کنند و به سوی گمراهی می‌برند.
- ماشین به خاطر سرعت زیاد از جاده منحرف شد و با کوه برخورد کرد و آتش گرفت.

سکوت کردن: ساکت شدن؛ صحبت نکردن و حرف نزدن

- وقتی عصبانی شدم، فریاد زدم، ولی دوستم سکوت کرد و جوابم را نداد.
- حیاط مدرسه بسیار شلوغ بود. مدیر گفت: بچّه‌ها ساکت شوید! می‌خواهم برایتان صحبت کنم.

- **خیال کردن:** گمان کردن
  - وقتی «لی خُن» را دیدم، خیال کردم اهل ژاپن است؛ بعداً فهمیدم اهل چین است.
  - خیال می‌کردم پروین مجرّد است؛ امّا وقتی او را با همسر و فرزندانش دیدم، فهمیدم متأهّل است.

- **نیشخند زدن**
  - سارا لباس‌های بسیار بلند و کهنه‌ی خانمی را نشان داد؛ بعد نیشخندی زد و گفت: لباس‌هایش را ببینید!
  - نیشخند زدن در اسلام کار بسیار زشت و ناپسندی است.

- **سر پایین انداختن**
  - انسان باادب هر وقت خجالت می‌کشد، سرش را پایین می‌اندازد.
  - پسرم وقتی فهمید کار بدی انجام داده است، سرش را پایین انداخت و معذرت‌خواهی کرد.

- **در فکر فرو رفتن:** فکرکردن زیاد و با دقّت
  - وقتی به او گفتم: آیا می‌دانی جوانی چقدر ارزش دارد و از آن استفاده نکرده‌ای، در فکر فرو رفت.
  - وقتی فرهاد در امتحان قبول نشد، با ناراحتی در فکر فرو رفت که چرا در امتحان موفّق نشد.

- **برخاستن:** ۱. بلند شدن و ایستادن ۲. بیدار شدن از خواب
  - دانشجویان به احترام استاد از جایشان برخاستند.
  - هنگام اذان صبح دوستانم را صدا زدم و گفتم: برخیزید؛ وقت نماز است.

- **ادامه دادن**
  - دکتر به بیمار گفت: استفاده کردن از این داروها را تا دو هفته‌ی دیگر ادامه بده.
  - ما پس از تمام شدن کتاب سوم، با خواندن کتاب چهارم، آموختن زبان فارسی را ادامه می‌دهیم.
  - مشغول درس‌خواندن در کتابخانه بودم. هنگام نماز به مسجد رفتم و سپس برگشتم و درس خواندن را ادامه دادم.

- **عقل:** قدرت فکرکردن و فهمیدن
  - انسان‌های دیوانه عقل ندارند و نمی‌توانند درست تصمیم بگیرند.
  - کسی که عقل دارد، کارهای خوب و بد را می‌فهمد و کاری نمی‌کند که بعداً پشیمان شود.

بنابراین

- ما پیرو دین اسلام هستیم. بنابراین دستورات اسلام را انجام می‌دهیم.
- جواد به ورزش بسکتبال علاقه ندارد. بنابراین در این ورزش پیشرفت نمی‌کند.

رفتار: روش انجام دادن کارها و روش گفت‌وگو و ارتباط با دیگران

- کودکان به رفتار پدر و مادرشان نگاه می‌کنند و آن را یاد می‌گیرند.
- بعضی از بت پرستان با رفتار بدشان پیامبر اسلام ﷺ را آزار می‌دادند.

صاحب

- صاحب همه‌ی جهان، خداوند بزرگ است.
- این کتاب مال برادرم احمد است و من صاحب آن نیستم.

نظم

- آن دانش‌جو در درس‌خواندن نظم ندارد: یک روز به کلاس نمی‌آید، یک روز دیر می‌آید و گاهی تکلیف‌هایش را نمی‌نویسد.
- کتاب‌ها را بدون نظم در قفسه گذاشته‌اند؛ باید آن‌ها را مرتّب و منظّم کنیم.

توانا: کسی که می‌تواند کاری را خوب انجام دهد.

- پدر بزرگم نجّار بسیار ماهری است؛ او در ساختن میز و صندلی بسیار توانا است.
- استادمان در یاد دادن زبان فارسی توانا است؛ ما درس او را به‌خوبی می‌فهمیم و یاد می‌گیریم.

شریک: دو یا چند نفرکه با هم کاری را انجام می‌دهند یا صاحب چیزی هستند.

- پدر و عمویم یک فروشگاه بزرگ پوشاک دارند و با هم شریک هستند. نصف وسایل فروش‌گاه، مال پدرم است و نصف دیگر برای عمویم است.
- همسر انسان، شریک زندگی او است.

یگانه: کسی (چیزی) که یکی است و مثل او (آن) نیست.

- خدای یگانه شریک ندارد؛ او خالق همه‌ی موجودات است.
- پیروان ادیان الهی، خدای یگانه را می‌پرستند.

- **دانا:** کسی که علم دارد و می‌داند.
  - انسان دانا کارهایش را با فکر و دقّت انجام می‌دهد.
  - امام خامنه‌ای دام‌ظله رهبر بزرگ مسلمانان، انسان دانا و توانایی است.

- **پاک:** درست‌کار
  - آدم پاک کارهای بد و غیراخلاقی انجام نمی‌دهد.
  - سعید جوان پاکی بود. دوستان بدش او را گمراه کردند.
  - خدا انسان‌های پاک را که از کارهای زشت دوری می‌کنند، دوست دارد.

- **گشودن:** باز کردن
  - خداوند مهربان است و درهای لطف و بخشش خود را به روی انسان‌ها می‌گشاید.
  - مدّتی چشم‌های مادربزرگم درد می‌کرد و باز نمی‌شد. پس از یک هفته درمان چشم‌هایش را گشود.

واژه‌های مخالف

واژه		مخالف	واژه		مخالف
برخاستن	≠	نشستن	توانا	≠	ناتوان / ضعیف
گشودن	≠	بستن	منحرف کردن	≠	هدایت کردن
دانا	≠	نادان / جاهل	ادامه دادن	≠	ترک کردن / رها کردن
معلوم	≠	نامعلوم / مجهول	پاک	≠	آلوده / کثیف / نجس
گروه گروه	≠	تک تک / یکی یکی	نظم	≠	بی نظمی / آشفتگی
سکوت کردن	≠	صحبت کردن / حرف زدن		≠	

لطفاً پاسخ دهید.

۱.کشور شما چند فصل دارد؟ این فصل‌ها با هم چه فرقی دارند؟

۲.پنج مورد از فرمان‌های کوتاه را که در قرآن و روایات اسلامی آمده بگویید.

۳.سه مورد از تجربه‌های پدر درباره‌ی بهتر یادگرفتن زبان را بگویید.

۴.امروزه به کمک رایانه چه کارهایی می‌توانیم انجام دهیم؟

۵.پیامبر اسلام در «حدیث سفینه» درباره‌ی اهل بیت علیهم‌السلام چه فرمودند؟

۶.پس از ظهور امام مهدی علیه‌السلام چه خواهد شد؟

جدول‌های زیر را کامل کنید.

مصدر	گذشته‌ی ساده	گذشته‌ی استمراری	گذشته‌ی نقلی	گذشته‌ی التزامی	گذشته‌ی بعید	گذشته‌ی مستمر
گفتن						
آمدن						
نصیحت کردن						
برداشتن						
ادامه دادن						

مصدر	امر	امر منفی	مضارع اخباری	مضارع التزامی	مضارع مستمر	آینده
بخشیدن						
فرق گذاشتن						
اندیشیدن						
افتادن						
برگشتن						